

1726 (2)

047

Written by Pundit Zanardhan.

27.50 (379.) PERSIAN MANUSCRIPT, ILLUMINATED. Persian Work by Pundit Zanardhan. *Written in Persian characters in black and red on 120 leaves of oriental glazed paper, 8¼ by 4¾ inches. With beautifully illuminated head-piece in oriental design in gold, blue and rose at head of first page, and with floral border surrounding first two facing pages, ruled margins throughout.* 8vo, original binding of bronzed leather, with center ornaments and elaborate borders on sides, painted in various colors and gold. Sixteenth Century

72.50

Fine and well-preserved manuscript in a handsome native Persian binding. Inserted at the end of the volume is a later manuscript of 15 leaves.

Accompanying the above is another Persian manuscript, written on 36 leaves of heavy glazed paper, 10 by 6¼ inches, gilt ruled margins. Original wrappers, front cover lacking, first leaf damaged. A letter in Persian, which may refer to the manuscript, is laid in, in which appears the date 931 (about 1540 A. D.).

3





سپاس بیرون از مقیاس قیاس سزاوار جناب
پادشاهی که پادشاهی بخش پادشاهان فلک رخش است
بحکم تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء ساحت
مملکت گردون رفعت کشمیر را با وجود قلاع جبال
آسمان مثال که مرغ اوهام از فراز آن بال پرواز
نتواند کشاد بجهت روشنائی دیدهٔ امید متوطنین بندیا
نزهت قرین و صیقلگری آئینه اقبال سکنه این سرزمین

الک

رشک هشت برین جولانگاه بکران بندگان ممالک آرای
عدل پرای جهان بخش جهان پرای جهاندار اولاد و
امجاد کامکار نامدار صاحبقران گیتی ستان امیر
تیمور گورکان نور الله مضجعه ساخت و بفروغ ماهچه
لوای آسمان فرسای این زمره ذی رتبه که اگر
قیاصره و اکاسره در درگاه عظیم الشان شان مربانی
ممتاز و سرافراز گردیده خود را با فلک الافلاک برابر
گیرند ناحیت آفاق را از ظلام ظلم پرداخت و تمهید
سعادت مهد آسمان و زمین زمین تا آسمان چرا این
سنت نباشند که زمام بست و کشاد امور و کلید ارزاق
جمهور در کف اقتدار جهانبانان رعیت پرور کرم گستری
نهاده اند که بفرط بخشش عطا و عدالت عالم آرا و
شفقت عمیم و رحمت جسیم کارنامهای باستان را

بر طاق نسیان گذاشته و بنیت حسان لوی همت
والا نهمت را بر افاضت خیرات و اشاعت مبرات
و اعانت هر ملهوف و مکفوف معطوف و مصروف
داشته تشنه لبان بوادی ناکامی را از زلال
عین الحیوة مکرمت بجلیتش سیراب امید گردیده و منشور
راحت فراغت اصناف امم و کافه بنی آدم در دیوان
فیض عنوانش بطغرای اقطاع ابدی و ال تمغای سجلات
سرمدی رسیده اعنی حضرت خدیو زمان فرمان فرمای
ممالک ارواح و ابدان سایه رحمت خالق بیچون قوت
بال طایر بلند پرواز تسخیر ربع مسکون سریر آرای کشور
عدالت تارک پیرای افسر جلالت مظهر کمال قدرت الهی
مطلع آفتاب آگاهی میزان استقامت کردار و گفتار
نقطه اعتدال مزاج روزگار مرهم جراحت ولستان و

نژاده

شیرازهٔ اوراق خواطر پریشان خورشید رای مشرق ضمیر
کامل حزم عدیم النظر مهیا ساز هرچه جویند برتر از هرچ
آنچه گویند سریر افروز انجمن جهان پردازی ابوالنصر
سید قطب الدین محمد شاه عالم پادشاه غازی نظم

آن بزرگی ز بزرگان سترگ ۞ کز گهر اوست بزرگی بزرگ
تخت طرازندهٔ شاهنشهی ۞ چتر فرازندهٔ ظل اللهی
جوهر کل گوهر دیهیم او ۞ دور فلک بر خط اقلیم او
سر الهی دل آگاهیش ۞ خطبهٔ شاهی خط پیشانیش
صد دل اندیشه رصد بست او ۞ زیج الهی رقم دست او
تاج کمر را بنسب خاندان ۞ تخت و نگین را بحسب دودمان
خلق بآن عنصر والا درون ۞ عنبر سارا است بدریا درون
روز شرف طلعت غرای او ۞ صبح ظفر جبهه طغرای او
خلق سبک دل ز گرانباریش ۞ فتنه گران خواب ز بیداریش

امید که سایهٔ این پادشاه الموذح رحمت الله تا
انقراض رشتهٔ زمان بر مفارق اصناف امم کافهٔ بنی
آدم مخلد و ممدود باد و بعد بر مرآة خواطر متبعان آثار
سلف و مستجبران منقوش و منطبع می کرداند که چون
روزکاری دراز این مقید سلسلهٔ حرص و آز کهن
ناسوری زخم خنجر دست عدم میسر مدعا کشتهٔ شمشیر تغافل
اقبال رسا دهقان مزرع بیحاصلی جلای سنجنجل جاهلی
تنکی و ساده مهر مذلت و خواری ساغرزن بادهٔ ابتک
کلفت زمزع بسمل صیاد پریشانی سرمایه دار متاع عجز
ناتوانی از صرصر خزان بی برکی دور هول مسکین ضعیف
زاین کول المستخلص بعاجز عفی عنه در جمیع احوال و ما
اقوال اسلاف روزکار و اخلاف ذوی الافتدار
کذرانیده از انجاکه پروردهٔ کنار و پر تعهد و تربیت

ایتام

سرزمین جنت قرین کشمیر است بنا بر کثرت استماع
جناب را از روی تواریخ کشمیر بر احوال راجهای
ایالت نشان و سلاطین عالیمکان آن خطه بیشتر وقوف
داشته گاهی که در مجلس اکابر رافت ماثر ایند بار
نزهت آثار بتقریب دلفریب ازین راجها و سلاطین
رعیت پرور و معدلت گستر ذکری بمیان می آمد اشاره
میشد که اگر مبث طکی این قلیل البضاعت گرفتار محبس بیکاری
از حلیه دانش عاری عرایس واقعات این طبقه ذوی
رتبه زیور تالیفی موفر پوشیده بجلوه گری در آید و جمال
بمنتظران نماید بر ذمه مطالعه کنندگان ماثر حالات
و واقعات خفی ثابت کرده باشد بنده مامور نظر
بجهل و هیچمدانی چون در خود استعداد تالیف نمی دید همواره
سالک مسالک ابا و امتناع می گردید تا آنکه درین

ایام سعادت انجام که چهارم سال فرخنده فال
اعلیحضرت ظل الهی مطابق سنه هزار و یکصد و بیست
و دو هجری سیت خان ذی شان عارف خان بابن
دیوان صوبه کتب تواریخ کشمیر مولف بزبان
سنسکرت که مورخان بذکر وجه تسمیه و احوال آغاز
عمارت و زراعت و مدت و عدت سلاطین کشمیر
پرداخته اند جمع کرده بشنیدن واقعات رغبت نمود
و بکتابت تاریخ قدیم مولف بزبان سنسکرت پرداخت
به آبیاری این خبر سامعه پرور از زمین خاطر کدورت
ماثر این هیچمدان مضحکه دانشوران دانه سر کرده اکار
سر کشید و در حسبت وجوی ترجمه ملک حیدر که بنا بر
مبالغه طول و کلام پسند طباع خواص و عوام نبود
افتاده واقعات ترجمه مذکور باتفاق دانش پژوهان

هند با تاریخ کلهن پندت و مورخان دیگر که اعتماد در اثبات نسبت
مقابله نمود مطابقت نیکه بطبیعت ارباب بصیرت
بران اقبال می نمود در ترجمه مزبور مثبت بود متروک
ساخته واقعات را بفارسی ریخ خالی از تکلف مترسلانه
در غایت اختصار و ایجاز بقلم عجز رقم آورد تا طبع مطالعه
کنندگان ملال نیارد و زنگ کلفت نپذیرد و هیهات
هیهات هرزه سرائی و یافه درائی همین که این ناقل سخن
با وجود عدم دانش چه مقدار خود را مضحکه و دستگاه
تمسخر منبعان فصاحت نساخت بهر حال هرچه کرد برخود
کرد رجا بکرم عمیم و خلق جسیم صاحب الجعان دانش
و هنر پرور آنست که اگر احیانا بمقتضی استطلاع
بر طور و طرز رسم آئین سلاطین کشمیر برین مختصر که
برنگ نسخه وجود عدیم المنفعت این ناقص خلقت

نظر بسبب نظری افتد صالح مستحسنات اصلاح پیرایه یابد

مقدمه در ذکر وجه تسمیه و آغاز عمارت در عهد کشمیر

مورخان کشمیر که این مختصر ترجمه روایت آنهاست چنین بقلم آورده‌اند العهده علیهم که پیش از عمارت و زراعت نام کشمیر ستی سر بود و وجه تسمیه اینست پاربتی که زن مهادیو است و ستی هم نام دارد از کوه همالچل بعرصه ظهور آمده و از کوه همالچل عبارت از کوهیست که پیوسته مملو از برف باشد سر تالاب را گویند چون آب برف و باران درمیان جبال جمع می آمد محل انفجار نداشت کل زمین کشمیر مبدل به تالابی می‌نمود و ستی اکثر و اغلب در آن تالاب سیر می کرد بنا برین نسبت ستی سر موسوم گردید آورده اند که درمیان تالاب مزبور خلقی سهمگین طینت جلدیو نام مسکن کرده

بود چون از آب بیرون می آمد بمقتضی جبلت اصلی
که مفطور بر سفک دماو تناول لحوم حیوانات بود دست
اذیت باصناف خلایق اطراف واکناف دراز
می نمود تا ششم منونتر که هر منونتری هفتاد و یک دوره
چهار جوک است ست جوک ترتیا جوک دواپر جوک
کلجوک یعنی چون این چهار جوک که مجموع آن چهل و
سه لک دوازده هزار سال است برین تفصیل که ست جک
هفده لک و بیست و هشت هزار سال است و ترتیا جوگ
دوازده لک و نود و شش هزار سال و دواپر جک هشت
لک و شصت و چهار هزار سال هفتاد و یک بار میگذرد
یک منونتر که عبارتست از زوال سلطنت پادشاه
بهشت اتفاق می افتد بهمین منوال که چهارده منونتر
منقضی گردد یکروز از عمر برهما تا آخر رسد دانشوران

هندسب این روز را کلپانت می نامند این دیو تمام زمان

بر دعای اجابت انتمای برهما کرتا در این آب تا بلاک

نشود و کسی بر او ظفر نیابد در آن تالاب می بود

تا آنکه در آغاز هفتم جنوری کلیت رکهیشر پسر زاده

برهما در آن حین که بزیارت صوامع و معابد عابدین

میرفت بهنزام سکنی رسید عمارت آنمکان ویران

دید از سکنه نواحی متفحص سبب خرابی گردید معلوم کرد

که جلندیو باعث اینهمه خرابیست بمقتضی الشفقت علی

خلق الله دل عطوفت منزل کشت رکهیشر از استماع این خبر

بدرد آمده در موضع نونیدن که نزدیک هیرپور واقعست

تا هزار سال بدعا و زاری از جناب باری جلت عظمته

دفع شر جلندیو گشت نمود بعد انقضی مدت مزبور تیر

دعا بهدف اجابت رسیده بفرمان خالق ارض و سما

مهادیو و بشن و برهما همت رفاه و نهمت بر دفع آسیب
جلدیو گماشتند هر چند برهما تا صد سال بمنازعت و
مدافعت پرداخت کاری نساخت و برو دست نیافت
چه هنگام غلبه برهما وی بآب می برد ازین راه
دفع او متعذر و متعسر مینمود بشن برای ثاقب اندیشه
صایب ملاحظه فرمود دانست که تا آب مخرجی پیدا نکند
و ورود در تنگ قفص نیارد استیصال آن مادهٔ جلدیو
از محالات خواهد بود بنا برین اندیشه صواب پیشه بنواحی
باره موله آمده کوهی که سد راه اجرای آب بود بسودرشن
چکر نام سلاح که محسوس از میان برداشت و آب مجری پیدا
کرد و در اندک فرصتی زمین مسطح قابل زراعت و عمارت
بهم رسید چون آبها بیرون رفت پس سرانجام کار
جلدیو پرداخت و کشف رکهیشر بسبب این موهبت پرداخته

وهمت بر تعمیر آن جنت ساحت معطوف ساخته براهمه مهذب الاخلاق
از اطراف و اکناف آفاق برگزیده درینمقام مینو نظام
سکون کردند بعد از آن ستی سر بکشف مر موسوم گردید
بمرور ازمنه و تغیر السنه کشف مر کشمیر شد اکنون کشمیر
زبان زد ساکنان ربع مسکون است بزعم بهره دانشوران
اهل هند از هفتم منوتر بیست و هشت دوره گذشت و چهل و
سه دوره باقی مانده العلم عند الله تعالی ذکر در آغاز سلطنت
و حکومت راجهای بقدر حافظه ضعیف چون ولایت دلپذیر کشمیر
بعمارت و زراعت رسید در میان اولاد براهمه کثرت
و ازدحام پیدا شد و طبایع از جاده اعتدال انحراف گزید
بمقتضی فحوای لولا السلطان لاکل بعضهم بعض
بحاکم محتاج گردیدند تا ایادی ارباب جور و اعتساف
از گریبان ضعفا و ملهوفین کوتاه کشیده دارد روسا

سائر

رسانیدند جمهور ز راجه حاکم درخواست بجهت قوم هر صنادید
راجه مقدم شریف اعیانرا باعزاز و اکرام ملتقی نموده
ولد امجد خود بحکومت کشمیر نامزد نموده اهالی ملک
بجهت اجرای کار سلطنت و هم حصه از حاصل مملکت برای
راجه مقرر کردند مدت سیصد و پنجاه سال حکومت کشمیر
میان اولاد راجه جمبو بود تا وقتیکه جنگ کوروان و
پاندوان اتفاق افتاد دران معرکه حاکم کشمیر بزخم تیر
از پا درآمد چون زلال سلاله راجه جمبو منقطع گردید و
تشنه لبان بوادی ناکامی از ینبوع خانواده دیگرا
سیراب امید گردیدند پنجاه و پنج راجه جمبو بدارائی کشمیر رسیدند
ازانجمله احوال سی و پنج راجه بتحقیق پیوسته مورخان در مدت
حکومت راجهای مزبور اختلافست زمره از مورخان
زمان ایالت این راجها چهار هزار و چهارده سال شمرده

اند و جمعی دو هزار و دویست و شصت سال محسوب داشتند

کلهن پندت که بهترین مولف تاریخ کشمیر است و تحقیقات

او در تعیین مدت ارباب ایالت این طبقه اعتبار تمام

دارد زمان فرمانروایی این پنجاه و پنج راجه یکهزار و نهصد و

سال و نوزده سال تعداد کرده چون ملوک طوایف متقلد

امور سلطنت گردیدند بواسطهٔ تصاریف زمان واقعات

سابق در میان خلایق نماند آغاز سلطنت از عنفوان

دولت راجه اودگند نوشته چون سلسلهٔ راجه جمبون

راجه زاده قابل فرمان دهی و کشورخدایی نماند از طبقه دیگر

راجه اودگند اقبالمند بیاوری اعیان ارجمند برتبه بلند

راجگی فایز گردید و در تمهید مبانی عدل و داد و انتظام

امور کون وفساد بقدر مقدور و میسور کوشید و در زمان

دولتش میان راجه نگرکوت جراسند دشمنی گشت که از غایت

استعداد

اشتهار محتاج بتعریف و توصیف منیت اسباب وحشت و
نزاع پدید آمده راجه اوکرکند بکومک جراسند رفته
بود در کنار آب چون بدست بلبدر برادر سری کشن
کشته شد مدت حکومت او هفده سال بود **راجه دامودر**
ابن راجه اوکرکند تاج معارج کاخ دولت و حکومت
گردید و امتداد زمان حکومتش باندک مدتی کشید گویند
در مجلس عروسی کندهار بدست اقوام سری کشن کشته شد
راجه دمودر چون در آن وقت وارثی نداشت سری کشن
حکومت ملک کشمیر برانی جسوتی زن راجه دمودر که حامله
بود ارزانی داشت رانی جسوتی بعد انقضای مدت
حمل راجه دیبال کند نام پسری آورد چون راجه دیبال
بحد بلوغ رسید نسبت وکشاد امور مملکت داری متعلق
برای وروئیت او گردید **راجه دیبال کهند** ابن راجه دمودر

دست نوال ببذل نقود و اموال برگشاده و اساس رعیت
پروری و معدلت گستری بر وفق مرام خواطر نهاد
اما درازی حکومتش اندک فرصتی بود راجه لُو از
جبلهٔ نو در میدان تک و دو نموده گوی حکومت
بچوگان همت از میان در ربود راجه بغایت خوش
خلق و دادگر و رعیت پرور بود بیمن دولت او
سپاه و لشکر ملکی و ساده کامرانی و کامیابی بوده
اند راجه لو اطراف کشمیر را مسخر ساخته و خاطر از همه جهت
پرداخته در لولو سمت کامراج بعمارت شهری موفق
گردید گویند بمرور ایام در آن شهر هشتاد لکه خانه
معمور شد راجه کلند ابن راجه لو بقوت چشم و
خدم دکنه دو نو رور دست قوی تاج خسروی بر سر
گذاشت و همت بر تعمیر بقاع و مواضع گماشت کاکاپور

دکنه نمود

کنه سوه از اعمال اوست راجه سند ابن راجه گلبند
صاحب تاج و افسر گردید رعیت پرور و دادگر بود
بسی از مواضع و مزارع وقف محتاجان و مساکین
نمود موضع سوند و شور از اعمال اوست راجه سند
غیر یک دختر کتا تون نام که در عالم بحسن وجمال
بیمال بود فرزند دیگر نداشت نقلست که تاجری جواهر
زواهر بامید سود باینجا بار آورد چون راجه وقوفی
در جواهرات ملتفت نگشت تاجر قرین حرمان و یاس
برگشت چون اینخبر بکیاتون رسید تاجر را طلبید و
قیمت جواهر اضعاف مضاعف داده تاجر چون
ازین دیار رخت بربست بتقریب نزد بهمن اسفندیار
ذکر جمال کیاتون بمیان آورد بمالغه آن دل بهمن
را از جا برد بهمن چاماسپ حکیم را بجواستگاری کیاتون

باتحف و هدایای پادشاهانه نزد راجه سوندر ارسال داشت
هرچند راجه از استماع سخن بهمن وحشتی عظیم
دست داد وقصد قتل جاماسپ حکیم کرد اما
کیانون نگذاشت راجه را راضی کرد و اورا با براق و
سامان انچنان پادشاهی مصحوب حکیم و معتمدان
خود فرستاد راجه کودمبر که از قبیله دیگر بود
متقلد قلاده تاج و افسر گردید و عروس مملکت بکام
خاطر در کنار کشید در موضع یکی کوه پور دوم استی پل
از معمورهای اوست راجه سورین ابن راجه کودمبر نی شور
و ستر بر سریر جهانبانی نشست و بر الواح خواطر اصحاب
سیف و قلم و اصناف بنی آدم نقش مراد بر وفق
آرزو صورت بست راجه سور از راه دور بینی خفر نموده
آورد و مزارع و مستغلات پرکنه آدون بدان مزرع

تن

ساحت چون راجه سوردل از کار مملکت پرداخت پسرش
راجه جنک بخواهش بر یک پای دولت براورنک
سلطنت آورد خوان نعمت و معدلت بفراخی
گسترده دو موضع در کامراج که هردو بجانور مشهور
است از اعمال اوست راجه سنجی ابن راجه جنک
عروس مملکت در بر کشید و در رفع جور و اعتساف
از اطراف و اکناف ساحت ولایت کوشید و
در زمان دولتش احدی را مجال تغیر حکم او نبود در
پرکنه و هو قریه شار از آثار اوست راجه اشوک
برادر سنجی زمالک تاج و افسر گشت و آثار ظلم و طغیان
از ساحت مملکت پرداخت سمت مراج در موضع سیر
قلعه مرتفعی و شهر در غایت فسحت و وسعتی عمارت
کرد آورده اند که شش خانه معمول در آن شهر بود

هنوز بعضی جا آثار آن قلعه باقیست راجه جلوک ابن راجه
اشوک کلاه راجگی بر فرق دولت نهاد و در قلعه وقمع
اهل فساد دقیقه نامرعی نگذاشت و همت بر رفاه احوال
رعایا و برایا مصروف و معطوف داشت در علوم غریبه
و نیرنجات خصوصا کیمیا مشهور بود نقلست که جنی را مسخر
ساخته بود و آن جن بصورت حبه عظیم الجثه متمثل میشد
راجه را کب آن حبه میگردید و هر روز بزیارت صوامع
و معابد لار و باره موله و نجراره که مسافتی بعید است
میرسید راجه جلوک که بعزم تسخیر ممالک هندوستان
رایت عزیمت برافراشت تا قنوج بحوزه تصرف آورد
اصناف محترفه بشمار نش نام از انجا آورده ساکن کشمیر
ساخت عمل را بهفت قسم مقرر کرد قسم اول برای
ضبط و ربط امور ملکی قسم دوم برای جمع خزانه قسم

سیوم برای محافظت اسلحه و ادوات حرب قسم چهارم
برای سپه‌سالاری قسم پنجم برای طلب مشورت قسم
ششم برای تقسیم خیرات و مبرات قسم هفتم برای سزاولی
لشکر در روز جنگ راجه دامودر ابن راجه سلوک مسالک
امور جهانبانی و کامرانی را بر وفق مرام ایام سلوک
نمود و بمصقلهٔ عدل و رافت مراة حواصل اکابر و اصاغر
از زنگ ظلم و بدعت زدود مورخان کشمیر در باب
او حکایتی غریب نوشته اند العهده علیهم آورده اند راجه
برای ترویج روح پدر طعامی ترتیب داده بود معهود
چنین بود که تا راجه از آب بهت که از دولتخانه اش
تا انجا مقداری مسافت بود غسل بکند ایثار طعام واقع
نشود اتفاقا پیش از صدور این عمل دو برهمن وارد
شدند و از راجه استدعای طعام کردند راجه فرمود تا

اتفاق غسل نبغند تقسیم مطبوع صورت نبند برهمنان
از فرط کرسنگی که برآنها مستولی شده نفرین راجه
کردیدند و راجه در همان ساعت مسخ شده بصورت مار
برآمد کویند در دمودر او در که بتیست بسافت یک
فرسنخ از شهر هنوز آن مار زنده است راجه بشنک
راجه رشنک راجه کشنک پسران راجه دامودر مشتغل
رعیت پروری و عدل پردازی کردیدند هر سه برادر بنام
خود شهری عمارت کردند و در انجا متمکن کردیدند هشک
سکروهه را که الحال پرکنه الیست که نود و هفت موضع
متعلق آنست درسبک زهم پور وکشک کاس پور
واین دو شهر بالفعل دو قریه خوردست راجه ادیمن
براجکی نامدار من کردید و در عهد دولت او وضیع و
شریف بنهایت آمال و امانی رسیده اند آبه پور نام قصبه

دراکنه

در پرگنه بانگل برای اتفاق ساکین بجا صل آباد ساخت
و در زمان او چندر نام برهمنی در حل مشکلات توانا
که تصانیف بسیار در علوم غریبه داشت از هند آمده
و بر دانشوران این دیار به بحث و مناظره و حجج
و براهین غالب آمد مورخان از زمان راجه دامودر
ابن راجه اوگنند تا انقضای حکومت راجه اوینه
که چهارده راجه است مدت سلطنت تعین نکردند راجه
گوپی نند کلاه داری و تخت آرای ارجمند گردید
راجه دریادل عادل بود بیمن نیت رفاه و طویت او
ارزانی بدرجه کمال رسید و خلایق آسودگی بسیار
دیدند و مدت سلطنتش سی و پنجسال بود راجه بهکن ابن
گوپی نند پایه بلند سلطنت ارجمند گردید و چون ظلم از حین
ملک فرو چید مدت پنجاه و سه سال حکومت نمود راجه اندرجیت

راجه گوپی نند

راجه بهکن

ابن راجه سکهن از لمعان طلوع نیر حکومت جهان را
روشن کردانید و در کردن دشمن رسن لئت و خواری
کشید و مدت سی و شش سال در تعمیر بنای عدل و
داد کوشید راجه هراون ابن راجه ایندرجیت افسر
دولت بر فرق عزت گذاشت و رایت عزیمت بتسخیر
ممالک برافراشت و بسی از قلاع هندوستان گشاده
عنان رخش همت ازان سمت انعطاف داد سی سال
بجهانبانی و کامرانی و انجاح آمال و امانی مخلوقات
ربانی گذرانید راجه مهلن ابن راجه هراون اورنگ
حکومت را بجلوس سلطنت مرتب کرده احبانواز و اعدا
شکن گردید چون علم موسیقی خوب ورزیده بود باصطلاح
اهل هند اورا کبتر یعنی شاعر و مصنف میگفته اند
سی و پنج سال باعمال کاربردازی و چاره سازی خلایق

راجه هراون

راجه مهلن

مشکل پذیر

اشتغال ورزید راجه اپندر ابن راجه جهکن نظلام افعال
قبیحه و افعال و اعمال شنیعه رنک افزای آینه خاطر
مرد و زن کردید از عادات مستهجن او نقل کردند که
بواسطه طلسمی که میدانست بنظر مردم درنمی آمد و
بهیوت اهالی و اعیان درمی آید و لوازم ناحفاظی
مرعی میداشت چون اینخبر براجه نربادرش رسید اورا
ازمیان صف راجکی بیرون کشید راجه نربرادر
راجه اپندر صاحب تاج و کمر کردید بمعمارے همنش چکدر
نام قصبه بسمت مراج بعمارت رسید و همان مکان مستقر
دولت خود ساخت حکایت کنند که در حکایت او برهمنی
ریاضت کیش دانشور پشاک نام روزی از دور ایام
بقصد برآوردن غسل کنار دریای بهت رفت آواز
تلخال بسمعش رسید برابر آواز مقدم بر داشت مشاهده نمود

که دو مه پاره پاکیزه که برق خرمن صبر و خرد ناظره بودند
بغایت شوخ و شنک ملتبس بلباس آسمانی رنگ
بتناول اثمار نارسیده فاسد که بسبب اشجار میوه‌ها
افتاده بود میل تمام دارند و برغبت صادق میخورند
میناک بر ادراک رویت اینحالت تعجب آورده استفسار
کیفیت نمود ابکار ریکار لب بجواب سوال برگشوده
فرمودند که اگر قصد استعلام احوال ما باشد آخر ماهی
سرطان در موضع زیتون که قرین زعفران زار است
بالای چشمه از زبان پدر ما که شمشرم نام دارد
علامت او چنین و معلوم باید کرد همین قدر گفته از
از نظرش غایب شدند میناک شیفته و شیدا گردیده
منتظر وقت بود تا در رسید و خود را بالای چشمه رسانید
و آن شخص را بدان نشان که خورشید نشان داده بودند

ستان خت ازوی وجه تناول اثمار خام با تمام بهای در
ریخته شده الکار رسید چنین نمود که شمس بال که اینک
زیر فلان درخت نشسته است موکل و محافظ غله است
تاوی ازین غله و میوه رسیده علی الغفله بی صدور
ایثار فقرا تناول نکند ما را دست بنعمت دیگر رسد اگر
بدستیاری و معاونت تو برحال شمس بال غفلت
طاری نشود و از خیرات باز مانده غله تناول نماید ما
از خوان نعمت وافر محظی خواهم گشت و ازان دو دختر
هر کدام که میل تو بهترین به اطاعت و مناکحت تو
در می آید مبارک مبارک بمقتضی دلبستگی کمر تعهد
اینکار بمیان جان بسته بر وفق مرام او بعمل می آورد
بمجرد وقوع آن کار دستوار چندان تگرگ بارید که
محصول رسیده بعدم رسید شمس شرم بوعده وفا نموده

دختر خورد را که چندر لکها نام داشت بعقد برهمن درآورده
و چند روز پیش خود گذاشته با اموال وافر و جهات
متکاثر رخصت انصراف بوطن مالوف ارزانی داشت
مهتاک از گردش افلاک پامال دار زین اهل آنسرزمین
شد چون آوازه حسن و جمال خاتون مهتاک براجه
نرکنت اثر رسید ویرا تکلیف نمود که زن را خلع کند
والا بقهر و عنف ازوی برگیرد مهتاک سینه چاک
پیش پدر خاتون شکایت راجه بر بیداد گر برد شرم
در غضب رفته بصورت ماری عظیم متمثل شد نفسی چند
زهرآلود بر شهر راجه دمیده اکثر اهل شهر را با راجه
متاع بجانش نابود کرد مهتاک را برنگ خود آورده با
دختر بخانه خود برد و محل سکونت او در انجا مقرر نمود
تا امروز در سمت دچهن پاره از پهل گام گذشته چشمه

وآماد بالای چشمهٔ ششرم موجود است و این هر دو چشمه پدر
میرسد مدت حکومت راجه نرسی و دو سال بود راجه
سندر ابن راجه زمین از وقوع حادثهٔ آتش و حرق
نفوس مانوس آن بلی ناموس دایه اش بقصبهٔ
بجراره برده بود و بسلامت مانده متقلد امور راجگی
گردید چرا حالی که از جد او پدر نکبت ارتش باطناف
ام رسیده بود بمرهم مرحمت و اشفاق او رد بالتمام
آورد شصت سال به بست و کشاد امور و انجاح مرام
جمهور پرداخته از میان خلایق ناپدید گردید راجه آدت
پالس ابن راجه سند و بدست خود تاج سلطنت بر سر
گذاشت و بتشیید مبانی عدل و احسان همت گماشت و
سی سال لوای حکومت برافراشت راجه هرن ناج ابن
ادت پلاس بلباس حکومت خود را بیاراست و گلشن مملکت

را از خس و خار اهل بغی و عصیان بپرداخت هرن پور
نام شهری امروز که بموضع زمبل زبان زد کشمیره است
عمارت کرد سی سال و هفتاد بحکومت گذرانید راجه هرن
کل ابن راجه هرن تاج سراج و تاج سلطنت را لمعان
خورشید جهانتاب داد و ابواب عدل و احسان بر روی
روزگار اصاغر و اکابر برگشاده و هرن پور نام شهری
که اکنون به کرو جهل مشهور است نزدیک منوج عمارت نمود
شصت سال با مور جهانبانی باستقلال پرداخت راجه مهکل
ابن هرن کل بتقدیر خالق لم یزل فرمانفرمای شهر و
جبال گردید بجباری و خونخواری متصف بود بصید دور
اندک حرکتی تا موجه خون بسیار ریختی روزی نمیگذشت
که در افنای اعدام بیگناهی چند همت مصروف نداشتی
پرامون خاطر بیداد بازپرش اصلا رحم نگشته بود سباع و

درندگان

ودرندکان درموکیش همیرفتند و از لحم وشحم مقتولان
محنظی میکردیدند منقولست که هر چند در کول حفر نمود
سنکی عظیم سدراه جریان آب کردید هیچ تدبیر
دفع آن حجر صورت نه بست شبی در خواب دید که اکر
زن صاحب عصمتی دست بر آن حجر بگذارد از رهکذر
آب مرتفع شود چون بیدار شد بفرمود تا جوق جوق
جوق زن می آمدند و هر چند دست بسنک میرسانیدند
فایده مترتب نمیشد لسارا تهمت زنا در جال العلت
دیوانی و اطفال را بدعوی ولد الزنای بتیغ بیدریغ
میکذرانیدند چون عدد مقتولانش بسیصد هزار آدم
رسید زن کوزه کری حاضر شده کفت اکر اول وکنیان
حرم سلطنت بامتحان برسیدند و بال اینهمه سنک دعا
بروزکار راجه عاید نمیشد بعد وقوع انتقال دست عصمت

ارشاد آن حجر رسید ازان مرشد روزی رانی زن
راجه ملتبس بلباس پارچه سنگبال دیپ که صورت حاکم
انجا بران پارچه منقش بود بجلوه درآمد راجه بیداد
خصال از مشاهده آن تمثال متغیر شده قسم یاد کرد
که تا سنگبال دیپ بحیطه تصرف در نیارد بمهام دیگر
کار ندارد و بدین عزیمت پای نهضت پای دررکاب
حرکت آورده بهر دیار که رسید از اینه آن اثر نگذاشت
و اسباب واموال وخیول بدست آورده باستعجال از دریای
شور بکشتی عبور نموده حاکم انجا را با متابعانش بقتل آورد
و قرار داده که بعد ازین بجای صورت راجه صورت
آفتاب بر پارچه نقش میکرده باشند چون هنگام
معاودت بکوتل سرنجال رسید قبلی از بالا علیه صدای
غریب کرد که راجه بیداد کر را آلفند اخوش آمد فرمود

بلکه بدو

یکیک فیل را از بالا بزیر انداختند تا عدد بصد رسید

ازان وقت باز آنمکان میاون کشا مره هستی ورنج

متعارفست چه باصطلاح اهل هند هستی جمع فیلست

ورنج رفتن را می نامند چون ظالم را عاقبت وخیم

ماوا دارد مرضی صعب رو داد که اطبا از علاج آن

بعجز اعتراف نمودند از صعوبت آن بضیق رسید نفس

افروخته خود را در نیران آن کشید بپاداش عمل رسید

ایام سلطنتش هفتاد سال امتداد داشت راجه بک ابن

مهرکل برهنکل بمشیت خدای عزوجل اورنگ سلطنت

را بعز وجود عدالت آمود زیب و زینت داد ابواب

رافت اهل روزکار و کافه برایا کشاد بعمارت خرابیهای

که پدرش کرده بود پرداخت جراحات او را بکلمه بتبدیل

ساخت در عهد او جوکی زنی جادو فن مکوتی نام بهم رسید

در موضع مورن بالای سنگی بریاضت مشغول گشت
که اثر زانوی وی تا حال بران سنگ مرتسم است
چون آن زن از مهره ساحره بود باغوای بعضی
معتابدین راجه را بجادو کشت از وی غیر یک پسر
که بعد از فوت پدر تولد کرد نماند ایام حکومت او شصت
و شش سال شمردند راجه نندکنت ابن راجه یک مرتقی مرقات
سلطنت گردید احوال عجز ضعیفان بزبان عدل و دادرسی
میپرسید حکومت او را مدت سی سال تعداد کردند
راجه روشن ابن راجه نندکنت شمع فرمان دهی در شبستان
مملکت افروخت غرایب علم را دیده بر دوخت در علوم
سمسکرت دانای کمال داشت دانشوران را بحرمت و
عزت میداشت مدت حکومتش پنجاه و دو سال بود راجه
نراین ابن راجه روشن بحجاب سلطنت گلشن مملکت را

شاداب ساخت کوچه و برزن را بجاروب معدلت از
خس و خاشاک جور پرداخت شصت سال مدت ایام
حکومتش را محرر تواریخ کردند راجه اج ابن راجه بن
بتاج افسر زینت افزای سر سلطنت دیگر دیده به نسیم
رافت و معدلتش گلبن مملکت بکام خاطر خندید عهد
دولتش شصت سال گفتند راجه کو مانند ابن راجه اج صاحب
کلاه گردیده به پنجه عدل پرده اهل طغیان درید بتعمیر معابد و
بتخانه بسیار پرداخت بتخانه که بالای کوه سلیمان مشهور
است امروز دو هزار سال و کسری گذشته که هنوز
بر جای خود است از عمارت اوست حساب حکومتش شصت
سال راجه کوکرن ابن راجه کوپند ماهیچه لوای سلطنتش آفتاب
مانند در لمعان آمد اسعه بضیا ضیاء عدل و احسان در
ساحت ملک افگند مدت پنجاه و هشت سال در عیش و

کامرانی و دولت جهانبانی گذرانید راجه رانداد

ابن راجه کوکرن نثار مجلس شراب سلطنت گردنده

ساغر امال و امانی مشحون از باده کامرانی بمذاق

اصاغر و اکابر رسید ایام دولتش سی و شش سال

معزز راجه انده جد تستر ابن راجه راندادت بر سند بمکلل

بجواهر و زواهر و کلکون برند سلطنت ممکن گردید و در آغاز

حکومت به تشیید مبانی عدل و رافت کوشیده آخر الامر

باثر صحبت مجاز مرتکب افعال شنیعه و اعمال قبیحه شده

وضیع و شریف روی الطاعت و انقیاد ازو بر گردانیدند

و بتوسط حکام اطراف و اکناف دست تصرف بآن

نواحی دراز کردن گرفتند ارکان دولت و اعیان مملکت

چون حال بدینمنوال دیدند بخلع او همداستان شدند چون

راجه انده جد تستر برین حال اطلاع یافت چاره کار منحصر

دادن

درترک سلطنت دانست با دو سه تن از خواص راه

هندوستان پیش گرفت در راه یکی از راجها او را [illegible]

محبوس ساخت چهل و هشت سال حکومت کرد از راجه

بوپی نند تا راجه اندجود شش تر بیست و یک راجه است

مدت سلطنت این بیست و یک راجه سوای مدت

حکومت راجه اندر برادر راجه بکر که ایام سلطنتش تعین

نکردند وزر لغد ادراجهای مذکوره آمده نهصد و چهل و

هشت سال است چون راجه اندره چند شتر رهگرای وادی

آوارگی گردید مملکت از فرمان فرمای مقابله خالی ماند و

ارکان دولت هند پر صغیر و کبیر راجه پرتاب ادت یکی از

راجه بکرمادت راجه مشهور مالوه از هندوستان آورده بسلطنت

پذیرفتند گوهر حکم او با لماس الفیا دسفتند راجه

پرتاب ادت بسیج عدل و رافت مسلوک داشت همت

برمعموری ملک گماشت مدت سی و دو سال حکومت کرد
راجه جلوک ابن راجه پرتاب ادت بفروغ طلوع نیر سلطنت
مملکت را چه درخشانی داده درهای کامرانی بروفق
آمال و امانی وضیع و شریف برکشاد مدت سی و دو سال
باشتغال حکومت پرداخت سریر دولت را تکیه گاه
پسر والاگوهر ساخت راجه بنجر ابن راجه جلوک در تعدد
ملک انحطاط یافت دفاین و خزاین راجهای ماضی
بکار رفت تا اموال و نقود اندوخته خود انفاق فقرا و مساکین
کرد در زمان او چنان قحطی بوقوع که پدر از پسر
مضایقه ماکول و مشروب می کرد از عدم ادراک طعمه هر روز
خونریزی ها واقع میشد چون دست راجه از بذل
دینار و درم و ایثار اجناس و لباس خالی ماند
مصمم کرد که خود را هلاک سازد که پیش ازین طاقت دیدن

حال گرسنگان ندارد ستارانی خاتونش که بصلاح
پرهیزگاری و کمال عفت آراسته بود نگذاشت که از
راجه اینچنین حرکت صدور یابد در خدمت راجه التماس
نمود که عادل زمین و زمن باکدامن هر دعائیکه بخلوص
نیت و صفای طویت نمایند در جناب وهاب مطلق
قبول است اگر امشب باین امر مستحسن قیام کرده شود
یقین که ابواب اجابت بروی روزگار کشاده
گردد راجه و خاتون با دیدهای پرخون همه شب بتضرع و
زاری دفع عسرت بعزاری پرداختند هنوز صبح صادق
شیر نور در جام جهات نریخته بود که رزاق بیچون و
قادر کن فیکون و چگون از سیلان کرم تر هر فردی
از افراد بشر یک جفت کبوتر مهیا نمود بیمن صفای طویت
راجه سراپا مکرمت و رانی عدیم الثانی جفت کبوتر را

پرورش کرده بعد آن روزگاری گذشته جفت
کبوتر مذکوره در قفس رهائی دیده رو بگریز نهاد

راجه مذکوره بدربانان سخت
طلب رسیده تفحص جفت کبوتر
تشنیع بر دربانان و پهره داران سخت
نموده هیچ جا از پی نیافت
راجه بیکسان
از روی قهر و غضب دست ظلم
دراز کرده بعد از آن راجه
برایشان یافته و بغداد
سر زنده سر کرده

و جهانگیر

وجهاتش مصادره نموده بمحبس فرستاد بعد چندروزی
بدارکشیده بتهمت خون ناحق مرضی مهلک بر راجه
طاری شده بهمان مرض درگذشت ایام حکومت او
سی و هفت سال گفته اند چون از اوج دولت نسل آنهم
سمندر کوکبی با ضافت رسید ارکان دولت و اعیان
مملکت یکی از اولاد نصفت نهاد سدمت وزیر که
راجه چندر او را بدار کشیده بود راجه آدرای انتخاب
نموده اختیار لست وکشاد امور جمهور دادند تاج
سلطنت بر سرش بنادند آدرای راجه حاکم عادل و نیکو
و احسان کردار بود در آخر الامر روسا را جمع کرده
فرمود که تا حال بمهمات کافه برایا کما ینبغی نپرداخته ایم
مهما امکن در قطع طریق حسن سلوک که حال حال
رحمت رملوک ست کوتاهی و غفلتی بوقوع نیامده اکنون

بکرم سعد ور دارند که طاقت احتمال بار منظالم منیت
هرچند سران دولت در برداشت احمال و اثقال سلطنة
الحاج وزاری کردند لوازم سپرداری بجا آوردند التفاتی
بران ننمود چه جاذبه محبت مولی تعالی اورا بجانب خود
کشان بود لباسی از پوست آهو پوشیده در غار بوهه زده
معتکف کردید دیگر ازوی اثری نیافتند مدت پنجاه
وهفت سال حکومت کرد غار ارجی رای تا رایست که نهایت
آن جز علیم النهایت والبدایات کسی نمی داند مدت سلطنت
این شش راجه که اولش راجه پرتاب ادت وآخرش
ارجی رای است دویست و دو سال بشمار آمده چون
راجه ارجی رای بزرگ سلطنت پرداخت یکی از بنا بر زده
راجه میکواهن صاحب تاج وافسر کردید آورده اند که
راجه جهان آرا بخواستکاری دختر راجه خطا که در حسن و

جمال بی همتا بود منسوب شده بود مزرا به میکواهن که
در آنوقت آواره دشت کربت و غربت بود باراده
تماشا بران جانب میل نمود بر سر جمع راجهای
نامدار تاج مکلل بیاقوت و گوهر منصوب بود میکواهن
بسبب افلاسیکه داشت بر سر کلاهی بلکه در بر پلاسی نیز
نه هشت ناگاه هوا استقاطر گردید سحاب عنایت ازلی
بر سر میکواهن سایه گستر شده از تقاطر امطار محافظت
نمود بهمین نسبت مسمی بمیکواهن شد چه باستطلاح اهل
هند میک ابر را گویند و اهن نگهدارنده را خوانند
دختر راجه خطا چون اینحال دیده گلگل شکفت عقد گل
که علامت قبولیست در گردن میکواهن انداخت
در اندک فرصتی بقوت حاکم خطا بفرمان روائی مملکة
موروثی فایز گردید نسبتش بسه واسطه براجه اندهه چندر

میرسد راجه بیکواهن توفیق تعمیر بقاع و قصبات بنیاد
یافت چون خداپرستی و پرهیزکاری بدرجهٔ اتم بر طبیعتش
مستولی بود بجهت صیادان وحوش و طیور که اوقات
گذارشان از وجه تسلیح و تصید جانوران بود و مبلغ
وافی تعیین نمود تا تغییر لباس نموده در ترحم شکسته
خاطران سعی جمیله بظهور میرسانید بواسطه منع شکار
وحوش و طیور و آزار پرنده و چرنده رایت جهانگیری
برافراخت. بهر شهر و کشور که میرسید اگر حکام آنجا غاشیه
اطاعت بر دوش میکشیدند دیگر متعرض احوال نمیشدند
و الا بقهر و غلبه تسخیر کشور می‌کرد تا آبیاری عدل و احسان
مزارع متوطنین آن سرزمین سیراب امید میساخت گلشن
آن جنت را بالکل از خس و خار جور و اعتساف را
می پرداخت. بهمین دستور بکنار دریا رسید از فرط

وارست بود

حرارت هوا و تاب آفتاب عالم آرا استظلال درخت
تا رسوده با درزای روشن رای صاحب تدبیر در باب
گذشتن از دریا و مسخر کردن جزایر رای میزد آوازی
بسمعش رسید که در زمان عدالت راجه میکواهن بباد و اجب
مقتول میسازند راجه از استماع این آواز زمانی
دراز مدهوش گشته چون بافاقت آمده بر اثر آواز
شتافت یافت که شخصی را بسته اند پنج تن قوی هیکل
و عظیم الجثه و توانا وی را بالعنف میکشند و می
برند راجه پرسید که شما کیانید این شخص را کجا میبرند
در جواب گفتند که ما روستا صیادانیم که بشکار آهو
اشتغال داریم ثمرة الفواد که دلبستگی تمام با و داریم
رنجورست نزدیک بهلاکت رسیده در حوالی ما
دیرست و ساکن دیر یکی از بنی جان هرچه بر ما مشکل میشود

استعلاج از وی میجوییم از ساکن آن دیر پرسیدیم اظهار
چنین نمود که عوض بیمار اگر آدم دیگر فدیه میدهند امکان
بقا دارد و الا زندگانی او محال از اتفاقات حسن بنابر
باقی ماندن زندگانی فرزند دلبند این اجل رسیده
بگمان ما رسید فدای قرة العین خواهم کرد راجه بعنف تمام
بانگ برزد ای ظالمان وای بر شما مگر مرا نمیشناسند
منم سیکواهن در زمان من کرا یارا که قصد ات بهلاک
جانداری نماید بگذارید وا او را و الا سزای لایق در کنار شما
نهیم مجموع متفق الکلمه بعجز و زاری تمام معروض داشتند
ای راجه چاره ساز درد پرداز رنجور مزبور شمع دودمان
صد جان است اگر بصرصر اجل از پا نشیند چراغ حیات همه
فرو میرد راجه از فرط اشکباری و ضراعت و بیقراری
آنها بیقرار شده که فرمود که ریختن خون بیگناه کشتن

وجود چند کس از بی کیفی و بال تمام دارد درینصورت
مقتضی عدالت چنانست که مرا فدای فرزند نمایند از
استماع این کلمه دود حسرت از دماغ آنها بر آمد مقدم
صیادان بعرض مبادرت نمود که ای راجه مهربان اگر
شفقت تو بر اهل روزگار خصوصاً بر مایان جبلیست اما
در رای تو نقصان کلی است که هرگاه فقیر بی بضاعتی کمتر
خود را فدا نمایی چندان قصور در دم نظام هستی تو که
مدار عالم هستی چگونه روا میداری که ترا استهلاک
میسازم بجهت نفس نفیس زن دلبند و فرزند ارجمند
در معرض تلف اندازیم تو برین سخن بجان راضی هستی
از هر سخن عجب عجب تر است راجه فرمود که چون این وجود
اعتباری ندارد اگر بحاجتی صرف شود همان بهتر بلا قصور
مرا فدیه فرزند سازید دست ازین بیگناه بردارند

این بگفت شمشیر از غلاف بر آورد خواست که خود را فدای
فرزند سازد در همان اثنا محافظی از غیب در رسید
دست راجه بگرفت ازین قصه باز داشت چون راجه
نگاه کرد هیچکس از آنها که دیده بود جز خارش نزید
متعجب ماند حافظ گفت ای راجه شفقت نشان
رافت امتحان و شفقت تو بر خلق خدا قصد بوده و
زیاده از آنچه در تصور آید مشاهده نموده شد و
ساکنان عالم بالا هم مطیع تو گردیدند در دفع بلا و رفع
شدائد زمان مرا موکل کردند راجه میکواهن ازین
بشارت مستبشر گردیده بشکر آلهی پرداخت اکثر جزایر
مسخر کرد قدغن نمود که جانوران را نیازارند هنگام
مراجعت از جزایر از استنباد راجه مارو ار خبر یافت
که بکشتن حیوانات مبادرت می نماید در اول سرطان

آبی

در آن سرحد که بحکم آلهی مشهور است سایه دولت افراخت
لشکریان از بی آبی عسرت بسیار کشیدند راجه
بتضرع و زاری سبحه اشکباری کرد بدعای او چندان
باران بارید که حشم و خدم سیراب شدند چون
راجه ماروار اینخبر استماع نمود حلقه اطاعت در
گوش خود کشید راجه سیکواهن حاکم ماروار را
ملازم رکاب نصرت نموده از سمت کنج و سورت
بر وفق مرام خاطر جمع کرده عنان عزیمت بطرف تهته
و بهکر منعطف گردانید آن نواحی بحیطهٔ تصرف آورده
هنگام برشکال متوجه کشمیر شد چون بر سر معبر آب
سند رسید دریا طغیان داشت ازان دریای فهله بسنجر جن
که در آن ماهر بود مشغول گردید بصورت حیه متمثل گشته
راجه را با موکب ازان دریا بسهولیت گذرانیدند

چون بملک کشمیر رسید راجهای اطراف را بانعام

های وافره و خلاع فاخره سربلند فرموده رخصت

طرف خود داده و وجه احسن ضبط نموده بجانب

پاندرتهن که آثار آن باقی است از اعمال اوست

مدت سی سال باشغال ملک و مال گذرانید راجه

سرسین دو پسر داشت یکی هرن دیگری پورمان

نام داشت راجه هرن گلشن سلطنت را آبیاری مکرمت

و سحاب دولت طراوت تازه بخشید پورمان

بوزارت ملک و مال اشتغال ورزید میان برادران

مدتی وفاداری بود آخرها پورمان فرمود که تا بنام

او وجوه دراهم و دنانیر بیارایند راجه هرن از وقوع

این امر آشفته خاطر گردید پورمان را بحبس فرستاد

زن پورمان از راه هراس درخانه کوزه گری مخفی ما

چون حامله بود پرورسین نام پسری که آثار دولت
از جبین او هویدا بود تولد شد یقین خاطر یابود
که پرورسین پسر کوزه گرست اما وی از راه نجابت
ذاتی و اصالت کاملی بکار کوزه گری نمی پرداخت
کمان و تیر گرفته خود را مشغول شکار میساخت با اطفال
همسال بازی حصال مراتب مناصب مقرر نمود اطفال
سر موئی از حکم او تجاوز نمیکردند چون بسن تمیز
و رشد رسید پرسید برافغت مادر و احیا خالو که
باستماع اخبار موحش تفحص خواهرزاده از موطن خود
بنگکوت آمده بود بزیارت صوامع و معابد متوجهه
هندوستان گشت تتمه احوالش بعد ازین نگارش
خواهد یافت راجه هرن مدت سی سال و دو ماه قرین
حشمت و جاه گذرانید چون از باغ سلطنتش نهالی از

نسل سر زد و اکابر و اعیان کشمیر بخدمت راجه بکرماجیت
که در آن ایام فرمان روای ممالک هندوستان بود
بجهت درخواست حاکمی رفتند راجه بکرماجیت منشور
ایالت و ریاست کشمیر بماترکپت نام برهمنی کشمیری
که پیش ازین برای تحصیل عطایا و برات ببارگاه
بکرماجیت رفته بود در وجه صله شعری که در ان احوال
خود معروض داشت مرحمت نمود ماترکپت بکشمیر آمده
اعیان ملک قامت قابلیتش را بخلع مملکت داری
مخلع داشته بماشیه فرمان برداری او بر دوش جان
کشیدند راجه ماترکپت مرابه عدل و داد مزرع دل صغیر و کبیر
و برنا و پیر مرام محبت در آورده زنگ ظلم و عصبت ...
مرات خواطر بصیقل عدالت زدود ماترکپت تا حین
حیات راجه بکرماجیت منکی و ساده ایالت بود چون

پروسین راجه برادرزاده راجه هرن که در خانه گوزه گر
پرورش یافته بود باتفاق خالو و مادر بزیارت
صوامع و معابد رفته بود وراثت ملک بادو میرسید
بتاییید ذوالجلال استعداد سلطنت بهم رسانیده
نگرکوت و آن نواحی را بتصرف آورده رایت عزیمت
بنخچگاه آبا و اجداد برافراشت برتخت سلطنت پای
دولت باستقرار و استقلال گذاشت هر چند ماترگیت
دستور حکومت کشمیر عرض کرد قبول نفرمود ملتبس
بلباس شاستانی گشته روانه بنارس گردید در انجا معتکف
گشت ماترگیت هر چه از محصولات کشمیر جمع میشد
اتفاق میفرمود کین میدادشش سال و نه ماه
بایالت گذرانید راجه پروسین ابن پوران چتر
سلطنت بر فرق دولت افراشت عنان عزیمت بقصد

تسخیر ممالک بصوب هندوستان معطوف داشت اگر بلاد
بتصرف درآورد بمالوه که دار الملک راجه بکرماجیت
بود سایه وصول انداخت درآنوقت راجه شیلادت
ابن راجه بکرماجیت مغلوب اعدا گشته متحصن بود راجه
پرورسین با معاندین وی مبارزت نموده غالب آمده
راجه شیلادت را مستخلص ساخت بدستور ولایت مالوه
باو ارزانی داشت بکشمیر معاودت نمود در مقر دولت
آرام گرفته خاطرش متعلق بنای عمارات شهری شد
در وادی و جوانب کشمیر سیر میکرد هیچ مقام مرغوب
خاطرش نمی آمد شبی در اندیشهٔ این خیال بود
بوادی و جبال سیر میکرد درآن اثنا یکی از ابدال
رجال بوی باز خورد چون راجه پرورسین مستغرق
لجهٔ فکر دید از راه کمال رافت فرمود در مکانیکه

فردا صبحی رنگ ریخته مشاهده نمائی باساس مردم شهر
قیام نما که دلالت بطول مدت دارد راجه برین نوید
مسرور گردیده صبحی سر از خواب برداشته بجستجوی رنگ
بیرنگ قدم بجنبش آورده در آن ملاحظه یافت که
بطرفی رنگ ریخته دید کوه ماران درمیان آن
واقعست از وقوع این موهبت بسپاس آلهی پرداخته
بعمارت آن شهر اشتغال ورزید منقول است که سی و
شش لک خانه مرتفع درغایت تکلف بزمین تعمیر کرد
برتبه این شهر معمور بود که در ممالک هندوستان هم
مثلش کم نشان میدادند تا آنکه بحوادث آتش خاکستر
شد تا حال که قریب هزار سیصد سال است از طرف
کوته پوره کوه ماران سرخی میزند هنوز تمام نمیشود
آب بهت در آنوقت متصل کوه ماران میرفت تا دل

دشتی بود خالی از آب موضع شور و متعلقه پرگنه بهاک
از اعمال شوراک وزیر راجه پرورسین است که سکنهال
دیپ بجاگیرش مقرر بود حکومت راجه پرورسین هفت
سال تعداد یافت راجه جدهشتر بعد از پدر رعیت پرور و
صاحب تخت و افسر گردید راجه عدل و احسان او مشام
وضیع و شریف ورسید نه سال و نه ماه قرین دولت
و جاه گذرانید راجه لچهمن ابن راجه جدهشتر بطلعت
سلطنت مملکت را چون لمعان مهر خاور منور گردانید
خلایق را لب غر باده کامرانی بسرشار امانی آمال
رسانید تا سیزده سال ظلال معدلت گستر د تاج و
تخت به برادر خود سپرد راجه زناوت برادر راجه لچهمن
چمن پیرای باغ سلطنت گردید زلال عدالت و نصفتش
بمزارع خشک جان انام بر وفق مرام رسیده راجه

اگرچه یک

اکثر ممالک هندوستان تسخیر نمود گویند که ظهور
آنحضرت در عهد سلطنت او بود راجه دار الشفائی
ساخته بود که فقرا و عزبا شربت و دوا از انجا
می یافتند بعد انقضای سیصد سال عمر که بدان
مخصوص گردیده ترک فرمان دهی کرد در عار راجه آرزای
که واقعه در بومه روه سبق ذکر یافت با لشکر عظیم
در آمده دیگر آثار ایشان پیدا نشد سور خان مدت
سلطنتش نگفته‌اند راجه بکرماجیت ابن زنادت بدولت تخت و تاج
فائز گردید بر کافه بنی آدم شفقت مرحمت آن راجه بیش
از لطف پدر به پسر بود راجه بمحض صفای نیت و
حسن طویت از جناب مجیب الدعوات بدعا خواسته
بود که هیچکس را در ایام سلطنتش وفات نرسد
چه مصیبت خلق مصیبت او ست اتفاقا تا بیست سال حکومتش

همچنان شد که مستدعی خواسته بود و چون اجل راجه
رسید سپاهی درین شهر ودیعت حیات بمتقاضی اجل
سپرد راجه از نهایت حزن و ملال آتشی برافروخته
خود را در نیران افگند بنیاد حیات خود برکند
راجه بلنادت برادر بکرمادت چتر سلطنت و دیهیم
دولت بر سر گذاشت به بذل نقود و اموال خزاین آرزو
حرص و ثنا و رجال ابناست مشغولست که در آن قیمت
بعزم تسخیر ممالک هندرایت عزیمت برافراشت بر بابک
که از معامله مشهور مسطورست رسید نود و نه هزار و نهصد و
نود و نه اسپ به براهمه عطا کرد بر لوح سیمین مسطور فرمود
هر جواد که صد هزار اسپ عطا کند نام او از لوح
سیمین محو سازد در همان محل بعرض لشکر ملتفت که دید
صد و بیست و پنجهزار سوار جرار و بیست و پنجهزار اسپ

کتل بازین و لجام مکلل بجواهر گران بها ده هزار یکی
بشمار کاتبان حساب دارن آمد در خلال این احوال
تفرج عجایب و غرایب شهر بنزوه و دیدن حسب
راجه انجاکه مرتاض و دانشور و معدلت گستر بود باز
هالنش سر برزد حذم و حشم و فوج دریا موج در
قنوج گذاشته تغیر لباس داده پوشیده و نهان
از خلایق عنان عزیمت بالصوب معطوف داشت بعد از
طی مسافت در آن شهر رسیده در تجانه سوام نگارنک
که از تجانهای عام مشهور بود مرد رسش افتاد
اتفاق سحلا نام رقاصه که باصطلاح اهل هند پاتر
میگویند در حسن و جمال بهمال بنشت آن روز در آن
تجانه بازی میکرد چون راجه و حبه صاحب قبول بود
بجملار آشفته و دیوانه خود ساخت راجه با لجاج و التماس

بمحلا مهمان او شد چون راجه شنیده بود شیری خونخواره
از فلان بیشه بیرون آمده بفلان راه می آید مردم را
می بیند هلاک میسازد هر چند راجه جسپت دلیران
کشور برفع آن شیر نامزد کرد فایده بران مرتب نشد
خلقی کثیر هلاک شدند راه آمد و رفت مردم منقطع
گردید عرق حمیت راجه بلتادت بجنبید هنگام شب عنان
عزیمت براه شیر معطوف داشت نعره بروی زد شیر
آهنگ راجه کرد راجه بیکدست دهن شیر گرفته بدست
دیگر بضرب خنجر شیر را هلاک ساخت در آن گیرودار خاتمی
که بنامش بود افتاد راجه جسپت چون برین حال
وقوف یافت متفحص احوال راجه بلبادت شده در خانه
بمحلا یاتری سراغ یافته با تمام حشم و خدم
بدیدنش رفته لشکر و پیش پرداخت بتعظیم بجا

آورده بلوازم نثار پیش آمد کلیان دیهی دختر بزرگ
خود بعقد او در آورد راجه بلتادت بعد از تصرف
هندوستان بصوب کشمیر مراجعت نموده برادر زنش
نایب کشمیر بود کام زن مسلک عصیان و طغیان
گردیده بالاخره بدست چندالی به بدترین حالی کشته
گردید کشمیر بدستور بتصرف راجه عیوره در آمده ایام
حکومتش سی و شش سال شمار کردند در سال پنجاه و
شش بساعت محمود و وقت خوش راجه دولت ذرهن
داماد بلتادت بسعی و یاوری کنک وزیر رونق افزای
تخت و سریر گردید بیمن اعتدال هوای معدلتش میوه
نهال آمال صغیر و کبیر بکمال پختگی رسیده زمان
سلطنتش سی و شش سال امتداد یافت دیگر بعد از ان
بموجب قدرت الهی در سال نود و دو راجه پرتاپ ادت

پسرزاده در لب ذرهین سکه زن دراهم و دینار گردیده
بسمت کامراج شهری ناپر نام عمارت کرد همان شهر
را مستقر اورنگ حکومت خود ساخت آورده اند که در زمان
دولت او سوداگری از دکن آمده بود چون نام بسی
از نوادر تحف و نفایس عالم براجه گذرانید راجه صحبتی
ملوکانه منعقد داشت سوای قوال و ارباب ساز هزار
و دولسیت معینی اشتغال داشتند چون سوداگر هم
از راه مهربانی در آن صحبت طلبید دو سه موع و مشاعل
بدماغ سوداگر صعود نموده طبعش از منهج اعتدال
منحرف گردید خود را از میان مجلس بیرون کشید راجه را
از نزاکت دماغ سوداگر تعجب دست داد چون
بر نیخال وقوف یافته بعد چند روز بخدمت راجه
التماس ضیافت نمود چون راجه بخانه او قدم کشا کرد

اسباب تجملت او چنان دید که هرگز در مدت بهره آتش
نکشته بود ازانجمله گوهرهای شبچراغ لاتعد و لاتحصی
در آن مجلس ریخته بود که شب تار را ضیاء خورشید
وسط النهار داشت هرچند چون آنجمله را پیشکش کردم
درباول همت ورزید قبول نفرمود اما دلبسته جمال جهان
آرای جاریه گردید باوجود زور عشق آن آزار را از نزدیک
و دور پوشید از اخفای آن کارش به بستر کشید
شود اگر چون کیفیت دلبستگی راجه معلوم کرد جاریه بخدمت
فرستاد راجه باوجود استیلای عشق تصرف نکرد
که ملک او بود چون کیسه ندبور را در بتخانه نهاد و
نموده براجه التماس کرد که الحال از تصرف من برآمده
است بعد ازین بفرمان راجه کنیز را بحرم سرا آوردند
از موانست او احوال راجه نصیحت گرایند از همان جا که

چهار پسر تولد یافت حکومتش پنجاه سال در آزنی است
در سال یکصد و چهل و دو راجه چندر انند اکبر اولادش
بر بسیط بساط سلطنت پرداخت با نام رباجیین
عدالت ساحت مملکت را رشک گلزار جنت ساخت
در مراتب عدل حکایت او بسیار نقل کنند چون
این نامه گنجایش آنهمه ندارد بریکی اختصار میرفت
نقلست نو بنی عمارتی از عورت براهمه داد خواهی کرد
که شوهرش را کشته اند اگر قاتل او بهم رسد او نیز
بتعذیب تمام هلاک سازد راجه فرمود که غالب ظن
تو در اقدام قتل شوهرت بکیست مظلومه عرض داشت
که شوهر من از آن قبیل نبود که با کسی معاودت
می ورزید تا بوی گمان برده میشد لیکن در هنگام تحصیل
علم با یکی از ابنای جنس شریک سهیم بوده در مباحثات

و مذاکرهٔ اکثر احیان سخن بهر شتی میگفتند مبادا که
آنکس روز مقتول ساخته باشد هر چند راجه شخص مظنون
را آورده در استکشاف ابهم تدبیرات بکار برده
فایده بران مرتب نشد در کمال حزن و اندوه بخواب
در آمده که در عالم رویا مشاهده میکنند کو یا کسی با راجه
خطاب میکند که در فلان صومعه که ساخته معمار همت است
بفرما آردی از برنج بر پرنز بکان بکان را اشاره نما
که بران آرد قدم زنند چون متصل از نقش قدم دو
کس ظاهر شود قاتل مقتول همان است زیرا که مقتول
با قاتل تا سر افته قضیه بروز جزا دوش بدوش است
راجه بهمان دستور که در عالم رویا بنموده اند کار بند
گشته همین که شخص مظنون بران آرد قدم نهاد فی الحال
نظارکیان علامت نقش قدم دو کس دیدند راجه

قاتل را بپاداش رسانید ایام جلوس راجه برهگناه هشت سال
و هشت ماه در سال یکصد و پنجاه و یک راجه جیانند برادر
چندرانند بسلطنت رسید برخلاف برادر دادگر بشور و شر
قیام ورزید در زمان حکومت او تمام خرابی پیدا آمد
خواطر مردمان بغایت مجروح گردیدند کافه برایا بدعای
صبح و مسا رفع این بلا از خدا میخواستند چون مدت
سه سال از ایالت او گذشت بیماری صعب بر بدنش
مستولی شده هرچند اطبا معالجه نمودند فایده بر آن
مرتب نشد بهمان مرض خود را و خلق را از عذاب رهاند
راجه للتادت برادر دیگر چون خورشید خاور بر تخت
سلطنت جلوه گر گردید شکستگیهای خواطر بمومیای شفقت
او بالتیام رسید خرابیها بحالت عمارت آمد جلا شدگان
اوطان را برسانیدن وطن مالوف اشارت دادند بعد آن

راجه جیانند

راجه للتادت

بعض

بقصد تسخیر ممالک رایت عزیمت برافراشت پنجاب و قنوج
و بهار و بنگاله و دکن و مالوه و اندرپت که اکنون بدهلی
مشهور است در حیطه تصرف در آورد و از اندرپت متوجه
پنجاب گردیده و از پنجاب عنان عزیمت بصوب کابل
و بخارا معطوف ساخت با مومن خان حاکم آنجا را چهار
کرت اتفاق مبارزت افتاد و هر چهار کرت هزیمت بروی
واقع شد چون مجال مقاومت از حیز طاقت بیرون دید
از راه ملاذمت امان طلبید تمام ولایت ماوراءالنهر و
ترکستان را متصرف گشته رایات ظفر پیرا بجانب ختا نهضت
داد از نفایس و نوادر آن دیار هر چه توانست گرفته
از راه ختن و تبت و کاشغر بپای تخت معاودت نمود
به بتکده معابد و صوامع پرداخت در موضع پرسپور بتخانه بزرگ
بنا کرده ستونی به بلندی پنجاه و چهار گز از یک پاره سنگ

درآن تبخانه منصوب بود تا امروز آثار آن عمارت
باقیست بر ولایتی که ملکش د صاحب هنران نادره کار
انجار ابالغامات و افزه بکشمیر معبر فرستاد حکن نام
دانشوری که در فن کیمیا و علوم غریبه ماهر بود و
در اشیای تسخیر ممالک در سلک ملازمان راجه للتادت
منسلک گردید چون راجه بر علم و دانش او وقوف یافت
او را بتدریج مرقات وزارت ترقی فرمود عقدهای
مالاینحل بناخن تدبیر حکن میکشود منقولست که در معرکه
از معارک غنیمی علیه داشت در راه سهمگین آبی دشوار گذار
مانع عبور گردید حکن وزیر جوهری از بغل بیرون آورد
در آب انداخت آب منشق شد معبر بهم رسید بعد از
عبور لشکر حکن صاحب فن جوهری دیگر نمود که جوهر سابق
بآن لاحق گردید آب بدستور روان شد در خلال آن

احوال شخصی مقطوع الالف والاذن والید سر راه
راجه بلتادت موید بطن بوق داد خواهان استاد نظم
نمود که فرمان روای ملک بانو کاشمندر را
بسعادت ارادت راجه رهنمونی نموده بودم حاکم
مذکور بظاهرت رنگ روان که پیرامون مملکتش را
واقع است نسبت آن در اشتغال راه اصلابادی و
زرع هست مغرور گشته در غضب شده مرا بانواع غضب
مبتلا ساخته باین روز نشانید فرصت یافته خود را بدرگاه
رسانیدم تا بیمن عدالت راجه زمان سزائیکه در خور
اوست بیرسد راجه فرمود که اطبا بمعالجت او پرداختند
بعد از التیام جراحات بار دیگر معروض داشت که متنبه
آن سرکش بهتر داز لوازم امور است راجه کیفیت طرق
از و پرسیده عرض کرد که آنملک دو راه دارد یکی بیکاه

قطع میشود و دوم به پانزده روز طی می گردد اما در راه
ثانی آب و علف معدوم است راجه براق و اذوقه
ترتیب داده طریق ثانی اختیار نمود بعزم استیصال
او بجنبش آمده چون مسافت معهود طی کرد اذوقه
با نهار سید راجه از دادخواه استفسار نمود جواب
داد که من یکی از دولت خواهان والی ولایت با
بالوکا شمندرم حیله بر انگیختیم که درین راه نی آب و علف
انجمن لشکر تلف کردم بعدای سر کم بهای خود شر هیچ
نو دشمنی قوی ازان حیثیت دفع ساختیم از استماع این کلام
ناقرجام تمام لشکر دست از حیات شسته دل از زندگانی
باز داشتند مضطرب و بیقرار گردیدند راجه آن جمله را
بمهربانی و عنایت ربانی مستظهر ساخته روی نیاز بدرگاه
کریم کارساز آورده رستگاری ازان خونخواری مسلت نمود

چون موید بتایید ایزدی بود از ملهم غیب بشارت
یافت لشکریان برین امر قیام ورزیده نتایج فضل
الهی جوشیدن گرفت لشکر و دواب سیراب امید
گردیده بعد طی اندک مسافتی بدان سرحد رسیده
دقیقه از دقایق نهب و غارت و قتل نامرعی
نگذاشتند مولف تاریخ کشمیر نویسد که اکثر کارهای
راجه للتادت چنین بود اما دو صفت ذمیمه اتصاف
داشت یکی آنکه در مستی حکم های بیجا میکرد که در حالت
تفیط و انتباه از صدور آن پشیمانی میکشید دیگر
آنکه نقض پیمان می نمود از عهدهٔ عهد کمتر می آمد
چنانچه راجه بنگاله را بشدت بکشمیر آورد بقتلش اقدام
نمود چون خبر قتل او نزد منسوبانش مسموع یافته بر
راجه للتادت در اواخر سلطنت لشکر بجانب ولایت ستانی

کشید در یکی از بلاد آنولایات که خوشی آب و هوا
بود رحل اقامت انداخت با عیان ملک کشمیر اعلام
نمود که از جمله دو پسرش هر کرا قابل رتبه سلطنت دانند
بفرمانروائی اختیار نمایند گروهی از مورخان بر آن
رفته‌اند که راجه للتادت با تمام حشم و خدم در سمت
شمال میان دو کوه زیر برف آمده متنفسی غیر از آن محشر
زنده برنگشت العلم عند الله تعالی مدت حکومت راجه
للتادت سی و شش سال و هفت ماه است راجه کوبلیانند ابن راجه کوبلیانند
راجه للتادت جانشین پدر شده مدت پانزده روز باستقلال
حکومت پرداخت تخت سلطنت را تکیه گاه برادر خت
بموجب ارادت الله تعالی راجه مهراوت بمقتضای عدل و داد راجه مهراوت
نصفت و احسان تا هفت سال در دولت و اقبال و کامرانی
تمام حکومت کرد راجه برنابت کلاه خسروی بر سر نهاده راجه برنابت

بهمت

دست به بذل نقود و اموال کشاده مدت چهار سال متفقد
احوال غربا و ضعیفا پرداخت راجه الباهبت برادر رنیا مبت
بحکومت رسید شب و روز در بازیهای معینه اوقات
میگذرانید اهل لشکر و سپاهی و سایر ارباب طلب
چیزی نمی داد بسیار ضایع و پریشان روزگار داشت
مدت دوازده سال و دویست و چهار راجه سنگرام جیو
سیت صاحب کلاهی باطراف و جوانب فکنده و در
پرورش طوطی و طیور راغب بود ایام حکومتش در عدالت
و نصفت هفت سال تعداد کردند راجه جناد سلطنت
فایز گردیده آوازه سخاوت و رعیت پرورش قاف
تا قاف آفاق رسیده و اطراف کشمیر کما یحب و ینبغی ضبط
نمود مدت حکومتش سی سال بود راجه جیاپند برادر
جنادت در حد هشت من بحکومت رسید اگرچه خاکوی او

که از قوم شراب فروشان بود و در امور ملکی دخل
تمام یافته اطراف واکناف را بحیطه تصرف درآورده
بوجه احسن ضبط نمودند ازانجا که طایفه مذکور از ارذل
اقوام اند اکابر تاب تحکمات آنها نیاورده راجه را
معدوم ساختند ایام سلطنتش بیست و دو سال راجه
برهونند ابن جیانند ستاره دولتش از برج سلطنت بر دمید
در زمان حکومت او نیز سلسله شراب فروشان در امور
ملکی و مالی مداخلت داشتند مدت سلطنت آن وبال
نصیب بیست و شش سال حسب راجه ایکانند ابن برهونند
بعد سه سال از مشاهده جمال عروس مملکت امید سعادت
اقبال ریاست و کامرانی برید راجه آنند ابن ایکانند
پانزده سال از گلشن سلطنت گل کامرانی چید چون
کوکب طالع راجه ع کارکوتی بهبوط رسید نیر سلطنت

ازقضا

از خاندان دیگر طلوع کرده در سال دویست و هشتاد و هشت
راجه ادت ورنا ابن سکور ورنا بیاوری و مددپر سور وزیر
پر غلغله شده راجه ادت ورنا بساط رعیت پروری
و معدلت گستری گسترده ظلام ظلم از ناحیت ملک بیرون
برد کف نوال به بذل اموال برکشاد و در دامان تمنای
هر یک گوهر مراد نهاد از اسباب سلطنت با خود جز چتر و
قطاس هیچ چیز نداشت مدت هشت و هشت سال و
سه ماه و سه روز اختر دولتش مملکت افروز بود و
در سال سیصد و شانزده راجه سور ورنا برادر زاده راجه
ادت ورنا چتر سلطنت چرخ فرسا ساخت کوس دولت
بر بام حکومت نواخت دهلی و گجرات و دکن بحیطه
تصرف در آورده ضبط نمود هجده سال و هفت ماه و نوزده روز
حکومت نمود راجه گوپال ابن راجه سور ورنا دو سال در امور

سلطنت بکام خاطر مردمان گذرانید در سال سیصد وسی و
شش راجه جگبت جانشین برادر کام بخش شد در دور
حکومت بغداد راجها آمد چون از سلاله راجها قایم مقامی
نماند رانی سکنده ها مادر راجه کوپال باستعجال تاج
اقبال بسر برزد در عهد او سران ملک بایکدیگر نزاع
سر کردند سلطنت رانی شفق یکدیگر نشدند چون رانی
دانست که امور سلطنت مختل گردیده خود را معزول ساخت در
سال سیصد وسی وهشت راجه بارت بغرق جواهر زوائد
تاج سلطنت جهان آرا گردید رانی سکنده ها بخنجر ذغل
کشته تا مرغ روحش از قفس تن پرواز نمود اصحاب اخبار
مدت حکومت راجه بارت پانزده سال گفتند در سال
سیصد وپنجاه وسه راجه اجب ونا کوس دولت نواخته
یکسال وشش ماه بدولت وجاه گذرانید در سال سیصد وپنجاه

راجه چکرورته

راجه سورورن

راجه سنکر ورمن

چهار میگویند راجه چکر ورتا ابن رجب ورنا مدت ده
سال بدولت و اقبال بر تخت سلطنت بود در سال سیصد و
شصت و چهار راجه سوُر ورُن منتظم امور کوی در زن
گردید سماحت طبع و دو ثالث همت منصف بود چون
رغبت خاطر او با مر قبیح شایع شد مردم متمول سلطنهای
کلی بر رشوه افزوده دخل کار میکردند عمال از ناهمواری
او متفق شده بر عزل او رای زدند سلطنتش دو سال
شمار کردند در سال سیصد و شصت و شش راجه سنکر ورد هن
ابن سور ورُون در ساعت خوشش تاج مملکت بر سر گذاشت
راجه چکر ورتا که یکبار مدت ده سال بجکومت گذرانیده
بنکرام دامکر که سرداری معتبر بود ملتجی گردید باعدت و
حدت تمام حمله نمود راجه سنکر وردهن اشتغال ورزید
راجه سنکر وردهن دران جنگ بضرب تفنگ از پا

در آمده راجه جکردونا بار دیگر صاحب تاج و افسر گردید اما
اینمرتبه باعمال قبیح اشتغال ورزید لولی زنی را که والهٔ
شیفته او شده بود در امور ملکی و مالی مداخلت داد
عشایر و خویشاوندان او را بمناصب نامناسب بلند
پایگی بخشید سنکرام دانکر را که بعون او دیگر باره پای
بر مسند سلطنت نهاده بنا واجب مقتول ساخت از وقوع
اینچنین حرکات خاطرها ازو مستقر و متنفر گردیده اقارب
و متابعان سنکرام دانکر شبخون آورد او را از هم گذرانیدند
مرتبه دوم مدت سلطنت او سه سال بود در سال سه صد و شصت
و نه راجه انبت ابن راجه ربت بحسب تقدیر معبادت
سرحت وزیر بحکومت رسید ابلهی و سفاهت شعار دثار
خود نمود طریق قطع صلهٔ رحم و ذو القربی که آثار ادبار
است اختیار نمود طغیان او باینمرتبه بود که برای آزمایش

راجه جکردونا
راجه انبت

بن نغ ماه با

تیغ بیکنا بانزا از هم میکذرانید زخم نتوان آشتن بهنگام قتل
تا احوال تیغ مکان فرار لفظه معلوم کنند همین جوق
جوق آن را هلاک میساخت عاقبت بمرض دق گرفتار
شده بهر ترین حالیکه کس شنواد جان بتقاضی
اجل سپرد ایام استیلای آن براعمال دو سال و
یکماه بتعداد آمد در سال سیصد و هفتاد و یک راجه
سوروزنا بار دیگر بیاوری سران ملک تاج
و افسر کردید باز میندار مراج او را محاربه اتفاق افتاد
چون جمعیت راجه سوروزنا کم بود مقاومت از حیز
قدرت بیرون دید رو بجبال هندوستان آورد و
در عین تبه یکماه زمام حل و عقد امور در کف اقتدارش بود
یازده راجه اند از سلسله خمار بسلطنت رسیدند
مدت حکومت این یازده تن هشتاد سال و سه ماه

بشمار آمد بار دیگر حکومت بخاندان راجه پرورسین که
سبق ذکر یافت رجوع نمود و ارکان دولت و اعیان
مملکت بموجب اتفاق خود قرعه مشورت زدند بنام راجه
حسین کردیو که یکی از جار راجه پرورسین بود بنابر
تصاریف ایام و نامساعدت چرخ نکوهیده فرجام
روزگار بناکامی و ناسرانجامی میگذرانید سرآمد
اکابر فرخنده مآثر راجه بتعظیم و تبجیل هرچه تمامتر
آوردند عروس مملکت با او عقد بستند انقیاد فرمان
او واجب دانستند راجه دقیقه از عدل نامرعی نمیگذاشت
دزدی و رهزنی در عهد او بالکل معدوم گردید
اهل بیوت ابواب نمی بستند عاقبت بحکم الله تعالی
گریبان گیر او شده ترک حکومت کرد بریاضت مشغول
گردید ایام حکومت او نه سال نوشتند در سال سیصد و هشتاد

راجه سنکرام دیو ابن جس کردیو برطبق وصیت پدر
با وجود صغر از فراز تخت چون مهر از خاور جلوه‌گر گردید
مدت سی و شش ماه و برعیت پروری پرداخت بدست پرورکنت
وزیر بحسب تقدیر بقتل رسید راجه نندکپت ابن سنکرام
دیو کپت از انسب راجهای روزگار ساخته است که بنابر
تصارف ادوار تقلب لیل و نهار در ادوون بد هفت
مشغول بودند از انجا که گوی سلطنت در میدان مملکت
افتاده بود وی بچوگان همت از میان همه در ربود
از جلوس او بر تخت سلطنت کارهای اهم بروفق مرام
نکشود او همواره بجور و اعتساف پرداخت مصادره
اموال و لباس و نقود و اجناس بهوت وضع و شریف
خالی ساخت باوازه حسن و جمال رانی کوری خاتون راجه
جس کردیو شیفته و شیدا شده هر چند پیغام مواصلت

راجه نندگپت

بادواد مطلقا تن نداد بالآخر چون رانی دانست که لعفت
متصرف او خواهد گشت آتشی عظیم افروخته خود را
در زیر آن سوخت محافظت عصمت خود نمود راجه از
وقوع انجال و رسیدن دست مرامان آمال گرفتار
انواع امراض گردید در اندک روزی بنار جهنم رسید
ایام سلطنت او یکسال و چهار ماه محاسبان آگاه شمار
گردند راجه کنهم گنت ابن سرور گنت بگردش آسمانی
کلاه جهانبانی بر فرق دولتش منصوب گردید و از
ناهمواری او خلق مطلقا جمعیت و فراغت ندید پیوسته
بخمر و ضمیر مداومت داشت اکثر و اغلب لباس نسوان
ببر گرفته رقص می کرد در هتک ستر ناموس دقیقی را
باقی نگذاشت رعایا را ناحق متهم داشته شکنجه تادیب
تعذیب نقود و اجناس مصادره مینمود روزی بشکار رفته

بود

بود دید که از دهن شغالی آتش مشتعل است و اهمه عظیم بر او

مستولی شد جان بقابض ارواح سپرد استیلای او

هشت سال بود راجه اوپمن ابن کیم کنت قصر سلطنت بارکان

دولت مشید ساخت برخلاف پدر بیدادگر رعایا را

از محنت و جور و عذاب رهائی داد و درخلال آن

احوال همک نام ترکی و ارمست نام سرداری متفق شده

نزد و لغیان پیش گرفته در پرسپور با راجه مصاف کردند

طرفین کشته شدند حکومت او چهارده سال راجه کیست

ابن راجه اوپمن بسعی خیرخواهان اعد اشکن بخت

سلطنت را بجلوس دولت برآراست توفیق عمارت

مواضع و معابد یافت یکسال و نه ماه نه روز بتاج

راجگی مملکت افروز بود راجه بر تهو ابن راجه اوپم

در سال چهارصد و پنج از خواطر ارباب رنج رسیده

جورر بود مدت حکومت او یازده سال در سال چهارصد و

شانزده بعد ازان بقدرت الهی راجه بهیم ابن راجه

اوپه من برادر سیوم بعز فروغ چهره سلطنت شبستان

مملکت را لمعان بخشید ایام حکومت او بچهار سال

وسه ماه کشید چون از اولاد راجه اوپه من وارثی

نماند رانی مادر راجه بهیم ل بهیم بکامرانی

اشغال ورزید مدار مهمات ملکی بر تیلک نامی که

از ارزل قوم بود گذاشت وقوع اشغال باعث برهم خوردگی

اعیان سلطنت گردیده یکره راج برادرزاده رانی را

بحکومت پذیرفتند تیلک بر یکره راج غالب آمده

در امور مملکت داری مستقل گشت زمینداران جور را

که بطغیان پیش آمده بودند مستاصل ساخت حکومت رانی

بیست وسه سال وشش ماه بود در سال چهارصد و چهل و چار

راجه بهیم

راجه کوتی رانی

راجه سنکراج ابن ادوی راج سبب دراج مملکت را
لبراج و باج دولت روشنایی بخشید احوال اهالی
برایا باعتدال هوای مقدسش بنهایت فراغت و جمعیت
رسید چون دیگری را قابل وزارت نیافت همان نیلک را
باین منصب سرافراز ساخت نیلک بیدادگری پیشه کرد
در خرابی ملک کوشید ازانجا که میل طبع راجه بالکل
جانب میل وحیف بنود فرمود تا نیلک را با پسر زرکش
سر دیوان بشمشیر سیاست از هم گذرانید اما راجه سه پسر
دیگر نیلک را بنوازش والطاف مخصوص داشته بدفع
و محاربه ترکان که در آن زمان بقصد تسخیر کشمیر آمده بودند
نامزد فرمود بمردی و مردانگی ترکان را شکست دادند
هر سه بکار آمدند راجه سنکراج بعد مدت چهار سال
حکومت بمرض فساد معده جان بمتقاضی اجل سپرد

در چهارصد و چهل و هشت راجه هر راج بجلوس سریر
دولت رونق افزای شهر و دیار گردید در عهد او
فتنه پا بدامن عافیت کشید احدی را محال منازعت
نماند راجهای اطراف غاشیه اطاعت او بر دوش
عقیدت کشیدند در مدت بیست و دو سال حکومت کرد
در سال چهارصد و هفتاد راجه انت ابن هر راج
متقلد امور تخت و تاج گردید چون در حد امن سلطنت رسید
ازین راه عموی او بکره راج او را بخاطر نیاورده
بمدافعه و محاربه پیش آمده لوهرکوت را متصرف شده
راجه نیز لشکری گران از سران و یلان بمبارزت بکره
راج متعین ساخته افواج جانب شار راه فرار بمعارضان
بالکار از همه اقطار مسدود و بمنازل مستحصین غنیم آتش
کشیدند از اشتعال نار کینه جانب بکنار بزد راجه

بدای این نوع جانفشانی لشکر بازانجو بی نواخت
درخلال این احوال رهبون نام کسی بمعاونت و
معاضدت وانکرپان لشکر سنکین فراهم آورده بارزم
مصاف داد راجه دران معرکه ترددهای رستمانه نموده
زخم ابرداشت بآخره بفیروزی کامیاب کردید دست
راجه از وفور شمشیرزدن با قبضه تیغ چسپیده بود الحال
بمعالجه جدا کردند بشکرانه این فتح نمایان مبیت لکهه
روپیه بمستحقان انفاق نمود ادلک نامی ازجانب رام
بهوج حاکم شهر مالوه برای تعمیر معابد و صوامع بکشمیر
آمده چون او را راجه درکاردانی و فهم و فراست آزمود
بپایهٔ مدار المهامی و صاحب اختیاری ملکی و مالی فایز
کردانید راجه بجور و اعتساف مایل و راغب کشته اما
دو درز بر قبیح سریرت الملاح یافته دست بذیل استغفار

از جمع معاصی توبه نمود و بریاضت و عبادت مشغول گردید
ایام حکومتش پنجاه سال شمار کردند در سال پانصد و بیست
راجه کلش ابن انت در آغاز دولت کلش سلطنت
را بزینت نهال عهدها خارستان ساخت اکابر و اعیان
از وقوع این حال قرین ملال گردیده بر هرش دیو پسر آن
را تحریص داده بمنازعت برانگیختند بموافقت هرش دیو
کمر جد و جهد ببستند راجه کلش چون برین معنی وقوف
یافت چاره کار در رضا جوئی اعیان دولت منحصر یافت
بعزل عهدها پرداخته دل همگنان بدست آورد چون
بمرض رعاف مبتلا بود از بی اندامیهای پسر رشید هرش دیو
آرزوی خاطر بود اتکرش پسر خود را که در لوهر کوت
گماشته بود طلبیده و باستصواب ارکان دولت جانشین
تخت سلطنت ساخت دل از کار سلطنت بر گرفت ایام سلطنت او بیست

سی سال امتداد

شش سال امتداد یافت در سال یا لضدو چهل و شش
راجه انگرشن ابن راجه گلشن چون بر تخت سلطنت
متمکن گردید هرسش دیو را مقید ساخت برادر خورد بجمل را
ولیعهد کرد بجمل هر چند در استخلاص هرس الحاح
نمود باجابت مقرون نگشت بالآخره بجمل آزرده خاطر
گردید بپرگنه لار رفت از تبت و آن نواحی لشکری آورده
بعزم رزم راجه انگرشن علم مبارزت برافراخت و
در ناشوان که پای تخت بود آمده مصاف داده شهر را
آتش کشید رزمی قوی اتفاق افتاد سابقاً راجه انگرشن
دو خاتم بمحافظان هرسش نشان داده بود که یکی علامت
رهائی اوست یکی نشان افنا او مبالغه کرده بود که
هرگاه ازین دو کار یکی مامور شوند لوازم استعجال مرعی
خواهند داشت با خود مقرر کرده بود که هرگاه ازین دو کا

سنگهن اکر راجه

بیکی ناسور شوند لوازم استعجال مرعی خواهند داشت با خود
مقرر کرده بود که هرگاه خصم غلبه باشد باید که اکنون صمیر
بپردازد و الا متعرض احوالش نشود چون راجه اکرسن
غلبه از جانب خصم دید از راه اضطراب خاتم خالص را
بغلط بدست پسر خود داده از انجا هرش ابتر بشیرین
زبانی و لطف طبع مسخط از ایطع خود کرده هرچند پسر
راجه اکرسن زبانی بمحافظان هرش تهدید میل کرد
فایده مرتب نشد الحاصل چون شام ادبار هرش
بصبح اقبال تبدیل یافت بزور ملایمت ازان مهلکه
بیرون تافت بمعرکه در آمده بجمل از دیدنش مستظهر
و قوی دل گشته بیشتر بمبارزت پرداخت از وقوع
اینحال اکرسن خود را هلاک ساخت مدت حکومت
او بیست و دو سال بود در سال پانصد و شصت و هشت

راجه هرش

راجه هرسش ابن راجه گلشن هواخواهی بخمل برتبه صاحبکلاهی
رسیده در اعتلای مراتب احبا و استیصال بنیاد وجود
ف و آموده اعدا سعی موفور بتقدیم رسانیده بر دور شهر چهار
دروازه منصوب ساخت بر هر دری جرس و زنجیر آویخت
تا مستغیث بی مزاحمت بواب و نواب بخدمت او
رسیده فریاد رسد بهر قضیه جزوی و کلی بنفس خود میرسید
بخمل برادر را که بسعی او کامیاب دولت گشت مورد
عواطف بی پایان میداشت و شکر معاونت او بتقدیم
میرسانید تا آنکه اصحاب نفاق راه یافته مزاج هر دو
برادر را منحرف ساختند اتفاق مبدل بخصومت شد بخمل
پناه بحاکم دارو برده استمداد کومک نمود در آغاز
بهار با لشکر بیشمار از سمت دارو آمده در اثنای
راه لخت بخی از کوهی جدا شده افتاد با تمام لشکرش

زر بینخ تلف کرده چون هرکس را مخالفتی در مملکت نماند
بکمال استقلال بکار سلطنت پرداخت سرکشان اطراف
سر بر خط فرمان او نهادند اسباب دولت او بمرتبه
بود که هر شب دو هزار لگن در مجلس او می افروختند
بعد در ایام سال سیصد و شصت زن بعقد خود در آورده
بود و هر شب با یکی از نسوان صحبت میداشت با وجود چنین
دولت خالی از حماقتی و سفاهتی نبود منقول است که یکی
از سیاحان شبیهه چند با خاتون حاکم دکن که بحسن
جمال شهرتی داشت بخدمت راجه آورد راجه شیفته آن
شبیهه شده مصمم شد که لشکر بر سر والی دکن کشد
چند نار را بدست آرد ارکان دولت بندن نام هزالی
که شب و روز در خدمت راجه هزالی می کرد مبلغی تقبل
نمودند که راجه را ازین اراده باز آرد هزال باین امر متعهد

شده

کرده از زبان چند نا کاغذی بمضمون ساخته که من حور[ی]
بودم از حورهای بهشت بشوق مواصلت راجه از جنان
برون آمده بودم در اثنای راه بدست والی دکن اسیر
شدم در انتقاص فرصتم که خود را بخدمت راجه خواهم
رسانید زنهار رای راجه عنان عزیمت بانصوب
معطوف نفرمایند تا فایز شدن چند کنیز بملازمت فرستادم
که از جانب من در خدمت راجه قیام دارند بدان بر[ا]ی
بعد از چند روز دختری چند دلفریب بزینت و زیور
آراسته براجه ساده دل جلوه گر ساخت با بنحال دوازده
سال سلطنت براند راجه اجل ابن کجتل که بهم جدی عم
هرسش بود بمعاضدت برادر خورد خود در سال الفند و
هشتاد تاج سلطنت بر سر نهاد بعد از چندگاه از شتق
تو اهمی هم رسانیده او را بحکومت لوهرکوت نامزد کرد

راجه اجل سنبها تغیر لباس داده از حال عجزه وضعفا
متفحص بودی عمارت دلهای شکسته نمودی ارسایل
منت پذیرفتی پیش از در خواست عطا فرمودی اتفاقا
روزنامه نویسنده لیرکه بتربیت راجه اجل از پایه
محرری بدرجه وزارت ترقی کرده بود جمعی از او باش
متفق ساخته حق تربیت ونعمت بر طاق نسیان گذاشته
سنگی بر راجه تاخته از هم گذرانیدند راجه اجل چهار ماه
وچهار روز بفروغ چهره دولت جهان افروز بود
راجه اوبین دیو بمعاضدت برادر خود جانشین راجه اجل گشت
همان شب مردم باو بیعت نمودند خاطر از مر امرای راجه
اجل که از وقوع اینحال غافل بودند طلبیده جمع
ساخت چون اینخبر وحشت اثر بلکه چند سرگروه لشکر که
در طورت خود در کنه لار بودرسید بسرعت هرچه تمامتر

خود را بشهر رسانیده بدافعه و محاربه راجه را پرداخت
او را هلاک ساخت مدت حکومت او یک شب و روز بود
راجه سلهن برادر راجه اجل بتقدیر ایزد عز و جل و سعی
گگهه چند فیروز مسند بتاج و تخت فائز شده اعیان
مملکت و ارکان سلطنت بنا بر عدم قابلیت راجه سلهن
مناکحت عروس سلطنت بگگه چند جلوه داده بودند
راضی نشد پیش از تقرر سلطنت براجه سلهن قرعه حکومت
بنام راجه شستل راجه مسموع گگه چند گردیده بمعذرت
متمسک شده بقلم آورد که پیش از تقرر سلطنت آنجه
سلهن در طلب راجه مبادرت رفته الحال که بتقدیر
ایزدی چنین پیرایه ظهور یافته راجه عنان عزیمت را
بصوب نورکوت معطوف فرمایند جواب گگه چند بسمع
قبول راجه نیامده استعداد محاربه و مجادله نموده

ازینطرف گکه چند بسمع قبول سل راجه نهاده مستعد

محاربه و مجادله شوده ازینطرف گکه چند سامان حرب

نموده بقصد دفع راجه ستل با راجه سلهن بجاره مولیه

رفت و در اثنای راه بمقتضای حداثت سن شود خود

از زبان هازند الستنه بنا و حسب اکثری از هواخواهان

خود گشت گکه چند را آزرده خاطر ساخت در اندفاع

او شد مخالفان گکه چند را بخود متفق ساخته با او

بمحاربه پیش آمدند گکه چند در آمزکهی داد مردی

داده سرداران نامی راجه را مقتول ساخت از بام

تا شام نیران جدل در اشتعال بود گکه چند عطف

عنان کرده راه لار پیش گرفت با وجود آنهمه بی

اعزامی ها که از راجه سلهن دیده بود نزد راجه شیل

برفت بعزل راجه سلهن راضی نشد سل بی مانعی و

ممانعتی لب شهر سری نگر رسیده مردم راجه سلهن از
هر طرف جمع شده طرح جنگ انداختند بهادران
معتبر نامی از طرفین کشته شدند عاقبت نسیم فتح و
ظفر بر پرچم علم اژدها پیکر راجه سسل وزید راجه سلهن
و برادرش لوطن در ورطه حیرت افتاده بهای
راجه سسل بسبب ظاهر برادر ازان مژده جانبخشی مسرور
ساخته بالاخره محبوس ساخت حکومت راجه سلهن سه ماه و
بیست و هفت روز راجه سسل ابن ملل بمشیت خالق
لم یزل بر تخت سلطنت جلوس داده از هراس غدر زمره
حق ناشناس که با راجه اجل کرده بودند همیشه مسلح می بود
یک لحظه حربه از خود جدا نمی ساخت و مفسدانی که
با راجه اجل حرام نمکی کرده بودند از بیخ و بن بر کند
طبقه دامکریان در انتهاض فرصت می بودند روزی راجه

را در اثنای پیکار غافل یافته تیغ آخته بر سرش تا خفتند
راجه از غایت جلدی ها که داشت زخم ها بر اسپ گرفته
مخالفان زور آورده از پا افکنده در خلال آن
احوال بتعزیب ضیافت طلبیده با دو پسر بقتل
رسانیده از وقوع اینحال سرداران دیگر متوهم گردیده
بنهانی بر بکهاخر ابن راجه هرسش که در پناه راجهای
کوهی روزگار بسر میبرد پیغام توجه رایات ملک
ستانی نمودند بکهاچر آن راجه هرسش که در پناه راجهای
ازین بشارت مستبشر گردیده با جمعی کثیر بمحاربت
راجه سیل آمده درمیان هر دو راجه محاربات بوقوع
آمده بکهاچر در جمیع معارک بظفر فایز بود راجه سیل
چون غلبه از جانب خصم دید فرزندان و متعلقان
در کوهی فرستاده خود هم متعاقب بدان سمت

رونهاد

رو نهاد ایام حکومتش امیز ته هفت سال و دو ماه
بود در سال پانصد و هشتاد و نه راجه بکهاجر ابن راجه
هرش لوای حکومت برافراشت باثر صحبت حمقا و
سفهاهمتش معروف هرزه کاری و باده خواری
بود افعال شنیعه و حرکات قبیحه از و بسیار سر
میزد امرا از اعمال او رمیده خاطر گشته هواخواه
رایات راجه سسل گردیدند راجه بکهاجر چون آوازه
توجه موکب راجه سسل شنید بی وقوع محاربه بجانب
راجور گریخت مدت حکومتش شش ماه بود راجه سسل
بار دیگر تا مدت دو سال و یکماه از نهال حکومت میوه
مراد چید اما درین ایام با راجه بکهاجر محاربات
داشته همیشه بر سرش لوای غلبه افراشته بعد انقضای
مدت مذبور راجه جسنکه ولد خود جانشین تخت خود

ساخت راجه جی سنگه در اندک روزی بوسوسهٔ اهل نفاق
از پدر متوهم گشته درافتاد و کارش بسر انجام رسید
فوجی بسرداری اودی نام بدافعت بکهاچر جال
بیاهال تعین گردید در اثنای قر و فر تیری بمیل
بکهاجر رسید بر جای سرد گردید در سال هفتصد و
نود و یک بموجب دور فلک راجه جنک من حیث
الانفراد و الاستقلال مامور ملک و مال اشتغال
ورزید خصال عدل و داد دست نهاد خاطر خسته ارباب
فضل و کمال در عهد حکومتش کامیاب مطالب شدند
بر حسب فرموده راجه جی سنگه گلشن نام دانشوری برهمن
هنسک بتالیف ماثر واقعات راجها پرداخته آغاز
تاریخ از ابتدای راجه اوگرکند که معاصر پاندوان
بود نمود انجام سلطنت راجه جی سنگه رسانید ایام

سلطنت او

سلطنت راجه جیسنگه ده سال سپری شد در سال ششصد و

یک بسبعی سران نصرت ترک راجه بهیم دیو از هیچیه

لوای حکومت فروغ مهر جهانتاب داد در آغاز

سلطنت او را بهدافعت لشکر اتراک تا آب اتک

اتفاق نهضت افتاد تفصیل این اجمال آنکه چون

آوازهٔ توجه لشکر اتراک از جانب کابل بقصد کشمیر

ارباب فضل و کمال در عهد حکومتش کامیاب مطالب

شدند برحسب فرموده راجه جیسنگه گلشن نام دانشوری

بزبان هندی بتالیف ماثر و اقعات راجها پرداخته

آغاز تاریخ از ابتدای راجه اوگند که معاصر پاندوان

بود نمود انجام سلطنت راجه جیسنگه ده سال سپری شد و

در سال ششصد و یک بسبعی سران نصرت ترک

راجه زیه بهیم دیو از آهیچه لوای حکومت فروغ مهر جهانتاب داد

درآغاز سلطنت اورا بمدافعت لشکر ازاک تا آب
اتک اتفاق نهضت افتاد تفصیل این اجمال آنکه
چون آوازه توجه لشکر ازاک از جانب کابل
بقصد تسخیر بکوشش راجه ربه سهم دیو رسید فوجی
لب کردکی بلجند ابن گکه چند ترتیب داده عنان
عزیمت بجهت مدافعت بصوب لشکر غنیم معطوف داشت
برکنار آب نیلاب تلاقی طرفین دست داد ملچند حسب
الصلاح راجه ربه سهم دیو ادراک کیفیت واطوار لشکر
ازاک بخاطر آورده لباس جاسوسی دربر کرده بار
دوی معاند رفت بخیمه و خوابگاه سردار درآمده
او در بستر خواب یافت برای استخفاف با افزار سرش
گذاشته نامه بقلم آورده بر بالینش نهاد مضمون نامه
اینکه من یکی از کمینه نوکران راجه ام فلان عنت بر تو

رسیدیم میخواستم که علی العقابه خصم را از پا در اندازم
لیبر انجام کارت پردازم اما ننگ جوانمردی دانستیم
عجب از چو تو سرخیلی که از چنین سیلی غافل باشد و
بفراغت بگذراند اگر خواهی سلامت بر کنار است
بگریز و الا رگ را آماده کشش سالار زرکان چون بمضمون
این نامه اطلاع یافت مغلوب لشکر خوف و هراس گردیده
بصلح راضی گشته معاودت نمود باین حرارت و جسارت
مرتبه ملچند ارسپهر بلند گذشت ملچند در قریه مله کره قلعه
محکم برای سکونت خود بنا ساخت در عهد راجه رتبه بهیم دیو
حولی نام دانشوری از اهل هند تاریخ شاهنامه برای
راجه تصنیف نمود باتمام کامیاب گردید ایام حکومتش
چهارده سال محسوب داشتند در سال ششصد و پانزده
راجه پرتاب ابن رتبه بهیم دیو بتقویت و مساعدت ملچند

بجلوس سلطنت ارجمند گردیده چون راجه خوردسال بود
ملچند بانتظام امور سلطنت می پرداخت آورده اند که
مالوه را که از دست تطاول حکام سابق رو بخرابی
آورده بود بعمارت آورد و نام مالوه پیش از تعمیر و
تعمیر ملچند کام هت بود باصطلاح اهل هند کام هت
حسن کده است چون آن سرزمین حسن خیز بود موسوم
بکام هت گردید العبد از آن بعمارت ملچند معمور شده
مالوه گفتند الحاصل کار راجه پرتاب بهواخواهی جانفشانی
ملچند رونق دیگر پذیرفت بالاخره برخلاف رای
موسس اساس حوردلغیان گردیده در مقام جمع
خزاین و دفاین شده در اتصال موجب ملازمان
منافست ورزید از تمیز ملچند آزرده خاطر گشته
دست از کار و بار ملک برکشید جمع مهمات مهمل گردید

ایام سلطنتش نه سال بظلم آوردند درسال سیصد و بیست و
چهار راجه وهبته دیو ابن راجه پرتاب تاجدار صاحب
اعتبار گردید ایام سلطنتش چهار سال و دو روز رسید
درسال سیصد و بیست و هشت شهر و ده و دشت از وجود
راجگی راجه بونه دیو پرغلغله شد یکی از سفهای عالم و حمقای
روزگار بود از حماقت او حکایت هاست از جمله آنها
یکی اختصار رفت که روزی بسیر دریا رفته بود و
عکس خود در آب دیده بخندید از عکس هم ضحک مشاهده
کرده شوریده و آشفته گردیده سیلی بر عکس زد در اثنای
آن خاتم از انگشتش جدا شده در آب افتاد چون
بخانه معاودت نمود ملازمان را فرمود که فلان
مکان که خاتم در آب افتاد خطی در آب کشیده باشند
بعلامت خط آنجا غواصان بنشانند انگشترین را بیارند و

مدت حکومتش پنج سال بسر بردند و در سال ششصد و سی

و سه باشندهای والتماس طبقه نون که صاحب الوس

بودند با وجود عدم رغبت بموجب مشیت الله تعالی

راجه رسه دیو ابن بونه دیو کوس سلطنت بربام

حکومت نواخت بعد از عزل آن دو برادر براهمه که در

امور ملک و مال مداخلت تمام داشتند مرتکب افعال

قبیحه و طغیان میشدند تا نه سال زمام حکومت در کف

اقتدارش بود در سال ششصد و چهل و دو راجه جکدیو

یکی از بنی اعمام راجه رسه دیو بود بهمین راجگی ذوق نامی

کار کنداران صغار و کبار دیار گردید از مملکت نقوش بدعت

که از سلاطین کشمیر باقی بود بآب معدلت فرو شست

کوامل نامی را وزیر مستقل کرده چندان مسلط ساخت

که راجه فی حد ذاته غیر از نام سلطنت مالک چیز دیگر نبود

رسه دیو

جکدیو

باوجود آنکه به اعتبار کو اهل باطل اندیشه ناحق باش
راجه بسموم خیانت راجه هفت سال و دو ماه فرازنده
اعلام دولت وجاه بود در سال سیصد و چهل و نه
راجه رازه دیو ابن جکدیو باجرای متهل سلطنت و
اسوع دولت مزروع امید آرزومندان سیراب
مراد ساخت هر فردی از افراد بشر را لقدر رتبه و تا
نواخت لگمند ابن مچند را به دستور اجداد و آباو
سالار عسکر نمود لگچند اطراف و اکناف کشمیر را
از قرار واقع ضبط نمود طا لغه لون را که از مسالک اطاعت
والقیاد منحرف بود مرتبه خیانت در گکنه کیر رکنه لار
بانی مبانی قلعه کرد تا امروز آثار آن قلعه باقیست چون
لگچند وفات یافت راجه رازه دیو بلاد چند پسرش را
بنوازش والتفات افزایش رتبه متوقع بود

مخصوص برافراشته سر از خط اطاعت برتافتن کشید چون
حشم و خدم بود بخروج برآمده از راجه رازه دیو
را بی دخل نموده در محله بدیوم اختیار تمکن نمود آن بلادم را
موسوم گردید چه باصطلاح کشمیره مرخانه را بینامند بکثرت
مرور و تغییر اسم بلادم بدیوم مشهور و متعارف است
قلعه واقع در موضع سد پرگنه دچهن پاره از اعمال بلاد
چند است در عهد دولت راجه رازه دیو حملا نام وسور وشتی
که جمال نگری پرگنه آدون بنا کرده اوست در هند آمده
در دانش و حکمت سرآمد دانایان بود از علوم غریبه
کتابی تصنیف کرده که او یاس کار نام آن کتاب است
مدت سلطنت راجه رازه دیو یازده سال شمار کردند
در سال ششصد و شصت راجه سنگرام دیو ابن راجه رازه دیو
چون سریرآرای سلطنت گردید در ظل رایت نصرت

آیتش

همنش موکبی کوکب عدد مجتمع شد گویند که راجهای
سابق عشر عشیر آن نداشتند زمام حل و عقد و رتق و
فتق و ملک و مال بدست اقتدار برادر خود سورج نهاد و
سورج چون استقلال و اعتبار تمام یافت در قصد آن
شد که عروس مملکت بی شرکت در آغوشش آورد راجه
سنکرام دیو برین داعی کماهی آگاهی یافته در اندفاع
سورج ساعی گردیده سورج لعل مخالفت کوفته سنکرام
دیو بلاد چند را متفق خود ساخته از ملک که فرمانده
بعضی بلاد شمالی بود استمداد کومک نموده قدم جسارت
در میدان مبارزت افشرده راجه سنکرام دیو بقصد
مدافعه عنان عزیمت بجانب سورج معطوف داشت بعد
از تلاقی صفین سورج هزیمت یافت راجه سنکرام دیو
ممالک ملک خراب ساخته بجستجوی سورج افتاده دستگیر

کرده بقتل آورده بعد از کشته شدن برادر پشیمان شده
از فرط اندوه امراض بر بدنش طاری گشت در چنین مرض
راجه سنگرام دیو بلاد چند کور باعث هزاران شور و
شر گردیده راجه سنگرام دیو مقاومت از حیز طاقت بیرون
دیده براجور رفت بمعاضدت زمیندار راجور بر بلاد چند غالب
آمده در زمان عیب راجه دانگریان انواع خرابی کرده
چون راجه معاودت نمود با وجود قدرت از جرایم
مجرمان در گذشت همه را بنوازش مخصوص داشت و
سنگرام دیو در قصبه بجبراره محله سنگرامنو چند رلوپار بنا کرد
مدت حکومت راجه سنگرام دیو هشت سال بود در عهد
ششصد و هفتصد و هشت راجه رام دیو ابن سنگرام دیو
بر سریر دولت نشست در انتظام امورات جهانبانی
بواجبی پرداخت چون فرزندی نداشت برهمن زاده را

ازبت لیو

تربیت نموده ولیعهد سلطنت نموده ده سال و یکماه را
بحکومت گذرانید در سال ششصد و هفتاد و هشت
بعد ازان راجه لچهمن دیو بمعنی راجه رام دیو اگرچه صبح سلطنتش
در گلشن دولت جوشید اما مزارع امید خلایق بسیرابی
نرسید در خلال آن احوال تخل نام ساحری در طلسمات
ماهر بود بکشمیر آمده بزور سحر و شعبده ملک از برهمن
زاده انتزاع نمود سیزده سال حکومت کرد و تمام
ظلم بنیاد نهاد اکابر ملک در فنای آن نابکار صلاح
کار دیدند بسرانجام کارش پرداختند بعد ازان
راجه بهیم دیو ابن راجه لچهمن دیو در سال ششصد و
نود و یک بیاوری فلک بر تخت دولت نشست شنکرا
چاری که سر آمد دانشوران روزگار بود در امور ملک و
مال مداخلت داشت راجه در اواخر حکومت شیفته اناجلی نام

مطربه که از هند آمده بود در فن ساز و سرود
عدیم النظیر بود شده بتاثیر صحبت او مزاجش از
قانون اعتدال منحرف گشته بجور و طغیان مایل گردید
تا آنکه دلهای وضیع و شریف از سلوک ناهموار او متنفر
شده در رفع او ساعی گشتند ایام حکومتش چهارده
سال در سال هفتصد و پنج راجه سهدیو ابن بهیم دیو بجلوس
تخت سلطنت باعث محنت خلایق گردید چه در زمان دولت
او ارزاک نی باک بالکار کشمیر آمده از نهیب و غارت
و قتل دقیقه نامرعی نگذاشته انواع خرابی از نوع مسمار
و حرق بویت کردند ایام سلطنت راجه سهدیو نوزده
سال و سه ماه و بیست و پنج روز گفته‌اند در زمان حکومتش
شاه میر و لنکر چک چه حکان درنخو بناحیه کشمیر آمدند
اما شاه میر از ابنای ملوک سواد است پدرش مسمی

بجاهر

بظاهر بود جدش دوزشاه نام داشت گویند که این
دوزشاه صاحب ریاضت وکشف وکرامت بود
سهدیو از آمدنش مطلع شده مکان سکونتش در قریه
دوازده وره مقرر فرمود راجه کفاف از انجا بتعین ساخت
اما سنکرچک از برسال است که سردار تخت نشین
ولایت داردو است متوجه کشمیر گردیده از انجا بسر مجند
سالار لشکر راجه سهدیو که حکومت هردو تبت را
متعلق باو بود اورد راجه چند قریه گگنه گیر جهت سکنی او
مقرر نمود از همان مکان اوقات گذارنش بتعین
داشت در سال هفتصد وبیست وچهار ذوالقدر خان
ترک که میان کشمیره زلجو مشهور ومتعارف است
با هفتاد هزار سوار از راه بارموله بکشمیر نزول نمود راجه
سهدیو بمقتضای گردش روزگار در مبارزت غنیم

درتنگنای جبال ساعی نگردیده بجانب کشتوار راه
فرار برگشاده رامچند سپه سالار در قلعه گکنه کبر واقعه
پرگنه لار با متعلقان متحصن گردیده اتراک بی ممانعی
و مانعی به بلده سرینگر چون بلای ناگهانی رسیده
بقتل عام جسارت نمودند تا مدت هشت ماه بهمین دستور
بعمل آوردند چون در آن سال بنابر قلع قمع وتا این یک
وجب زمین مزروع نگردیده از جای دیگر رسد نرسیده
در لشکر اتراک قحط افتاده ترکان مضطرب شدند و
در عین شدت زمستان با وجود تقاطر برف و باران
سوار شده راه کردند هر چند وقوف تمام بران راه
داشتند بتقدیر الهی فراموش کرده براه دیگر شدند
که از اسیری که قریب پنجاه هزار تن بودند پرسیدند
که کدام راه است که با اسپ و یراق بسهولت از آن

عبور

عبور تواند کرد اسیران تا رمل پرگنه دیوه سر که از
جمع سالک صعب تر و دشوارتر است نشان دادند چون
بر سر کتل رسیدند همه در زیر برف آمدند ازان جمله
متنفسی جان نبرد و در آن نشار بپاداش عمل رسیدند
زمره که بشیب جبال و منافذ مخفی بودند برون آمده چون
از خویشان و مدان و اقربا احدی را نیافتند لذت شربت
زندگانی تلخ تر از حنظل ممات دیدند در فراق پریشانیها
یافتند و ویرانی ترکان تا زمان سلطنت شهاب الدین
بعمارت بیامده چون در کشمیر والی ضابطه بر سریر استقلال
متمکن نبود طایفه کهان که قطاع الطریق معروف اند
جمع شده در حد کشمیر تاراج می کردند ازین ماجرا بر یکی
لازم نمود که آلات حرب ادوات طعن و ضرب ترتیب داده
از انجا که هر کسی سامان یراق نموده کردن اطاعت را

بجم کمند دیگری را میداد بمقتضی ملک زادگی عرق
حمیت و نخوتی که آتش شمشیر سبق ذکر یافته
بحرکت آمده گروهی از مبارزان بهم رسانیده چون رامچند
سپه سالار راجه سهدیو از دلقوت وشوکت قوی تر
بود از بیم هراس وی علم استقلال نیتوانست افراشت
همواره منتظر وقت بود در خلال این احوال مردم تبت را
بتقریب بیع وشری بدرون قلعه رامچند فرستاده
خود هم در رفتن مسارعت نمود علی الغفله بر سر رامچند
تیغ آهیخته رفت بسرانجام کارش پرداخت متعلقان او را
با پسرش راون چند بدست آورده کوته زن بنت
رامچند را در عقد خود درآورد در سال هفتصد و بیست و پنج
سلطان رنجو کوس دولت نواخت رنجو سلطانی نصفت
نهاده بود راون چند ابن رامچند که برادر خاتونش بود

بخطاب مدار المهامی مخاطب داشته بدستور آبا و اجداد
سالار لشکر نموده هر دو تبت و پرگنه لار باقطاع او مقرر نمود
چون سلطان رنچو مستقل امور سلطنت گردید راجه سهدیو
از کشتوار مراجعت نموده چون از احدی اطاعت پذیر
باز بهمان راه باز رفت حکومت کشمیر بسلطان رنچو
قرار یافت از کیاست او حکایت کنند که دو کس بر سر
کره اسپی نزاع داشتند هر یکی دعوی میکرد که کره از
آن منست چه هر دو مادی یک رنگ در یلاق کره آورده
بودند یکی از آن دو کره سقط شده یکی که موجود از هر دو
مادی شیر میخورد بهر دو کس داشت مرافعه بسلطان رنچو
آوردند فرمود که هر دو مادیها بر سر جسر آورده کره را
در آب انداختند بموجب شفقتی که در جبلت حیوانات
مستولی است مادیکه زاده او بود خود را در آب انداخت

دگر متوجه نگشت در اثنای تحریر این احوال حکایتی از
حضرت سلیمان بیاد آمده هرچند که این نسخه گنجایش
تطویل ندارد چون مناسب مقام است در رقم آن
مبادرت مینماید نقلست که در عهد سلطنت حضرت
داود روزی دو عورت که هر یک طفلی داشتند بجانب
صحرا رفتند از فرزندان غافل شده یک طفل را گرگ ربود
آن دو ضعیفه در طفلی که باقی بود منافشت کردند هر دو گفتند
که طفل از آن منست عاقبت بحضرت داود رفتند
داود بمقتضای آنکه یکی متصرف بود و دیگری گواه نداشت
حکم فرمود که طفل تعلق بصاحب الید دارد چون خصمین
از محکمه بیرون آمدند حضرت سلیمان را چشم بر ایشان افتاده
پرسید که حکم شما چگونه بقطع رسید یکی از آن دو عورت
صورت واقع را معروض داشت سلیمان کاردی طلبید

این کودک را بگرفت پرسیدند که باین کودک چه خواهی
کرد جواب داد که اورا دو نیم کرده بهریکی از شما
نصفی خواهیم داد یکی ازان دو عورت بقطع راضی شد
دیگری در گریه افتاد گفت که طفل را تسلیم رفیق من
نمای که من باین فعل همداستان نیم سلیمان فرمود
که فرزند از همان عورت است که در گریه آمده نصف
او را وانداز داین حدیث معروض داود گشته از لیاقت
فرزند رسید خود تعجب نمود الحاصل سلطان رنجو
در عدل چنان بود که برادر وزیر خود را بسبب از کمال
زیادتی که نسبت بماست فروتنی کرده بود بشمشیر
سیاست از هم گذرانید اول کسیکه از سلاطین کشمیر
مسلمان بود او بود سابقاش همیر را که در رود کشن
رقم تحریر پذیرفته از خواص مقربان خود گردانیده و

حمید خان ولد خود را بر صحابت بوی سپرد شاهمیر بواسطه
حسن خلقی که داشت سران ملک را سر ربقه فرمان
کشد مرغ دل جمهور انام بدانه اختلاط بدام آورد
ایام سلطنت سلطان رنچو دو سال و شش ماه بود
در سال هفتصد و بیست و هفت کوته رین که خاتون
سلطان رنچو بود راجه اودین دیو برادر سهدیو که در نواحی
سواد کر روزگار بنا کامی می گذرانید طلبیده بصلاح
صواب دید ارکان دولت بر سریر سلطنت متمکن
ساخت در زمان دولت اودین دیو ترکی اوردل نام
با سپاه گران از راه هیر پور بکشمیر نزول نمود اودین
دیو بمجرد آوازه او مغلوب لشکر هراس گردیده راه
تبت گرفت کوته رین برادر خود راون چند و شاهمیر
و غیره سران ملک را بحرب اتراک بیباک تعیین نمود

راجه اودین دیو

بوقتی

بعد وقوع جنگ و جدل صلحی میان آمده ترکان
ازین دیار برآوردند کوته رین اودین دیو را که به تبت
گریخته بود باز آورد برادرنگ حکومت تمکن داد
اما بسبب عار و فرار در نظر صغار و کبار عتبار
نداشت دست تصرف شاهمیر دراز بود ایام
سلطنت اودین دیو پانزده سال و دو ماه دو روز
شمردند چون از سلسلهٔ راجها صاحب دغدغه که بامور
جهانبانی پردازد نماند کوته رین منتظم امور ملک
داری گردید اندرکول که اکنون باندرکوت زبان زد
مردم کشمیرست مقر دولت خود قرار داد شاهمیر
چون شاهد مملکت بی شوهر دید کوته رین را بحبالهٔ
خود خواند کوته رین از راه عار که منکوحهٔ ملازم خود شود
بزن بیج همداستان نگشت چون روز بروز دولت شاهمیر

کوته

در بزاید بود مردم از پیش کوته رین گریخته در ظل لوای
دولتش درآمدند کوته رین از رهگذر وفات برادر خود
راون چند و خوردسالی برادرزاده در خود ضعفی
مشاهده کرده بعقد نکاح شاهمیر تن داد منقولست
که چون شاهمیر خواست که با کوته رین هم حجره شود کوته رین
بخنجر شکم خود دریده روده را بیرون کشیده عوض
خود برای مجالست شاهمیر گذاشت مدت سلطنت کوته رین
پنجماه بود در سال هفتصد و چهل و دو شاهمیر خود را ملقب
همراه سلطان شمس الدین ساخته چتر دولت بر سر افراخته
بر سریر دولت تکمن ورزید مدت سلطنت او سه سال
و پنجماه سلطان شمس الدین دو پسر داشت یکی سلطان جمشید
دوم سلطان علای الدین ارکان دولت تاج سلطنت
بر سر سلطان جمشید که مهتر بود نهادند در اندک روزگاری

با علای الدین برادرش اسباب وحشت و نزاع انگیخت
ودشمنی بمیان برادران صف آرایی بوقوع
پیوست سلطان جمشید انهدام یافت مدت سلطنتش
یکسال و دو ماه بود در سال هفتصد و چهل و هفت
سلطان علاء الدین سلطان علای الدین اورنگ نشین سلطنت شد محله علای
الدین پوره اعمال اوست مدت سلطنتش دوازده سال
دوازده سال و هشت ماه بود سلطان علاء الدین را دو پسر
رشید داشت شهاب الدین و قطب الدین در سال
سلطان شهاب الدین هفتصد و شصت سلطان شهاب الدین که شهاب الدین پور از
اعمال اوست شخص فتنه را بدامن عافیت کشید ولایت
کشمیر که بسبب نزول ازاک ویران شده بود و
بعمارت آورد بعد فراغ رفت و روب ساخت و
مملکت از خس و خار وجود اهل طغیان بقصد تسخیر اهل

های عزیمت در رکاب آورده پکلی و مملکت گهکران
وملتان وکابل وبدخشان و دارد و تبت و کاشغر
بحیطهٔ تصرف در آورده از راه تبت عنان عزیمت
بصوب کشتوار و نگرکوت معطوف داشته از سمت نگرکوت
بجانب دهلی متوجه گردیده بر کنار دریای ستلج میان
شهاب الدین و فیروز خان شاه فرمان روای
هندوستان اتفاق حرب افتاده فیروز شاه آثار ضعفی
در خود دیده طرح صلح ریخت از سرهند تا خطهٔ کشمیر
بسلطان شهاب الدین مسلم شد بعد آن بکشمیر آمده
تا حین حیات در شهاب الدین پور که مستقر اورنگ
عدالتش بود تمکن نشست مدت سلطنتش نوزده سال
محسوب انگاشتند در سال هفصد و هشتاد بحکم قادر کارساز
برادرش سلطان قطب الدین فرق عزت بتاج سلطنت برافراشت

در ایام سلطنت او جناب حضرت امیر کبیر میر سید علی
همدانی قدس الله سره خطه کشمیر را بقدوم خود
مشرف ساخته تاریخ درود قدوم ایشان چنانچه گفته اند
نظم میر سید علی شه همدان * سیر اقلیم شیعه کرد و گو
شد مشرف ز مقدمش کشمیر * اهل آن شد از و هدایت جو
سال تاریخ مقدم او را * جوی از مقدم شریف او
سلطان قطب الدین را کلاه مبارک مهربانی کردند سلطان
به تبرک در تاج خود میگذاشت اولاد سلطان قطب الدین
بهمین دستور بطناً بعد بطن بدان کلاه تبرک می جستند
بموجب وصیت سلطان فتح شاه کلاه مذکور داخل
کفنش کردند چون انخبر بمولوی محمد امانی رسید فرمودند
که وقوع اینمعنی علامت آنست که دولت و سلطنت از
خاندان سلطان شمس الدین منتقل بخاندان دیگر شود و

فی الواقع همچنان بود اگرچه بعد وفات سلطان فتحشاه
دو تن ازین دودمان مترقی مرقات سلطنت نه‌دیدند ذکر
آن بجای دیگر گذارش یابد حکومت سلطان قطب الدین
شانزده سال و پنجاه بود در سال هفتصد و نود و شش سلطان
سکندر بجای مسند زینت افسر بخشید در عهد دولت وی
جناب میر سید محمد ولد امجد حضرت میر سید همدانی قدس
سره بسیاری از فضلا که بحلیه علوم متحلی بودند از قبیل میر محمد
اصفهانی که نوبر شرح از تحقیقات اوست و قاضی حسین
شیرازی و خواجه صدر الدین خراسانی بخطه کشمیر تشریف
آوردند سلطان سکندر بجهت میر محمد بالای صفه که میر سید علی
همدانی برای ادای نماز در محله علاء الدین پور بر کنار
آب بهت ساخته بودند خانقاهی عمارت نمود قریه چند
وقف مجاوران خانقاه کرد تا امروز نصف حاصل قریه

مذکور

مذکور در وجه مدد معاش مجاوران مذکور مقرر است نصفت
دیگر سیف خان ولد نعمت خان که از پیشگاه خلافت و
جهانداری حضرت پادشاه عالمگیر بصوبه داری کشمیر تعین بود
باز خواست نمود مسجد جامع بزرگ واقع در محله نوهته
بنا کرده سلطان سکندر است دران ایام که صاحب قران
گیتی ستان امیر تیمور گورکان متوجه تسخیر هندوستان
بودند از غنایم هندوستان یک زنجیر فیل از راه مرحمت
بسلطان سکندر ارسال داشته سلطان تحف و هدایا و نزول
وارمغان چندانکه دست قدرتش رسید مصحوب مولانا
نور الدین بجناب حضرت صاحبقران ارسال داشت صاحب ظفرنامه
برین عبارت نقل میکند که در حدود جمون توقتا و فولاد
وزین الدین که از دهلی برسم رسالت بکشمیر رفته بودند و
احکام واجب الانقیاد بنام شاه سکندر والی انجا برده

با ایلچیان او بار دوی اعلی رسیدند عرضه داشتند که شاه
سکندر احرام بندگی بسته روی نیاز بقبلهٔ آمال و کعبهٔ
اقبال آورده بود بموضع صهبان رسید و دران مرحله
مولانا نور الدین که از جانب او برسالت آمده بود باو پیوست
تقریر کرد که امرای دیوان اعلی مقرر فرمودند که سی هزار
اسپ و صد هزار درست زر بوزن دو مثقال و نیم از
ولایت کشمیر سرانجام کنند بجهت امتثال آن امر بازگشت
تا بعد از اتمام آن مهم بار دیگر متوجه شود و احراز سعادت
بساط بوس فایز گردد چون این معنی بمعنی اعلی رسید رای
عالم آرای آنرا نه پسندیده فرمود که شاه سکندر را تکلف
مالا یطاق کردند زیاده از اندازهٔ وسعت ولایت او
طلبداشته بنور عقل هویداست که از هر مملکتی مبلغ طلب باید نمود
که در خور وسعت آن باشد تا شرایط عدالت مرعی ماند

رسولان

رسولان صدق خدمتکاری شاه سکندر بعرض همایون رسانیدند
عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته فرمودند که بهیچ خیر
باز نمانند متوجه شود در روز پنجشنبه پانزدهم ماه جمید الآخر
سنه احد وثمانیه ایلچیان شاه سکندر معتمد زین الدین را
بصوب کشمیر روانه ساختند قرار بر آنکه چون هیبت و
روز از ان تاریخ بگذرد بلب آب سند خود را رساند تا
اینجا نقل از ظفرنامه است چون سلطان سکندر شاه بعزم
ملازمت حضرت صاحبقران از باره موله گذشته متوجه
سمرقند شدند ایلچیان را با پیشکش بسیار بخدمت آنحضرت
فرستاده بکشمیر معاودت نموده معابد و بتکدها از
بنیاد برانداخت چنانچه بتکده پرسپور ویران کرد
از بنیاد او مشعلهای عظیم برخاست چنانچه همه دیدند که صندوقی
برآمد در آن صندوق بر ورقی از مس نوشته یافتند

که بعد از اینقدر مدت تا دم این بکند تا سکندر نام شاهی پادشاه
خواهد بود سلطان سکندر بر تخت سلطنت بیست و چهار سال و
نه ماه و شش روز مملکت افروز بود در سال سیصد و
بیست ولد ارشد پسرش سلطان علی شاه بر اورنگ اقبال و
جاه تمکن گزید چون از ایام سلطنتش شش سال و
نه ماه منقضی گردید بعزم ادای حج بصوب حجاز متوجه
گشت در سال هشتصد و بیست و هفت شاخ سلطنت
برادر خود سلطان زین العابدین نهاد چون سلطان علیشاه
به حد جموں رسید حاکم جموں پدر خانونش بود
از ترک سلطنت ملامت کردند سلطان علیشاه از اراده
خود پشیمان گشته سامان حرب ترتیب داده از راه
پکلی بصوب کشمیر عنان عزیمت معطوف ساخت سلطان
زین العابدین با لشکری انبوه بمدافعت او شتافت

سلطان زین العابدین

حزبی قوی در میان آمده اکثر سرداران بقتل رسیدند
سلطان علی شاه دستگیر شده در چکلی محبوس گذاشتند
همانجا وفوت یافت سلطان زین العابدین رعیت پرور
و عدالت گستر بود اطراف کشمیر بحیطه تصرف درآورده
بعزم تسخیر تبت و کاشغر لوای استیلای برافراشت
متوجه عرض لشکر شده صد هزار پیاده و بیست هزار سوار
بتعداد آمده میان والی کاشغر و سلطان زین العابدین
در موضع سی ار ی از مضافات تبت اتفاق محاربه افتاد
سلطان غالب آمده بکشمیر مراجعت نموده بسط بساط
معدلت پرداخت زینه کیر و زینه پور و زینه کوت و زینه
درب و زینه کدل که جسر کشمیر مشهور است از اعمال اوست
در محله نوشهره عمارتی عالی ساخته که آنرا باصطلاح
کشمیر رازدان میگفتند یعنی خانه پادشاه این عمارت

مشتمل بر دوازده طبقه بود هر طبقه پنجاه حجره و ایوان
و غرفه و منظر داشت صاحب تاریخ رشیدی مفصل بیان
آن عمارت کرده در تالاب اولر جزیره و عمارتی ساخته
آن عمارت بر هم خورد و جزیره بجای خود است و این
جزیره بزینه لنک مشهور است نقلست در زمان قدیم
تالاب اولر شهری بود بسیار وسیع مشتمل بر عمارات بزرگ
سناوت نگر نام در آن شهر بر سریر حکومت راجه متمکن بود
سندرسین نام بیداد گر و بی انصاف از حلیه پرهیزگاری
دور مرتکب فسق و فجور بمقتضای الناس علی دین
ملوکهم اهل آن شهر باعمال شنیعه و افعال قبیحه و
ارتکاب داشتند زمین آن شهر پیش ازین طاقت
احتمال اثقال بار گناهان نیاورده در جناب ایزد کریم
نالیده در عین استجابت دعای زمین کوزه گری که

بکمال صلاح و پرهیزکاری بار از آشنکی داشت ملهم شد
که چون اقدام اینقوم بر امور شنیعه از حد تجاوز نمود
بعذاب الیم گرفتار خواهید شد اگر هنوز استغفار و
توبه نمایند آتش غضب الهی فرو نشیند کوزه گر چند
بنصایح پرداخت مفید نیفتاد و بعد چند روز باز او را القا
شد که تو آنچه شرط ابلاغ بود بجا آوردی چون بگوش کسی
نیامد ترک افعال ناپسندیده نکردند منتظر سیلاب باشند
ترا لازم که ازین شهر بیرون روی کوزه گر همان شب
از شهر گریخت بصوب کامراج بر کوهی که الحال بکلال
سنگری مشهور است برآمد چون صبح بجانب شهر نگاه کرد
مشاهده نمود که تمام شهر غرق آب شده است در آن شهر
بتخانهٔ عظیم و رفیع بود هنگام خریف که آب کم میشود آثار
آن بنظر می آید غواصان بامر سلطان العابدین کیفیت آن

بتخانه دریافته دوست زمین بیرون آوردند چون
دران تالاب بغیر آمکان مرتفعی پیدا شد درآنمقام
تعمیر جزیره واساس عمارت اتفاق افتاد اول چند سفینه
را از سنک پر کرده غرق کردند بعد ازان سنک و
خاک ریخته زمین را از آب بر آورده عمارت ساختند
تاریخ بنای آنمکان بر سنک کنده اند هنوز آن سنک در مسجد
لنک تعبیه است تاریخ بیت این بقعه چو بنیاد فلک محکم باد
مشهور بزین وزیب در عالم باد ❁ شه زین عباد تا در و جشن
کند ❁ پیوسته چو تاریخ خود ش خرم باد ❁ از انجا که
سلطان زین العابدین اکثر سیر و شکار رغبت داشت در صیدگاه
عمارتی ساخته بود از فرط قدر دانی سلطان دانشوران
هر قوم بخدمت او مجتمع کردند قاضی جمال از سید آمده
بمنصب قضای آن دیار فائز گشت مولانا کبیر را که بجهت تحصیل

علوم رفته بود بهرات بآرزوی تمام آورده در محکمه

نوشهره بجوار خود مدرسه برای مولانا مرتب داشت

اکثر اوقات بقصد استفاده بخدمت مولانا میرفت

منصب شیخ الاسلامی که در دیار شایع نبود باو

تفویض نمود کتب معتبره باهتمام سلطان از ولایت

آورده بسیاری از کتب فارسی و عربی بغز موده او

هست کردند کتاب مهابارته که کتب مشهور هندست

بفارسی ترجمه شد سلطان بزبان هندی و تبتی و فارسی

وقوف تمام داشت طبعش موزون بود قطب تخلص

داشت این دو بیت از طبع سلطانست قطعه ای

که در شمع رویت عالمی پروانه ✤ وز لب شیرین تو شوریست

در هر خانه ✤ من که بهر آشنایی میخورم خون جگر ✤ آشنا را

حال اینست وای بر بیگانه ✤ ملا احمد کشمیری که در زمان

سلطان ملک الشعرا بود ارباب غرض بعضی سخنان
ناملایم از مولانا احمد بعرض سلطان رسانیدند طبع
سلطانرا منحرف ساختند تا باخراج او فرمان داد
مولانا احمد ازیکلی اندین دو بیت بخدمت سلطان
معروضداشت بیت لی نجوم زمبتدا خبری فی ملق
زجزو کل اثری ٭ زمن این کبر و حر چرا رانند احمد اد غیر
متصرف خوانند ٭ سلطانرا ازراه قدردانی موافق مزاج
افتاده از جریمه او درگذشته باز طلبیده بنوازش
مخصوص داشت سلطان اصحاب حرفه از قبیل اصحاب و کاغذ
ساز از سمرقند و بلخ طلبیده پرگنه بهاک وجه معاش
آنها مقرر ساخت گویند که در علوم حوکیان مهارتی تمام داشت
وخلع بدن که آنرا سیمیا گویند مردم از دست هده کرده بودند
امرای شریف مکه و حکام مصر و گیلان و ایران و توران

سلطان

سلطان بتحف و هدایا منور ساختند مدت پنجاه سال
در کشمیر بدولت و اقبال حکومت نمود در سال
حیدر سلطان هشتصد و هفتاد و هشت ولد امجدش سلطان حیدر رونق افسر
بخشید در اندک فرصتی صرصر اجل چراغ اجناب او را
فرو کشت ایام سلطنتش یکسال و دو ماه بود در سال هشتصد و
سلطان حسن هشتاد و سه بمشیت حق تعالی سلطان حسن بن سلطان حیدر شاه
تاج افسر کردید بلهو و لعب اشتغال ورزید هزار و دو دویست
قوال هندوستانی همیشه پیش او بقوالی اشتغال داشتند
تا زمان ایالت او از بهلول پور و نواحی آن باج و خراج
بسلطان کشمیر میدادند تا زنجان که یکی از امرای حسن
بود حدارای بهلول پور منصوب بود و پرکنه سالکوت مضاف
پنجاب تاخت تارخان حاکم پنجاب بتسخیر کشمیر آمده
اطراف کوه هرچه در تصرف اهالی کشمیر بود بحیطه تصرف

آورد از انجا که از سلطان حسن تعلیقی نماند اعیان مملکت

نیز بعناد پیش آمده اطراف دیگر نیز از تصرف سلطان

برآمده غیر از نفس کشمیر ممالک سرحدی بنود مدت

دوازده سال و پنجروز حکومت داد در سال هشتصد و

نود و سه سلطان محمد شاه ابن سلطان حسن بتاجداری ممالک

کشمیر گردید در آن حین که متقلد امور سلطنت شد هفت ساله بود

نظر بر صغر سن او سلطان فتحشاه ابن آدم خان بن

سلطان زین العابدین پسر کردی ملک سیف دار لشکری

شایسته ترتیب داده از هندوستان توجه نمود و

سر بر آرای سلطنت گردید این بار مدت سلطنت محمد شاه

دو سال و هفت ماه بود در سال هشتصد و نود و پنج سلطان فتحشاه

پسر زاده سلطان زین العابدین اورنگ دولت را زینت

داده زمام بست و کشاد امور در قبضه اختیار ملک سیف دار

بود اگرچه در تعظیم فتحشاه دقیقه نامرعی نگذاشت

اما مکنون خاطر فتحشاه این بود که دیگری را در پادشاهی

خود دخل ندهد بنابرین اندیشه سلطان فتحشاه ملک

شریک رینه ملک موسی رینه و نصرت رینه و ملک

شمس چک از سران دولت بخود متفق ساخته در اندفاع

ملک سیف دار کمر همت بست ملک سیف دار نیز با افواج

خود بمقابله پیش آمده در موضع راملنه تلاقی طرفین

دست داد ملک سیف دار و ملک نصرت رینه باهم

کارزاری کردند آخر هر دو نامدار زخم خنجر از پا افتادند

مقرر است نصف دیگر سیف خان ولد زینت عاین

که از دستگاه خلافت وجهانداری حضرت پادشاه عالمگیر

بصوبه داری کشمیر تعین بود بار خواست نوز مسجد جامع

بزرگ واقعه در محلهٔ نوهته چون سلطان فتحشاه بفیروزی

کامیاب گردید نوبت سپه سالاری و وزارت بملک شمس حاجب
رسید چون دو سال و شش ماه از نفوذ لعین منصب ملک
شمس الدین حاجب منقضی گردید میر سید محمد و ابراهیم ماکری
و ملک حاجی. پدر و ملک عسکر رینه بمخالفت ملک شمس
الدین حاجب در مقام مدافعه و محاربه ایستادند در میدان
ذالدکر مصاف دادند ملک کاجی حاجب بنی عم ملک شمس حاجب
بود از آنجا که داد شجاعت داد لیکن شکست و فتح
آسمانیست هزیمت بر شمس حاجب و کاجی حاجب افتاد نبراکام
سمت کامراج رفتند در سال هشتصد و نود و هشت سلطان
محمد شاه را اورنگ سلطنت تمکین ورزید منصب حکومت
بمیر سید محمد و ملک موسی رینه مقرر نمود باستقبال
ملک شمس حاجب کمر همت بسته بترا هکام متوجه گردیدند و ملک
شمس حاجب دار دوگرفت سلطان محمد شاه منازل اورا

فرار رفته

خراب ساخته بسوپور مراجعت نمود ملک شمس چک عطف
عنان نموده بقصد شبخون آمده این خبر بمسموع محمد شاه
شده از آب گذشته جسر شکسته فرصت نیافت که
خیمه وخرگاه را بالسمت میگذرانید ملک موسی و ملک
عبدی رینه مابین سوپور نزدیک چنارها دایره داشتند
خنجر شبخون ملک شمس چک وقتی که مسموع آنها گردید
که پل شکسته بودند مخالفان نزدیک رسیده که مردم
کشتی ها شده چون کشتی در آب نبود لشنا از آب گذرانیدند
لبا اسپ بکنار رسیده غرق آب فنا شدند ملک
موسی و ملک ابراهیم ماگری بنا بر ضیق وقت پای ثبات
در میدان مبارزت افشرده از جا نجنبیدند ملک
شمس چک اول دست بغارت دایره میر سید محمد کشاد
ملک موسی و ملک ابراهیم و ملک عبدی رینه بعد از رفعت

پیش آمدند ملک موسی از کثرت سپاه دشمن اندیشه نکرده
با اندک مردم که داشت متوجه پیکار شده عاقبت ملک
شمس الدین هزیمت یافته بصوب دارو گریخت سلطان
فتح شاه بجانب هند راه فرار گرفت و سلطان محمد شاه
با وجود چنین فتحی بحال ملک موسی نپرداخت طرح مراسلات
با سلطان فتح شاه و ملک شمس چک انداخت ایشان نیز
بنابر مکاتبت متواتر با ملک موسی رینه بکشمیر رجوع نمودند
بمصاف ملک موسی رینه علم مخاصمت افراخته در میدان
رینه کوچی تقابل طرفین دست داد شکست بر سلطان محمد
افتاد میر سید محمد که سردار لشکر سلطان محمد شاه بود مقتول
گشت این بار محمد شاه هفت سال و چهار ماه و چهارده روز
حکومت نمود در سال هشتصد و نه بار دیگر سلطان فتح شاه بکمال سلطان فتح شاه
ایالت رسیده منصب سپه سالاری بشمس الدین چک مفوض

گردید در اندک روزگاری میان ملک شمس الدین چک
و ملک موسی رینه منافرت پدید آمد اتفاق بنفاق
مبدل گردید ملک موسی رینه بر شمس الدین چک
دست یافته بقتل آورد مشهورست هر گاه بدفاع
ملک شمس چک بر داخته‌اند با وجود زخم و قید چند
کس نامی را هلاک ساخت چنانچه گفته‌اند بیت بسنگ و بچوب
و بخشت و بشت ، ملک شمس چک شصت کس کشت را ،
در سال نهصد و هفت ملک موسی رینه متصدی مهمات
سپاهی و رعیت گردید تا مدت نه سال در کمال استقلال
زمام رتق و فتق کافه انام در قبضه اقتدار او بود و
در زمان استیلای ملک موسی رینه شیخ شمس الدین عراقی
بکشمیر آمده بعضی از سران از قبیل ملک ابراهیم ماگری
در اندفاع ملک موسی رینه عازم جازم گردیدند چون ملک رینه

بر این سخن مطلع شد راه فرار گشاده در شب گریخته بقتل
رسید ملک ابراهیم تا چهل روز متکی وساده ملک رانی
بود و اکثریان مسلط گردیدند ملک عثمان راب لاری
برگزیدند در خلال این احوال ملک کاجی چک و جهانگیر
مروکدای ملک تنگدلی تمام کمر منازعت و انکار این بر میان
بسته در دیوانخانه پادشاهی همه را کمر باز القبض آوردند
سلطان فتحشاه آگاهی یافته قرار بر فرار اختیار نمود
اما ملک ابراهیم ماکری بمقتضای نمکخوارگی سلطان
فتحشاه از هیرپور برگردانید بر سر سلطنت نشاند بعد
انقضای یکسال از استقلال ملک ابراهیم ماکری ملک
سنگر رینه و ملک نصرت رینه در اندفاع ملک ابراهیم
ماکری متفق شده دو پسر او را که یکی ملک فیروز و ثانی
ملک ابدال بود محبوس داشتند ملک ابراهیم ماکری بصوب

هندوستان

هندوستان فرار نمود محمد شاه را که در پنجاب بود آورده
بازبراه پونچ بکشمیر تعجیل نمود در موضع پوشکر
سمت کامراج میان سلطان فتحشاه و محمد شاه اتفاق
محاربه افتاده سلطان فتحشاه هزیمت یافت بار
سیوم سلطان محمد شاه کوس شاهی بلند آوازه ساخت
اینمرتبه نه ماه بدولت. و جاه گذرانید فتح شاه خود را
جمع کرده رایت استیلا بر افراشته باز آمد و لد خود
حبیب خان را پیشتر فرستاده جهانگیر بدر که سپهسالار عمده
بود با حبیب خان پیوست طایفه چکان که خویشان
مادر حبیب خان بودند موافقت نموده سلطان فتحشاه
مرتبه چهارم بحکومت پذیرفتند حاصل کشمیر را سه حصه کردند
یک حصه بکاجی چک که جد مادر حبیب خان بود و یک حصه
بجهانگیر بدر و یک حصه خالصه سلطان فتحشاه مقرر شد

بهمین منوال یکسال گذشت ابراهیم ماکری سلطان محمد شاه
را همراه آورده در پرگنه بالکل بمصاف داد ابراهیم
ماکری با دو پسر بقتل رسید سلطان محمد شاه پای
در رکاب فرار آورده پناه بسکندر خان لودی ولد
سلطان بهلول لودی که فرمان روای هندوستان
بود آورده استمداد نمود سکندر خان مقدمش را
گرامی داشته لشکر بسیار بمدد تعیین نمود آوازه توجه
سلطان محمد شاه مسموع امرا ارشد ملک کاجی چک
و ملک سرمک رینه و ملک نصرت رینه و ملک
جهانگیر بدر متعاقب یکدیگر رسولان کاردان فرستاده
اظهار انقیاد نمودند از سلطان فتحشاه جدا شده در قلعه
برس تحصین کردند سلطان فتحشاه بحرب امرا
رفته منهزم گشت اینخبر که بسلطان محمد شاه رسید

خلوص عقیدت امرا معنه نموده لشکر بیگانه را بکشمیر
آوردن صرفه کار خود ندانسته تمام لشکر هندوستان
که قریب سی هزار سوار بودند در زالوره گذاشته
با دو هزار کس متوجه کشمیر شده ملک کاجی چک
و ملک سرنگ رینه بسلطان محمد شاه پیوستند
سلطان محمد شاه مرتبه چهارم متصرف کشمیر شده سرداری
سپاه و لشکر بملک کاجی چک تفویض نمود ملک
سرنگ رینه را محبوس ساخت لشکر کوکی ها رخصت داده
در ایام غیبت سلطان محمد شاه ملک نصرت رینه و
لوهر ماکری و جهانگیر بدریا همه یکجا در میدان زالگر
مستعد پیکار گردیده ملک نصرت رینه دران معرکه
بقتل رسید زمستان بپایان انجامیده محمد شاه
از منزل قشلاق باسامان و یراق بصعنت کشمیر نمود

سلطان محمد شاه

در سال نهصد و بیست و پنج سلطان فتح شاه و ملک
سرنک رینه در جبال سمت هند از دست ساقی اجل
شربت مرگ چشیدند در سال نهصد و بیست و شش
ملک کاجی پسر خود و مسعود چک را باستیصال
جهانگیر مدر بقصبه پانپور فرستاده جهانگیر مدر مقابله
از خبر طاقت بیرون دید رهگیرای وادی آوارگی گردید
مسعود چک دقیقه از دقایق نهب و غارت را
نامرعی نگذاشت در سال نهصد و بیست و هفت ملک
عبدی رینه و نوهر ماکری لشکری گران ترتیب داده
سکندر خان بن سلطان فتح شاه را بکشمیر آوردند
در قلعهٔ ناکام بنازعت پا قایم کردند جهانگیر مدر و
گدای ملک که بسمت داردو کرکینه بودند مجرد آوازه
توجه سلطان سکندر خان راه کشمیر پیش گرفتند

پرگنه لار که رسیدند ملک کاجی چک پسر خود مسعود
چک را بمنازعت ایشان نامزد کرده کدامی ملک
بدست دولت خان چک بقتل رسید مسعود چک
با بهاکنیر در منازعت افتاده تیری از شست قضا
رها شده در چشم مسعود چک رسید از اسب افتاده
جان بجهان دار اجل سپرد و سکندر خان از ملک
کاجی امان طلبیده رو بکوهستان هند آورد و استیلای
ملک حاجی چک از حد تجاوز نمود سلطان محمد شاه
ارکان دولت را از قبیل ملک علی ولو هر ماکری
و ابدال ماکری بخود یکدل نموده در صدد انهدام
بنیاد ملک کاجی در آمدند چون ملک کاجی دانست
که اکثری از جادهٔ موافقت انحراف دارند در
سال هشصد و سی و پنج راه هند پیش گرفته در نوشهره

دارند

بار اقامت گشت در خلال آن احوال شیخ علی بیک
ترک با لشکر انزاک بحرب او آمده ملک کاجی
اکثر اولاد خود غازیخان و اصغر فرزندان حسین خان
بمرافعه و مقابله غنیم فرستاده مرد و برادر
باندک مردمی که داشتند آخر شب بر سپاه ترک
تاختند حسین خان بخیمه شیخ علی بیک در آمده
بیک شمشیر بر او انداخت بار اول بالش را سپر ساخت
بالش تمام بریده شد آسیبی براو نرسید بار
دوم خوان مسی حاضر بود آنرا سپر نمود تا خوان مس را
هم برید مرتبه سیوم زیر چارپایه برآمد ازانجا که ایمنی
دلالت بر نامردی او بود دست از قتلش باز داشت
در آن تردد ترکان تاب مقاومت ندیده منهزم شدند
ملک کاجی چک بعد هشت ماه عنان معاودت بجانب

کشمیر نمود

کشمیر معطوف داشت با سلطان محمد شاه اساس مودت
قدیم را موکد ساخت بساط کینه درنوردید ملازمت نمود
ملک علی رینه و ماکریان بمقتضی عداوت سابق
بسلک منازعت قدیم قدم سپردند در کهپامه بمحاربه
و مقابله ایستادند سلطان محمد شاه و ملک کاجی چک
بمدافعت آنها لشکر تعیین نموده علی ملک اسیر شده
ماکریان انهزام یافتند بعد روزگاری علی ملک
از قید رهائی یافته بجانب کوهستان هند فرار
نموده در خلال آن احوال ملک کاجی چک سلطان
محمد شاه را از سلطنت معزول ساخت در تربیت پسرش
سلطان ابراهیم همت مصروف داشت چون ملک علی
از قید خلاص یافته بکوهستان هند رفت با ملک
تشکی چک و طایفهٔ ماکریان در نوشهره باز خورد

بصلاح یکدیگر ملک ابراهیم ماکری را باستمداد
کومک بجناب ظهیر الدین محمد بادشاه فرستاد
بادشاه شیخ علی بیک را با هشت هزار سوار
بمدد مقرر فرمودند در سال نهصد و سی و پنج طایفه
ماکریان و علی ملک و شنکی چک بوار استیلا برقرار آمده
بقصد استیصال ملک کاجی چک بکشمیر نزول فرمودند
در در پکنه بانکل تلاقی دست داده اکرچه دران
معرکه دلاوران ملک کاجی چک دقیقه از مردی
فرو گذاشت نکردند اما فایده مرتب نکشت اکثری از
یاوران اش مثل ملک تاج الدین چک و ملک مسعی
چک شربت ممات چشیدند اکثری از قبیل سلطان
ابراهیم ملک و دولت چک و غازیخان پسرش
اسیر کردند ملک کاجی چک ازان معرکه نیم جان

بدر رفته عنان عزیمت بکوهستان کهکران تافت طبقهٔ
ماکریان و علی ملک و ریگی چک بفیروزی کامیاب گردیده
در کشمیر چهار تن دم از حکومت زدند یکی علی ملک
چادوره دوم ملک ابدال ماکری سیوم برادرش
لوهر ماکری چهارم ریگی ملک چک بعد از وقوع این
احوال شیخ علی بیک رخصت انصراف ارزانی
داشتند از انجا که مملکت کشمیر از وجود فرمان روا
خالی ماند راجهای اطراف دندان طمع تیز کردند
در سال نهصد و سی و هفت میرزا کامران چغتائی
با قریب سی هزار سوار متوجه تسخیر کشمیر گردید خود
بذات در نوشهره نزول نموده موکب منصور را
بسر کردگی محرم بیک و ناشلغی و شیخ علی بیک بکشمیر
تعیین نمود سرداران مذکور در آمدن نوعی احتیاط

گردند که تا وصول بحوالی بلده امرا خبردار شدند بر جبال
الملاغ یا نتسند در قلعه چتره او در جمع سده ملک کاجی
چک که بیرون شهر بود طلب داشته در موضع اندوار جن
بجرب ایستاده محرم بیک و شیخ علی بیک بدانجانب
لوای مبارزت افراشته لشکر میرزا کامران شکست
یافته طبل هزیمت کوفتند در سال نهصد و سی و نهه
والی کاشغر سعید خان با لشکران بقصد تسخیر کشمیر
بجنبش آمده خود در تبت رخت اقامت کشود
پسر خود سکندر خان را با میرزا حیدر گورکی
با چهارده هزار سوار جرار بسبب و هفت هزار اسپ دیگر
که سواری اسپان سواری همراه داشتند بکشمیر تعین نمود
کاشغریان اول پیران از راه لار داخل بلده گردیده
اهل شهر از بیم کاشغریان جدا شده اتراک بیباک

ملک را تاخت کرده آغاز بهار در صحرای چاه بابل جمع
امرای کشمیر جمع آمده بجرب الیستادند ملک علی و حسن
خاروره و ملک شیخ علی از امرای کشمیر داد مردی
دادند ملک علی با پانصد سوار از برادران خود
مقابله شرف میرزای کاشغر شده او را مغلوب
ساخت کاشغریان غلبه از جانب کشمیریان دیدند
علی بیک از جانب برالعار با هزار سوار و میرزا حیدر
از طرف حوالعار با دو هزار سوار خود را بمدد شرف
میرزا رسانیده امرای کشمیر انهزام یافتند هزار و
سیصد تن در آن معرکه از بهادران کشمیر بقتل رسیدند
بقیة السیف راه گریز گرفتند بعد از آن باز
امرای کشمیر در آن صحرا جمع شده در هر مکان
که کاشغریان منزل داشتند امرای کشمیر کمین نمیگذاشتند

کاشغر باین عاقبت با امرای کشمیر صلح کردند دختر
سلطان محمد شاه برای اسکندر خان گرفته در آخر ماه
اردی بهشت معاودت نمودند بموجب صدق موسم
دران سال قحط عظیم پیدا شده ملک کاچی چک در زینه پور
اقامت قرار داد ماگریان ملکی ریکی چک در شهر
سیکندر پور بودند زمام بست وکشاد امورات در قبضه
اختیار ملک کاچی چک بود چند سال همین منوال
گذشت در سال نهصد و چهل و چهار ملک کاچی چک
امرای بسیار بخود متفق ساخته الطرایق جدال ماگریان
پیش آمده ملک ریکی چک که بجهة خواستگاری دختر
راهی جمون رفته بود دیگر کسی از صاحب تجربه نبود
بدلی تدبیری لشکر شان هزیمت یافت بجانب کوهستان
هندوستان رفتند و در آن نواحی بسر بردند در آغاز

بهار با تفاق ملک ریکی چاپک که از جیحون معاودت
نموده بود رایت عزیمت باستیصال آورد در قریه لمسیو
نزول نموده در موضع مذکور دولت خان چاپک و ملک
ریو چاپک و ملک نوروز چاپک و سید ابراهیم و ملک
محمد چاپک و ملک محمد حاجی در ظل لوای نصرتش جمع
شدند ماکریان را استیصال ساختند تا سه سال حکومت کیچ
بطریق استقلال با ملک حاجی چاپک بود الحاصل ملک
ابدال ماکری و ملک ریکی چاپک کمر بسته در سال
نهصد و چهل و هفت میرزا حیدر کاشغری را که در
هندوستان ملازم خاقان جم جاه همایون پادشاه
بود با پادشاه مزبور در حینیکه بمقتضای تصاریف ایام
از دست شیرخان افغان که کمینه چاکر او بود آزرده
خاطر گشته متوجه سیر ایران زمین بودند در آن وقت

میرزا حیدر از سعادت استیلام رکاب دولت جرمان
نصب گردیده بکشمیر آوردند از راه جنره مار بشهر نزول
نمودند ملک را در تصرف خود آوردند اسم پادشاهی بر
نازک شاه نامی که اطلاق کرده خود ملک رانی می‌کردند
ملک کاجی رقم استقلال از جبهه احوال میرزا حیدر
خوانده پیش شیرخان رفت همشیرزادی خود خواهر
اسمعیل شاه ولد سلطان محمد شاه بشیرخان داد
شیرخان عادل خان و حسین خان شروانی بمقدار
دو هزار کس بکومک ملک کاجی چک تعین نموده
بکشمیر آمده میرزا حیدر هم از در گذر آمدن ملک کاجی چک
و هم از ممر وفات ملک ابدال ماکری که استظهار او بود
مکدر شده اهل و عیال خود در اندرکول گذاشته باتفاق
ملک ریگی چک و ملک عیدی رینه و ملک حسین ماکری

ماکری

بحرکت آمده در روته نارملانی آنها دست داد از انجا
بمشیت ایزدی باز ملک کاچی چک منهزم گردیده بجانب
هندوستان رفت در منزل تهنه و بارو بته هستی بصورت
دبارهستی کشمیر میرزا حیدر بتایید ملک اکبر بفتح و ظفر
فائز گردید خطیب کشمیر مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ
فتح مکرر تاریخ این فتح یافته چه فتح اول با سکندر خان
کاشغری بود فتح ثانی اینست فی الجمله اطراف کشمیر را
از تبت دیگلی و دانگلی بحیطه تصرف درآورد سپه سالاری
بملک عیدی رینه تفویض نمود خطبه و سکه بنام نازک شاه
بدستور امرای کشمیر حضرت افضل الفضلا و علم العلما
شیخ ابو الفضل در اکبرنامه آورده که دران ایام که
فتح کابل شده فتح کابل موافق تاریخ ملا نوید می که
کابل را گرفت سنه نهصد و نود و چهار است میرزا حیدر

خطهٔ کشمیر بنام مقدس حضرت جهانبانی جنت مکانی
ساخته سربلند شد الحاصل میرزا حیدر مدت ده سال
در انتظام امورات کشمیر سعی بلیغ نموده اقسام محترفه و اصحاب
صناعات را از هر جا طلب داشته بشهر آورد علی الخصوص سقفی
را بازار گرم گشت انواع ساز در میان آورد اهل فضل را
بسیار دوست میداشت در آخر شیخ دانیال ولد شیخ شمس الدین
عراقی که از هیبت میرزا به تبت گریخته بود طلبیده کشت و
سوخت و شکلی ریشی که یکی از مریدان شیخ مزبور بود
بند از بند جدا نموده لقمهٔ آتش ساخت قاضی میرعلی را
اخراج نموده خانهٔ او را تاراج کرده ملا حاجی خطیب را
نیز بتهمت تشیع بقتل آورد میرزا حیدر بر کثرت مردم
کاشغر مستظهر گشته قصد ملک ریگی چک که سردار عمده
بود نمود ملک ریگی چک مستشعر گشته بهندوستان گریخت

ظالم زن

کاشغریان دست تطاول دراز کردند رعایا از بیداد آنجا
بستوه آمده تظلم پیش اعیان کشمیر آوردند ملک
عبدی رینه و حسین ماکری و خواجه حاجی اندی بهانه
بایمان موکد ساخته بتدبیر هدم بنیان میرزا حیدر
پرداختند در سال نهصد و پنجاه و هشت ملک عبدی رینه
بمیرزا حیدر گفت که اطراف جبال کشمیر بواجبی در حیطه
تصرف نمی آید جا بجا جنود مسعود تعیین باید کرد میرزا
حیدر قرا بهادر برادرزاده خود را با جمعی از بهادران
کاشغر نامزد ایشان نمود ملک عبدی رینه و حسین ماکری
و خواجه حاجی را فرمود که شما هم جمعیت خود همراه
بر بهید ملک عبدی رینه شمس الدین پسر خود همراه داده
لشکر میرزا ازان حیلها از وجدا کرده مردم کار آمدنی
اورا متفرق ساخته طایفه را بجانب تبت و برخی را بصو

چکی چندی را بطرف کشتوار و راجور فرستادند هرگاه
خاطر جمع کردند که چندان موکبی پیش میرزا حیدر نماند
در آدن پوره که نزدیک خامپور است رفته نشستند
غازیخان و ملک دولت چک نیز بآنها ملحق شده
قرابهادر بمحمدکوت رسید آزور کشمیریان خود را از لشکر
او جدا کرده راه معاودت کاشغریان بصوب کشمیر
بسته بر قلعه کوه شافع برآمده تیغ خلاف از غلاف
برآورده گروهی را قتیل و جمعی را اسیر کنند قرابهادر
در جمعی اسیری بود فوجی که بسرکردگی ملا قاسم و ملا باقی
بضبط ملک تبت فرستاده بودند دران نواحی ملا قاسم
بقتل رسید ملا باقی گریخت رمزه که بسرداری میان
عبدالله بتبهک تعین کرده بود ملا عبدالله از انجا
حال تنک گشته بسر آمده چون بباره موله رسید بقتل آمد

بدر انتشار

میرزا جهیر را با وجود مشاهده وبال کوکب اقبال خود

ایل و عیال از سرپول کنده آمد شیبانی خان بر سر او آمده بود شنود که سرکرده مطلع شده

درقلعه زمستان امرای شیبانی بیگ مقدم از آنجا بر سر آن

بقصد ینغاص امرای شیبانی بیگ افواج را بر سر آورده نقشین حوالی

بصوب فرستادن اورده چنانچه امرای شیبانی بقصد

امرای شیبانی بیگ چون آورده شد میرزا از میان خود جدا

کار به بند منضبط و امرای سپاه درون محکم رفت در میان سمیع

امرای شیبانی بیگ سوار شده درون قصبه با کمال و دولت کس

پنهان ماند قضا را چهار دیگر سواری به برون البته باز گرفته بود جوا

سلطنت اشتغال داشت شیبانی بیگ خوب با شیبانی میرزا

که وی را چون زبان شیبانی نسب داشت که با جمعی

دیگها آمدی میرزا شیبانی قضا ... از انجا بیرون

و او کرفارسی تو دو خانه خود ظاهر داشت میرزا

خبری که بکار خود اندرخت سفینه

مسافت ...

مبنی کرده اینو اقته در سال نهصد و پنجاه و نه دهست داد عزیز

بیت هر که بیند چنین کمان تقدیر ⁂ خناب تواند شیر بس شد

نیز ⁂ هر چند که تدبیر کند مرد خرد ⁂ لیکن نتوان شد

قضا را چاره ⁂ اهل سنت [illegible] از ایجاد وجود

چون ⁂ [illegible] میرزا [illegible] آمده با تمام سرکشی بجانب جایون

چرا حالی که از [illegible] سبب [illegible] خاله زادی ملک عبد ربه سرکوبی

و فرزندان او [illegible] میرزا احمد [illegible] ملک [illegible] خصوص

بوطن روانه شوند میرزا احمد که [illegible] طایفه جکان [illegible]

با ایشان [illegible] میرزا [illegible] و نقیب [illegible] سیران [illegible]

با [illegible] فتح [illegible] حسین خان و علی خان [illegible] عساکر

حکومت بلند آوازه [illegible] نعمان و [illegible] امری که [illegible] آبادی

دولت [illegible] نعمان [illegible] میکند انداختند و قبضه [illegible] و حقوق

[illegible] حالی [illegible] و فوتی [illegible] شد و [illegible] کنداشته و

که [illegible] و قدرتی [illegible] بجای [illegible] و سینه [illegible]

[illegible] عبد ربه [illegible] عداوت [illegible] ازاد

موافقت بیرون کشیدند بطایفه جکان پیوست ملک عبد

ربه با وجود کثرت خدم و حشم کار در مجادله ندانسته عنان

بیت

عزیمت بصوب هندوستان معطوف داشت چون براو لهوره

رسیده و در آنجا بگمور افتاد

راه بن خی از آنجا شده از آب جهان از اینجا سیاه لبو و در سال خمسه

سرهبان کبراو سب آورد او سب ال ملک ارانی او بستم بیار

خواجه سرکه با او در رکاب خسیح مین ملک ارانی او جنکیان بهتر بیار

چون نابو نشس خوارزم لطیفه افتاد از لطیفه حکیمان بهتر بوده اون

تنعت امام امور دولت در قبضه اقتدار خواجه زاده ملاطفه سر کرده

وارکرفت حبیب خان و مشسع الدین بن خواجه ملک و الحاکم ستمن

وجوه و نابیر داده بسته بشو آرا مخنکی ملک و د حی می داد او

دران ایام از زلزله عظیم و تمریب که با و از زلزله فیا سب ارسح الارلی

و رمع سد و دران زلزله سخت روز و دران اکثر چون اربح آبا ارازلیا

منعصان کرده و بیرون آن نقلی سکینه که اگر چه بقیا آمده

سه ارنقان کرابت شده و در شخصی بسیب سراح

بقلت سه و دو قرب ایام و منعصه بیکاره

منصل شد مرک برکنار هنرو لیثو بکی آلطرف نهر یک

اینطرف نهر که تا امروز مزروع مستغلات معمورات

نام یکی حسن پوره نام دوم حسین پوره بسبب القاع

زلزله خانهای حسین پوره جانب اینطرف نهر آمده

و خانهای حسن پوره جانب آنطرف نهر رفته

تا اکنون بنا بر ملک قدیم مستمر و معمول است که

مزارعان آنطرف باین سمت آب و مزارعان این

قریه بآنطرف نهر زراعت میکنند بقدرت ایزد کارساز

ملک دولت چک

براورنگ حکمرانی نشست خاتون عموکه مادر غازیخان

وغیره برادران او باشد بعقد ازدواج در آورد

از صدور اینحرکت بنی اعمام را از خود آزرده ساخت

همه سر از متابعت او پیچیده و در انتزاع او کمر بستند

انتهائی فی حسن

انتهاض فرصت می نمودند تا آنکه ملک دولت چک بقصد
جانوران شکاری در کشتی نشسته بتالاب دل متوجه شد
سواری او در حسن آباد نگهداشته بودند نمازیخان
فرصت غنیمت دانسته بر سواری او تاخت همه را ازپا
انداخت ملک دولت چک از کشتی برآمده رو بکوه
بهاک نهاد در اثنای راه با چوپانی ضعیف باز خورد دولت
چون روی برتافته قوت و دانائی بکار نیامد چوپان
مذبور او را دست و گردن بسته پیش نمازیخان آورد
فرمود که میل در چشمانش کشیدند ملک دولت چک
در شجاعت و تیغ زنی و اسپ تازی و نیزه بازی و تیر
اندازی عدیل النظیر بود در نشانه مرگ تیری انداخته
که بمسافت دو میل رفته هنوز نشان آن تیر باقیست
زور و قوت با این مرتبه داشت که گویند خانه ساخته بود در چهلکز

طول هیبت کرد عرض شانزده تیری که تختهای بام را باستحکام
آن میخ پیوست شده بودند مدور و دو گز چهل درعه طول قریب دویست
قوی بازو بالای خانه میکشیدند اتفاقاً طنابها گسیخت
شانزده تیر از بالای خانه فرو ریخت بهمان جانب که ملک
دولت چک بود بصدمت تمام در آمد ملک بمسارعت هر چه
تمامتر میگذشت بر زمین قایم گذاشته بر دو گردست شانزده
تیر را نگهداشت تا خیلی که بار طنابها استوار کردند دستی که
بر زمین داشت تا تاریخ فرو رفته بود گویند که دستهای او از
دستهای سایر الناس درازتر بود هنگام قیام هر دو دست او
از پایین زانو گذشته بود بصحت رسیده در زمان استیلای
شیرخان افغان با ملک کاجی چک بدهلی رفته بود فیل را دم گرفته
از حرکت باز میداشت یکبار بحضور شیرخان هم مرتکب این امر
گردیده فی الجمله تا آن روز رجب خان هم سلطنت بود اما تا آن

جابوس منتظم امورات وغیره میداشت و غازیخان و برادرانش

در هر ماهی یکبار برای دیدن حبیب خان میرفتند و در

سال نهصد و شصت و یک در دیوان خانه نشسته بود و در

اجرای احکام غلطی کرد که اکثر ارکان دولت خجالت کشیدند

علیخان برادر خورد غازیخان تاج از سر حبیب خان برداشته

بر سر غازیخان گذاشت اول کسیکه از طبقه چکان بمرتبه

دولت رسید غازیخان بود بموجب مشیت ازلی

غازیخان

تا مدت نه سال و دو ماه و چیزی حکومت نمود و اطراف

کشمیر و هر دو تبت و گلگت و دوار و پکلی و نهنه و کشتوار

بحیطه تصرف در آورد و همه جا فوجدار خود تعین نمود دختر

کمال خان گهکر در عقد خود آورد و در آن حین که غازیخان

بتسخیر اکناف کشمیر لوای مبارزت افراخته ملک و

دولت جک و غازنچیان میل بجشبش کشیده بود

ملک شمس الدین زنبه عبدی زنبه فرصت یافته

بدرگاه همایون پادشاه التجا بردند در خلال آن حال

همایون پادشاه از بام افتاد و بعلای علیین پرواز نمود

ملک شمس الدین زنبه که از عقل بهره وافی داشت و میر ابو

المعالی را که از سادات کاشغر در سلک امرای همایون

پادشاه منتظم بود بر عنیت ملک ستانی نمود از راه جوپکها

بقصبه بنوج رسانیده در اثنای راه گروهی از ابطال

رجال که مجروح غازنچیان بودند زمره که از خوف غازنچیان

راه آوارگی بر خود گرفته بودند بمیر ابو المعالی پیوستند

چون احتیاط بکار بردند که تا وصول بموضع مین غازنچیان

خبر دار شد بمجرد اطلاع با بهادران عازم رزم گشت در

میدان هانگی دیره مقابله کردند اکثری بهادران

بقیه

بقتل آمدند ملک شمس الدین چون دانست که میر ابوالمعالی
مغلوب است نکمند اسیری خواهد آمد پاره مردم
بلده همراه او گرده روانه ساخت خود در معرکه استاده
زخم های کاری برداشت اتفاقا دستگیر گردید و از
هفتصد کس از لشکر غنیم اسیر شدند و غازیخان
همه را به تیغ کین از هم گذرانید و چهار هزار کس از
هر دو طرف بقتل رسید و غازیخان مناره چند از سرها
مرتب نمود ملک شمس الدین زینه را با آنکه دخترش
در خانه پسر غازیخان بود بخلق کشید بعد انقضای
دو سال برادران ملک و دولت چک ملک محمد
برادر ملک شمس زینه و یوسف چک و محمد خان ماکری
تازیخان مرا ز دایره اطاعت غازیخان برون کشیدند
جرها بریدند در میدان زالدگر مجتمع شده بمحاربت

تقدم افشردند هر روز جمعی تازه از غازنیجان جدا شده
بآنها پیوست غازنیجان دانست که اگر در محاربه توقف
خواهد شد معاندان بار دیگر جمعیت بیشتر خواهند گشت
از عهده بر آمدن دشوار است بنا برین اندیشه ترک
محله دیده مرکه دریا پایاب دارد باجیوس عبور نموده
در برابر مخالفان صف قتال آراست و ملک محمد برادر
شمس الدین رتبه مقابله غازنیجان آمده کار بروی تنگ
ساخت غازنیجان فیل را پناه خود نمود ملک محمد
خود را از مهلکه خلاص داده غازنیجان فیل را انداخته
آهنگ حبیب خان نمود حبیب جلب چون زخم برداشته
بود دستش از حرکت باز ماند خرطوم فیل را بدندان گرفت
چندان زور کرد که فیل بعجز آمد فیل را گذاشت خواست
که خود را بکنار کشد فیل کمر بند او گرفته از گرد قرنگ دود

پیش
بسیار

ضرب و

خلاص نمود غازیخان قریب فتح و نصرت جنگ ازین او
معاودت نمود محمد باجی و نوبهر واکر و خواجه حاجی
سلطان و یوسف جنگ فتح تیک و نصرت جنگ ازین
محاربه نجات یافته بهندوستان رفتند فراجار میرزا
براورزاده میرزا اسید رباد و ازده هزار قوم مغل
نصوب کشیر آوردند مجرد استماع این خبر غازیخان
سرعت بیش از برق و باد استعاره نموده خود را به تنه
رسانید روز دیگر از اینجا کوچ کرده بلوهرکوت دایره نمود
در همان مکان تلاقی طرفین شده غازیخان حکم کرد
که هر کس سر مغل بیارد یک اشرفی انعام خواهد یافت
حرف انعام که بمیان آمد طایفه از قوم ودیان که از
دل الناس اند بمردی شهرت تمام دارند مفتخر ازسر که از
صبح تا ظهر بدرگاه غازیخان آوردند انعام مضاعف

یافتند پیش از آنکه نوبت جنگ برسد بقیه السیف
منهزم گردیدند غازیخان بفیروزی مراجعت نمود
بعد از این فتح ملکی همت بر عدل و داد گماشت که از
عدل او حکایت‌ها کنند کی امنیت نقل کنند
نقلست روزی غازیخان بسیر عیدگاه بر آمد
پای اسپی بکنار رسیده و عناب کشتی رسید عناب
بر زمین بر بخت یکی از نوکران ولد ارسدش حیدرخان
عنابی چند برداشته هنوز بدهن نکرده بود که نظر غازیخان
ملک محمد حیدر بر و افتاد و فرمود که قطع یدش
کردند حیدرخان از وقوع این حال آزرده خاطر شده
در آمدن بخدمت پدر تقاعد ورزید غازیخان و
ملک محمد حیدر که خالوی حیدرخان بود نصیحت
فرستاده در اثنای گفت و شنود ملک محمد حیدر

ناملایمی بر زبان رانده حیدر خان بر آشفته غالوی را
خود را اکشت بقصاص مقتول غازیخان پسر خود را
به تیغ سیاست از بسم گذرانید و غازیخان وقت
نزع برادر خورد خود حسین خان را جانشین خود
ساخت در سال هفتصد و هفتاد بود خواجه
حسین خان تاج سلطنت بر سر خود نهاده ابواب
عدل در افت بر روی اهل روزگار گشود زمام بست و
گشاد امور در قبضه اقتدار ملک محمد تاجی گذاشت
ایام و هفته را با بطریق میگذرانید روز جمعه با علما و
فضلا می نشست روز شنبه با دانشوران هندی گوارات
علمی بمیان می آورد روز یکشنبه از کلمات قدسیه
درویشان روز شنبه بداد مظلومان میرسید روز سه شنبه
شهباز همتش به پر انیدن باز بپر واز می آمد

روز چهارشنبه به تیر اندازی و نیزه بازی اشتغال
داشت و پنجشنبه بلهو و لعب و صحبت با مردم
محل و اهل طرب مشغول بود هر روز بعد فراغ نماز
خزانه دار را حکم میکرد که اینقدر مبلغ انعام و
استفسار نمودند که طبع رسا داشت بیت تمایل کرده
تیغ و بسته خنجر یار می آید ؛ دلا برخیز کاری کن که
جان در کار می آید ؛ در سال هفتصد و هفتاد و پنج برادر
خورد حسین خان اسمی لشکر خان کوهستان هند
رفته اکثر نواحی بحیطه تصرف درآورد و رعایا از بیداد
او بستوه آمدند بجناب حسین خان معروض داشتند
که اگر حکم آنجناب است چاره نداریم و الا سزای آن
کونیده کردار داده آید حسین خان از وی آزرده
خاطر بود و مثال بمضمون صادر گردید که در دستگیری او

کوتاهی نکنند اگر محتاج مدد باشید بر نگارید که فرستاده
شود لشکرخان بر همین معنی وقوف یافت با فوجی گران
بصوب کشمیر شتافت حسین خان بسرکردگی برادر
خورد علیخان و ملک محمد ناجی خویش را بمدافعت
لشکرخان تعین نمود در قصبهٔ بنج آتش پیکار
برافروخته شد که ذکر آن بعبارت درنگنجد ملک
محمد ناجی دران معرکه کارزاری بنا کرد که از بهادران
طرفین غلغلهٔ آفرین بلند گردید لشکرخان با برادر
خورد علیخان روبرو شده نزدیک بود که علیخان از پا
بدر آرد دران هنگام بهادرخان شمشیری انداخت
که پیشانی لشکرخان زخمی شد بهمین زخم رو بهزیمت
نهاد و ملک محمد ناجی که درین معرکه مصدر ترددات
نمایان شده بود حسین خان در رتبهٔ او بسیار افزود

ناگاه ولد حسین خان که ابراهیم خان نام داشت د
آب زار [illegible] درگذشت از سانحه این مصیبت ذوق بیت
سعد بجنباه مرغ روحش از قفس تن پریده برشاخ
سدره نشست مدت سلطنتش هشت سال تعداد کردند
در سال هشتصد و هفتاد و هشت **علی خان**
برادر حسین خان اورنگ نشین سلطنت شده ایام
حکومتش وصرف دلنوازی و چاره سازی عجزه پایان بود
در زمان او از احفاد سلطان زین العابدین حاجی
حیدر خان و سلیم خان و پسران تاتارخان که در
هندوستان بودند عنان عزیمت بصوب وطن مألوف
معطوف داشتند بنوشهره رسیدند گروهی از
امرای کشمیر از علیخان جدا شده بآنها پیوستند
علیخان بجهت استحضار سپاه گرد کرد و هز خان ولد تکر خان

برادرزاده

برادرزاده خود محمد خان ولد حبیب خان بدفع
رفع آنها نامزد نمود محمد خان راه صداع پیش گرفته
بی آنکه نوهر خان را آگاه سازد مقید ساخته پیش
حاجی حیدر خان و سلیمخان و پرده اظهار اطاعت و
انقیاد خود نمود و آنها را از نوشهره برداشته بجانب
کشمیر بحرکت آورده بشتنگه پور رسانیدند سلیم
خان را با اکثر لشکر تقبل آورد و حاجی حیدر خان راه
گریز یافته بابد بسمت هندوستان رفت و در
خلال این احوال بهادر سکهه زمیندار کشتوار از جاده
اطاعت منحرف گردید و علیخان لشکری گران برا او
کشید بر بهادر سکهه کار تنگ شده فتح خاتون دختر
خود را مصحوب [illegible] این سکهه پسر خود فرستاده علیخان
فتح خاتون را بعقد خود در آورد و بهادر سکهه پسر دیگر خود را

لشکر دوی به یعقوب خان پسرزاده علیخان نامزد
گردید دستور باج و خراج زعفران و جره و بار زرجوز
لازم گرفت علیخان از گناهان او درگذشته
زین سکه پسرش را هنوز از سن مخصوص و نشانه رخصت
انصراف ارزانی فرمود بعد از ان سال در ماه برف
بسیار افتاده همه غلات را نابود ساخت قحط عظیم
بوقوع آمد تا سه سال علی التواتر علی التوالی و
همچنین واقع شد سلطان معدلت نشان دو ساله
دست نوال سیل ونفود اموال برکشاد و جمیع خزاین
خالی گردید سال سوم ارباب احتیاج با امرا و ارکان دولت
تقسیم نمود روزی زینو حکیب که بخوارق عادات
شهرت داشت درباب آرزوی به نیاز پرسید که این
بلا تا کی خواهد بود گفت تا زمانی که حیات باقی است

علیخان از منیمن علالت تمام بخانه باز رفت بمرضی روده اش
پاره شد بر سر ولد امجد خود یوسف خان تاج سلطنت
گذاشت چشم حرص و از نجاک انابت در سال هفتصد و
هشتاد و هشت

یوسف خان

بن علیخان نامزد تاجداری گردید خبر وفات سلطان
علیخان با ابدال خان برادرش رسید مشارالیه گفت شد
وقت آنست که سوار شده بر سر یوسف خان که هنوز چندان
جمعیتی ندارد بفته خاطر از و جمیع نموده زمام بست و
گشاد امور بکف اقتدار خود بباید آورد ابدال خان گفت
اگرچه ابدان جدا است اما جان من و جان علیخان
یکیست اول من در کشور حاکم بعد آن علیخان ترتیب
امور سلطنت منور خواهد کرد مقدن ابدال یوسفخان
ولد سلطان حسین خان و محمد خان ولد حبیب خان

که نسبت مصاهرت با ابدالخان داشت آمده گفتند
که تدبیر کار چیست ابدال خان فرمود که شما بخدمت
سلطان یوسفخان بروید دعای ما برسانید که ما هم آمدیم
ابدالخان میخواست که بخدمت برادرزاده رفته بتطهیر و
تکفین برادر بپردازد و حبیب خان پسر بالحقیقه خالوی
زنش مانع آمد که تا میثاقی درمیان نباشد رفتن
مبادرت نتوان نمود چه از سلطان یوسف مطمئن خاطر
هستیم ازین راه ابدال خان متوهم شده درخانه متوقف
گردید بعد وقوع پیغام های طرفین سلطان یوسفخان
باصلاح صوابدید ارکان دولت پدر عالی قدر را
بی تجهیز و تکفین گذاشته بعزم مدافعه ابدالخان
بحرکت آمد ابدال خان نیز بجنبش آمد در محله توهته
تلاقی طرفین شدند در اثنای کر و فر تفنگی به پهلوی

ابدال

ابدال خان رسید درهمین ضرب تفنگ سید مبارک خان
با جمع پسران بهمتن نشان فوج دو هزار سوار آزموده
بیکار از پیش ابدال خان در آمده نهنگ لجه وغا شدند
ابدال خان با وجود زخم کاری بران فوج دریا موج
حمله آور گردید مانند شیری که در رمه آمد همه را متلاشی
سید مبارک خان از زخم کاری که با بدالخان رسیده بود
مطلع گردیده بانگ بر مرکب زد و بزخم سنان جان ستان
ابدال خانرا از خانه زین ربوده برخاک هلاک انداخت
شریعت پناه قاضی موسی ورا از جنگ گاه برداشته
مدفون ساخت همچنان شد که گفته بود پیش از علیخان
به تربت در آمد یوسف خان به پیروزی ظفر کامیاب
گشته روز دیگر بدرو الاکوهر رانجاک ستبر و بساط مملکت
رانی بگستر دو همدران روز سکه و خطبه او بنام رونق

پذیرفت موجب غرور احدی را بخاطر نیاورده تألیف
قلوب که همه را ضرور است خاصه سلاطین را بر پرداخت
ازین جهت دلها متنفر گردید پا از دایره اطاعت او
بیرون نهادند و نوهر خان و علیخان و نوروز چک و علی
چک ولد فتح چک و شمس چک کوبه وار کامراج
با یکدیگر پیمان با یمان موکد ساخته مقرر ساختند که سید
مبارک خان را بخود یکدل سازیم اگر عدول سازد و سرانجام
کارش بپردازیم و تاج از سر یوسف خان برگیریم اگر چه
سید مبارک خان را حقوق آبا و عم سلطان علیخان
پدر یوسف خان پیش نهاد خاطرش بود لیکن غلبه از طرف
معاندان او تا بلاری هر رضا جنبانید همان ساعت
سوار شده جرهای بهزاد بدیده در میدان عیدگاه منتظر
بیکار با یوسف خان و محمد خان چک ولد حبیب چک را

باید

با فوجی از مبارزان از میدان زالدکر بر سر مبارک

خان نوهر خان فرستاده سید مبارک خان که فوج

یوسف خان از آب بهت عبور نماید عطف عنان

کرده روبقرار گذاشت همین که دانست برخی گذشتند

زمره در کار گذشتن آمد و حمله بر تاخت اکثری را از پا

افکند شکست بر محمد خان افتاد درین جنگ سید حسن

ازجانبین کشته شدند و یوسف خان صلاح در توقف

ندیده تاج و چتر نجابه مبارک خان فرستاده خود متوجه

سمت هند گشت امیر نته ایام سلطنتش چهل روز بود در

سال نهصد و هشتاد و هشت بقدرت خدا تعالی

سید مبارک خان

تاج سلطنت بر سر گذاشت و مدت دو ماه و پانزده روز

حکومتش امتداد داشت سید مبارک خان که سالک

مسالک نامدایم گردید امرای کشمیر از کرده پشیمان

گردید عهدنامه به یوسف خان که در تهته میگذرانید

بقلم آورده استدعای نهضت بجانب کشمیر نمودند

یوسفخان مستبشر گشت بی توقف عنان عزیمت

بجانب کشمیر معطوف داشت بدیوه سر که رسید سید مبارک

خان بمدافعه او شتافت امرا بد قولی کرده بخدمت

یوسف خان برفتند و راه فرار او کمر همت بستند و

یوسف خان دانست که صورت نوعدیگر است مصلحت

در محاربه ندیده بصوب کهل بی زره متوجه گردید سید

مبارک خان بفیروزی معاودت نموده حکم بقتل علی چک

نوروز چک کرد ازمت هده انجال طایفه چکان گروان

شده لوهر خان بنی عم یوسفخان را بسلطنت برداشتند

جیزهای دربار را خراب ساخته درز الدکر متعد مکار و مزد

شد

شدند سید مبارک خان صرفه در جنگ ندیده تاج و
چتر را بدست بابا خلیل نزد نوهرخان فرستاد و در سال
هفتصد و هشتاد و هشت

سلطان نوهرخان

تاج شاهی بر سر گذاشت و نوعی بعدالت و داد
رسی پرداخت که نوشیروان از یاد رفت ارزانی غله
بحدی رسید که یک خروار غله که عبارت از دو من و
شانزده آثار است بیک فلوس مس که شانزده ماشه است
بیع و شری میشدند مدت سلطنت او یکسال بود جلوس
نوهرخان بر تخت سلطنت مسموع نوشنخان گردید روی
نیاز بآستان خواقین سجده گاه جلال الدین محمد اکبر
بادشاه غازی نور الله مرقده آورده بشرف بار
مشرف گردیده عاطفت شاهنشاهی شامل او گشت
هرچند استمداد کومک نمود بمقتضای الطاف حواله بو

دیگر نمودند یوسف خان در تحصیل رخصت اضطراب نمود
بی‌میل مراد بلاهور رسید محمد بت در زیر قریب هزار
کس نوکر نموده تا بهلولپور استقبال کرد از آنجا که
یوسف خان پریشان روزگار در لاهور از تجار دو
سوداگر مبلغی استقراض کرده هشتصد سوار نگهداشت
تا رسیدن بهلولپور سعید نفر دیگر از مردم کشمیر
باو پیوسته مجموع سه هزار کس از سوار و پیاده فراهم
آورده عنان عزیمت بصوب کشمیر معطوف داشت
لوهر خان بمجرد استماع آوازهٔ توجه یوسف خان قریب
سه هزار کس سوار بسرکردگی یوسف دار تعین نمود در نوشهره
ملاقی طرفین اتفاق افتاد یوسف دار مقاومت از خبر
طاقت بیرون دیده راه فرار پیمود یوسف خان را
نصرت کامیاب گشته براجور رسید رای بهادر نام

زمیندار

زمیندار راجوری در امداد مومی کیش آمده یوسفخان او را
بنوازش مخصوص داشته هراول لشکر ساخت بعد از
وصول به تهنه افکند دران منزل شنید که لوهرخان نیز
بعزم نبرد بهیره پور رسیده در خلال آن احوال حسن ملک
ولد محمد ملک تاجی و ادو ملک از لوهرخان جدا شده
بملازمت یوسفخان فایز گردیدند جمعی کثیر تهنه روبروی
لوهرخان گذاشته از راه پنوج بطریق ایلغار خود را
به بارهٔ مولهر رسانیده وصول بد امکان نوعی احتیاط بکار
بردند که لوهرخان خبردار نشد یوسفخان بسوپور آمده
خبرها را برهم زده متصرف کامراج گردید لوهرخان در
آمدن یوسفخان بکامراج اطلاع حاصل نموده بر جناح استعجال
بقصد استیصال یوسفخان با قریب دوازده هزار سوار و بیست
هزار پیاده بسوپور آمده سفاین جمع نموده از آب

از آب عبور نموده یوسفخان از استماع این خبر متوهم گردیده بصلاح صوابدید دولتخواهان چنین مقرر شد که برابر بقریه دلنه که پایاب دارد باید گذشت متصرف شهر که خالیست شد بر سریر فرماندهی متمکن گردید تا از شوخ انگیز سلک جمعیت نوهرخان خواهد پاشید برهنمائی اندیشه بعون او تعالی تکیه کرده آخر شب باتباعات آتش از آن معتبر با تمام لشکر گذشته در سو پور لمعان آتش شده نوهرخان دانست که یوسفخان از آب گذشته ابدال بت که هراول لشکر نوهرخان بود در سر راه گرفتن یوسفخان مسارعت نمود ملک حسن روبروی او شده نهال عمر سش از بیخ بر کند یوسفخان قرین نصرت متصل قریه برتهنه رسیده متوطنین بلده باستقبال پای نشاط زبان مبارکباد برکشادند و

یوسفخان هرکدام را بقدر پایه التفات تفقد نمود در سال هفتصد و هشتاد و نه به بدبه تمام داخل شهر شد

سلطان یوسف خان

بار دوم تخت حکومت بجلوس خود آراست سکه و خطبه را بنام خود آرایش داده از انجا که متفحص احوال بوهر خان بود بتحقیق دریافت که در خانه قاضی موسی پنهان است دو خواجه ملک ناظر را انجا بخانه قاضی فرستاده ناظر مذکور او را از انجا آورده یوسفخان فرمود که میل بچشمش کشیدند حیدر چک و شمس چک که بداره اوراه هراس یوسفخان مصوب داره دوکری نشد و یوسفخان جماعتی انبوه را بسرکردگی لوهر قورچی بر سر آنها تعین نمود چون آوازه آمدن فوج مسموع حیدر چک و شمس چک گردید شمس چک بسمت ایکلی رکرای آوارگی گردید در قلعه فیروزه

که میان یکلی وسهک تمک واقعست متحصن گردید اهل
قلعه از عذری که بهمن چک بحال آنها کرده بود بخاطر
آورده ملوهر چک قورچی نوشت که خود را زود برسانند
که بهمن چک را دست و گردن بسته بسپارند لوهر قورچی
در رفتن مسارعت نموده بهمن چک را بدست آورده
بخدمت یوسف خان رسانیده میل بچشمش کشیدند
اما حیدر چک بجانب تبت گریخت جای بودن در تبت
ندیده بهند رفت بعون دستگیری تانسک صوبه‌دار
دار السلطنه لاهور بمنصب جلیل القدر پادشاه جم جاه
عرش آستان فایز گردید یوسف خان گلزار سلطنت را
از خس و خار طغیان اهل عدوان پاک ساخت از احوال لشکر
سپاه غافل ماند چون این خبر به پیشگاه باطن حقیقت
مواطن خاقان گیتی ستان جلال الدین محمد اکبر پادشاه

عالی اساس

غازی رسید میرزا طاهر وصلی را با مثال واجب الانقیاد
نزد یوسف خان فرستاده مضمون فرمان آنکه چون از
جبین او فروغ صدق و ارادت مبین بود بنوازش
پادشاهی ممتاز گردید از آنکه بکشمیر مراجعت نموده
احوال ملک بهبندهای پایه سریر خلافت معروض داشته فی
الحال خاطر جمع داشته باید که بمجرد ورود فرمان قضا جریان
بی توقف و درنگ بشرف تقبیل آستان خواقین دستگاه
اندوز شتافتن گردد یوسف خان بر مضمون فرمان
واجب الاذعان اطلاع یافته دانست که اراده کشمیر
در خاطر اقدس سر زده باشد اعیان صاحب تدبیر را
طلبداشته تدبیر مشغول گردید همین گفتند که در
پرداخت هنود مشهور بهبود دولت است هرچند در بیان
مبالغه کردند فایده مرتب نگشت یوسفخان تکشی

سزاوار سرانجام داده پسر کهتر خود میرزا حیدر مصحوب
ایلچیان عظمت نشان بدرگاه شهنشاه زمان فرستاد
چون ملک میرزا حیدر بشرف آستان بوسی مشرف
گردید حکم جهانمطاع شرف نفاذ پذیرفت که اگر یوسف
خان خود را بشرف استیلام رکاب دولت برساند
عرصه کشمیر را پایمال سم سمندان خیول اقبال موکب
کواکب عدد و نهند میرزا حیدر بعد انقضای یکسال
رخصت انصراف یافت یوسف خان از استماع این خبر
وحشت اثر مغلوب لشکر هراس گردیده صد چندان
دیگر بر پیشکش های سابق افزوده مصحوب اکبر اولاد خود
یعقوب خان که ولیعهدش بود بدرگاه جهان پناه
فرستاده یعقوب خان قریب دو سال در جناب
خلافت واقع در صحبت ناصیه افروز سجدات اسعادت

بود در حینی که یعقوب خان کسب این سعادت در جناب
خاقان آفاق می‌نمود اتفاقا راجه نیله کیت مذبله بمعاونت
پنجاه هزار سوار راجپوت هزار و پانصد زنجیر فیل عزم
گشته بمسالک طغیان گردید چون این خبر بمسامع
جاه و جلال رسید بجهت تنبیه آن نکوهیده اعمال فوجی
قاهره معین گردید در هنگام تعین جنود یعقوب خان
در پیشگاه اقبال در سلک ایستادگان پایه سریر دولت
منسلک بود قدم بر جاده جسارت نهاده معروض داشت
که بجهت دستگیر کردن آن مقهور رهنمیت لشکر در کار نیست
اگر حکم اقدس باشد تنها بنده جان نثار رفته او را
بدرگاه والا حاضر سازد و از آنجا که یعقوب خان در معارک
دیگر هم مصدر ترددات نمایان گشته بود حضرت خاقان
گیتی ستان سر رضا جنبانیده بدان مهم نامزد فرمودند

یعقوب خان روانه آن سمت شده بدانجا رسیده
تغیر لباس داده بلشکر او در آمده صبحی راجه بنیله کیت
مقهور بغتل رفته هر چند برهمن خواجه همراه او
نداشت یعقوب او را گرفتار ساخت بخدمت پادشاه
آفاق رسانیده بعد ازین پادشاه دوران یعقوب خان
را بجنون منسوب داشته معذور نمودند که دماغش مختل است
در خلال آن احوال حکیم علی نزد یوسف خان فرستادند
که او را بشرف مانوس مشرف گردانند اگر در آمدن
تعلل ورزد بعصمت پادشاهی گرفتار شود یعقوب خان
بخدمت یوسف خان این واقعه معروض داشت یوسف خان مشعر
گردیده قرار داد که بسجده بارگاه عالم پناه سعادت
اندوز دارین گردد اما ارکان دولت از جهت آنکه
بتسبب نزول لشکر اتراک که در سال هفتصد و هشت در جار

واقعشده جزا بیماری روی داده هنوز مملکت بحالت
عمارت نمی آمد اگر بار تصرف کشمیر نباشد و شوارات
اصلا برفتن یوسف خان بدرگاه خاقان جهان راضی
نشدند حکیم علی که عنان عزیمت بصوب کشمیر معطوف
داشت هنوز به تهنه نرسیده بود آسمان فرسای
سایه وصول بلا هنوز نکند هو منبع خواصیور را منزل
دولت واقبال خود ساختند یعقوب خان محافظان را
غافل یافته فرصت غنیمت دانسته راه گریز بجانب کشمیر
کشاد و از برق و باد سرعت و سیر استعاره نمود و در تهنه
بحکیم علی باز خورد حکیم علی متوهم گردیده اما یعقوب خان
متعرض احوالش نشد همچنان در رفتن مسارعت نمود
تا ملازمت پدر رسید یوسف خان از سر آزرده گشت
که چرا بی تحصیل رخصت در آمدن مبادرت نمود قصد داشت

بحکیم

کوری را محبوس سازد اما امرا نگذاشتند حکیم علی بجاپور
رسید یوسفخان استقبال کرده همراه خود بشهر آورد
فراخور پایه حکیم سکنی مقرر نمود اکثر بدیدنش میرفت اگرچه
یوسفخان میخواست که بشرف پابوسی درگاه مشرف
گردد اما هیچ یک را از امرا برین امر راضی نگشت لاجار
منتفع گردید حکیم علی این معنی را دریافته بجناب
خاقان معروض داشت بعد وقوف بر حقیقت احوال
فوج پنجاه هزار سوار بسرکردگی راجه بهگوانداس براه موله
بتسخیر کشمیر فرستادند بذات مقدس در اتک بار
اقامت کشادند از تعین این چنین فوج یوسفخان متوهم
گردیده حکیم علی را رخصت داده بنا بر صلاح امرا آماده
پیکار گشته با دوازده هزار سوار و سی هزار پیاده بحرکت
آمده حسن ملک ولد محمد ملک تاجی و علم شیرخان ماکری

همراه

بهراولی مقرر نمود شمس الدین ولد دولت چک در میمنه
نصب نمود میر ابو المعالی ولد سید مبارک خان و حسین
خان ولد ابراهیم چک را در بساط طرح گذاشت
یعقوب خان را در جناح تعیین نمود و بوهر قورچی بابا طالب
صفاهانی و حسن بیت برادر محمد بت و زمینداران کهکود
کمی در ظل رایت قلب روانه میشدند باین ترتیب بکوه
توارهمنت رسید از انجا روانه شده چون در ابه تهند
واکت رسیدند در پای کوتل کوارهمنت با لشکر پادشاهی
محاربه بوقوع انجامید بهادران طرفین بازوی جلادت
برکشاده کوششهای مردانه نمودند در اثنای زد و خورد
جنگ عظیم واقع شده جسر متیه واکت بطغیان آب
برهم خورده راه رسد مسدود گشت لشکر پادشاهی چه از
راه رسد و چه از روی قحط تلف شدند راجه بهگوان داس

برهنمائی اندیشه نامه به یوسفخان نوشت مضمونش
اینکه ازخصم که این مرتبه لشکر پادشاهی منهزم گشت
اما هزار بار زیاده برین بار دیگر تعین خواهد شد فکر براصل
باید کرد چون مکنون خاطرش جبهه فرسای سجده آستان
جاه و جلال بود وصول رقعه تازیانه بسمند عزیمت او
گردیده بهمان شب از منزل بوالیاس تنها بیرون رفته
در سال نهصد و نود و چهار بلشکر پادشاهی ملحق شد روز دیگر
هراول لشکر شده روبه نبرد و پیکار امرای کشمیر آورد
همراه کشمیر باطلاع اینحال کمر همت چست بستند بابا طالب
اصفهانی و محمد سلیم کاشغری را مقدمه الجیش کرده چندان
بالصف النهار کشش و کوشش کردند که قریب سه هزار
تن از لشکر پادشاهی کشته شدند این محاربه تا یکماه امتداد
یافت درالوقت ایام بهار بود ابر و بهارش متواتر پدید آمد

داني

زمین از بسکه نرم بود و آب تا سینه فرو میرفت از بلای
زمستان لشکر پادشاهی چنان تنگ آمد که شکم فیل و
اسپ را بریده پناه دران می بردند با وجود شدت سرما
عسرت مرتبه بود که آثار غله یک اشرفی بدست نمی آمد
راجه بهگوانداس چاره کار مختصر در مراجعت دیده مزاحی
بصلحی که رسید یوسفخان را همراه کرده در اتک بپایه آستان
جهان پناهی خاقان عالم پناه رسانیدند و از اتک
همراه شده بلاهور رسیده حواله راجه تودرمل فرمودند
بعد انقضای مدت دو سال راجه مان سنگه از دار الملک
کابل آمده ناصیه افروز سجده سعادت گردید التماس استخلاص
یوسفخان نموده باستشفاع او منصب پنجهزاری معزز
گردید همراه راجه مذکور داخل کومکیان بنگاله شد از انجا که
عشرتش بعسرت مبدل گشت دماغش اختلال پذیرفت

از صدمت سیلاب جنون اساس عمرش برهم خورد در
سال هشتصد و نود چهار یعقوب خان جگردار
بدبدبه بسیار بشهر معاودت نمود بر اورنگ سلطنت
متمکن گشت خطبه و سکه را بنام خود زینت داده ایام
سلطنتش مدت یکسال و کمی ماه اتفاق افتاد و در زمان
استیلای خود هیچکاری نکرد که فایده ازان مرتب شد
اول خان پادشاه برخوردار بقهر آورد با وجود ارتکاب
چنین جسارتی طریق احتیاط از دست داده محافظان را
رعایتی نکرد دوم دست ظلم دراز نمود و از مسلک انصاف
منحرف گردیده سوم تعصب مذهب که شیوه است مستقبح
پرداخت چهارم اعیان و اکابر را از پایه اعتبار انداخت
پنجم در تربیت سفهاء و بیخردان مشغول گشت اینهمه اسباب
انتزاع مملکت گردید بالجمله یعقوب خان لاعبتی بالحطاب

پادشاهی

براخانی بر نام ازل و ابد ساخته او را پیش قاضی موسی فرستاده
بیت شد و تمام گفت که در بانگ نماز نام مرتضی علی هم
داخل باشد هر چند قاضی التماس نمود که سلطان را
با مذهب چکار است فایده مرتب نشد مقارن این حال
یعقوب خان ببر چشمه سار رشد هر چند امرا گفتند که از تحت
مذهب بگذرد قبول نکرد مخلصان قاضی از قبیل شمس الدین
چک و علم شیر ماگری و علی دار و حسن ملک طبل مخالفت نواخته
عنان عزیمت بجانب کوهستان هندوستان معطوف
داشتند چون ایام برسکال بود نهضت بدان سمت توقف
رای آنها نیامده از هیره پور قرار برین دادند که پیش از
رسیدن یعقوب خان شهر را الحیطه التصرف در آرند یعقوب
خان بر معاودت امرا اطلاع شده متوهم گردیده محمد بت را
از قید مستخلص نموده صلاح کار به سید محمد بت گفت که پیش از

رسیدن امرا خود را بشهر باید رسانید و الا بدست آمدن
ملک از محالات است یعقوب خان در آمدن مسارعت
نمود ملک شمس الدین چک نتوانست رسید حیران
کار خود گشته در حجله حیدر ملک نجابه در شیخ ابراهیم پنهان
شد روز دیگر او را دست بسته پیش یعقوب خان آوردند
مقید داشت یعقوب خان بعد فراغ خاطر از معاندان
محمد بت را بار محبوس داشته با رهان مذکورات با قاضی
موسی بمیان آورد بعد از قیل بسیار قاضی بدرجه شهادت
رسید در خوار شهدا و کربلای معلی مکان گزیند از بدایع
واقع آنکه آن روز که قاضی شهید شد صاعقه در عدارج
اعضا بر دن آمد از هیبت آن اکثر نسا وضع حمل نمودند در
حال از ترس قالب تهی ساختند در خانه یعقوب خان
کوچه علی دار که در زیرش بود از حادثه برق با جهار تن دیگر

خاک

خائف تر شدند ذکر آمدن قاسم خان میر بحر بحکم

مالک بحر و بر تا قریب سی هزار سوار از پیشگاه ر

جهاندار قاسم خان که بدرقگی حیدر چک ولد یوسف چک

و شیخ یعقوب ولد شیخ کنائی بکبر رسید یعقوب

خان خبردار شد بمجرد اطلاع با سه هزار سوار پیاده ده هزار

بند و قحی عازم پیکار گشته بسرعت خود را بهیره پور رسانید

از انجا که مردم کشمیر از یعقوب خان بسبب ناهمواری او

روگردان شده بودند بلشکر پادشاهی ملحق شدند

یعقوب خان از استماع این حال بطرف کشتوار فرار شد

قاسم خان بانک ور بزم کله بود از دست حسین چک

بنی اعمام یعقوب خان بقتل رسید پسرش ظفر خان بمساعدت

محمد خان چک ولد حمزه چک کار بر لشکر پادشاهی

تنگ ساخت هر دو کس کشش و کوشش نموده بقتل رسیدند

چون یعقوب خان قرار کرده بود ظفر خان چک فرصت
یافته خانقاه شیخ شمس الدین عراقی را آتش داده در سال
سوخت بالجمله قاسم خان کامیاب فتح شده در سال
نهصد و نود و پنج داخل شهر شد یعقوب خان از کشتوار
بکشمیر معاودت نمود به هنجی خلل انداخت که لشکر پادشاهی
مجال جنبیدن نماند یعقوب خان باتفاق یوسف خان
ولد حسین خان و ابراهیم چک ولد ابدال خان چک
شبخون آورده مال و منالش دست بغارت کشادند
یعقوب خان بقتل طایفه که از راه هیره پور قرار نمود تحرکت
قاسم خان میر بحر پیوسته بودند کرد اینطایفه بمجرد استماع
این حکم از میان فوجش رو بفرار نهادند از نحیت شکست
بر یعقوب خان افتاد یعقوب خان در بر کنه داولربای
گشل بکه از قشلاق کرد شمس چک بر قصبه سوپور ایام

ادرت

برورت گذر هیشده بپایان رسیده یعقوب خان
برقلعه کتل وکه ون جنیمه زن گشت بشش هکب نیراز قشلاق
بحرکت آمده در چیره او در پای شتاب محکم نموده
قاسم خان میر بحر بیدرنگی علم شیر ماکری و میرزاده
علیخان ولد عبد الله خان و کوهرخان و میرزا علی اکبر
شاهی هشت هزار سوار بر سر یعقوبخان تعین نمود دلاوران
رو بران سمت نهادند جنگی در اشتداد تر و نیک بود که
یعقوب خان اسیر شود یکناگاه تژاله باریدن گرفت
لشکر پادشاهی راه معاودت فراموش کرده اکثری
دران معرکه و میرزاده علیخان شربت شهادت چشیدند
بعضی قتیل و بعضی دستگیر گشته بقیه السیف فرار شده
نزد قاسم خان آمدند یعقوب خان از انجا که بجنبش آمده
در پای تخت سلیمان جنیمه اقامت نصب نموده شش

چک از چیره او در حرکت نموده در قلعهٔ ماکک در آمد قاسم
خان چنان بهتر دید که دو فوج مرتب داشته بر سر یعقوب
خان تاخت آورده یک فوج از سمت پاینده زهن
مقرر کرد و فوج دوم از طرف آدت کجی تعین نموده سوار
شده مبارزان جانبین بقبل آمدند نزدیک بود که
چشم زخمی بلشکر پادشاهی رسد مگر ناگاه تیری
از شست بعد بر چشم بوزنک خان که سالار لشکر یعقوبیان
بود رسید کمان خیالش از زه لقا گشت سلک جمعیت
یعقوبیان از هم گسیخت قاسم خان بظفر کامیاب شده
بشهر معاودت نمود اما یعقوب خان با وجود شکستی چنین
از جا حرکت نکرد و بعد از گشته شدن تورنک خان رقعه
کلهٔ امیر بشمس چک که در قلعهٔ ماکک متمکن بود بقلم آورده
که مقرر شده بود هرگاه غنیم بر سر ما تازد شما رفته شهر را

بتازید اگر بجانب شما متوجه شود ما شهر را الحیطه بصرف
در آریم خلاف قرارداد چرا العمل می آمد اگر از دست ما
ملک برود دیگر اینهمه خون جگر خوردن عیبت آسمش چک
بورود نامهٔ همایون حسن ملک ولد محمد ملک تاجی را بغدر
خواهی یعقوبخان فرستاده و یعقوبخان و شمس چک در
ناچک باهم جمع شده قاسم خان بمجرد استماع این
عنان مبارزت بدالصوب یافت بر بر سینه کوتوال
چک و درکمند و تفنگ بین الجانبین آغاز شد لشکر
پادشاهی بر سر پل ناچک زور آورده آنها را
مرکز دار در میان گرفتند و یعقوب خان و شمس چک
اینحال دیده شمس چک پسران خود و یعقوبخان پسران
سید مبارک خان بکومک فرستاده فیل کوه پیکر
حسن ملک را زیر کرده تا بدروازه پیش برده بود در نیوقت

حسن ملک بجانب کمان پناه برده بیک جعبه تیر گریزان جهت

باعث هزیمت فوج قاسم شد دران معرکه از لشکر قاسم

خان قریب هزار و پانصد کس مجروح و قتیل شدند دلاوران

کشمیر بشهر آمدند و اسب و یراق سپاهی مغل بزور بگرفتند

میرزا یوسف خان که رسید سلک جمعیت لشکر کشمیریان

پاشید

ذکر آمدن میرزا یوسف خان بکشمیر

شرح حالات و واقعات که دران جای روی داد معروض ایستادگان

پایه سریر خلافت گردید میرزا یوسف خان رضوی را

با قریب بیست و پنج هزار سوار جوشن پوش و تیره گذار

بیدرنگی محمدیت با باخلیل کشمیری که در عتبه آسمان رتبه

مشرف سجده بودند بجهت تنبیه و تادیب سرکشان نامزد فرمودند

آخر خبر بسمع یعقوب خان و شمس چک رسید بفکر چاره

کار افتادند مقرر شد که یوهر چک برادر شمس چک بمقابله

میرزا

میرزا ابوسنخان بردو حسن ملک در فرستادن لوهرچک

سر باز زد و معروضداشت مومی الله با محمد بت و بابا خلیل

موافقت تمام دارد و بحیثیت الفت میل هوس سلطنت برانجان

بیشتر بر طبعش غالب خواهد بود اولا آنست که شمس چک برسر

میرزا ابوسنخان برود یعقوب خان بمقابله قاسم خان شود فی الجمله

لوهرچک بقصد مدافعه میرزا ابوسنخان روان ساختند از یرم

کله بهرام نایک را مصحوب جبر کرده در موضع سوپل بعسکر

میرزا یوسف خان ملحق شدند میرزا ابوسنخان بی وقوع

جنگ و جدل از راه کریل سایه وصول بهیره پور افکند

مسموع یعقوب خان و امرای کشمیر گردید که میرزا ابوسنخان

بی وقوع مدافعت بهیره پور رسیده از قلعه با تمکن

برخاسته رهگرای وادی آوارگی شدند یعقوب خان

راه فرار بکشتوار کشاده گروهی در زاویا و مشافد حیله

عزیزند زمرهٔ بعهد و پیمان محمد بت بابا خلیل مستوفی گشته
میرزا یوسفخان نقاره فتح فرو انخته بشهر نزول نمود از جمله
امرای کشمیر که بدرگاه معلی پناه برده بود یکی یوسفخان ولد
حسین خان دیگر ابراهیم خان برادرزاده اوست اولین
بمنصب هزار و پانصدی دومین بمنصب هزاری سربلندی
یافته دو پرگنه یکی نوکیانه و دوم میان دوابه بجاگیرشان
مقرر شد غبار فتنه و فساد و آشوب از ساحت کشمیر
دفع شد در سال نهصد و نود و شش بموجب عرضداشت میرزا
یوسفخان عرصهٔ دلبند کشمیر مضرب خیام عسکر نصرت
مآثر گردید ذکر نهضت جاه و جلال الدین محمد اکبر پادشاه
غازی بگلگشت کشمیر جنت نظیر گردید آوازه توجه
موکب جاه و جلال سامعه افروز وضیع و شریف این دیار
گردیده در کوتل هتهنه محمد بت و جمعی از اعیان کشمیر

بسعادت

بسعادت کورنش سرافرازی یافتند از کوتل رتن پنجال
گذشته در بیرم کله فرود آمدند میرزا ابوسنحان از کشمیر رفته
در انجا بسعادت رکاب بوسی مفتخر گردید بکوتل پیر پنجال که
نزدیک رسیدند برف باریده اهل هند قدری دلگیر گردیدند
بدلگرمی خاقان وافر الاحسان سبک و آسان گذشته بهنبر
رسیدند میرزا ابوسنحان در انجا مجلس شاهانه ترتیب داده
بلوازم ضیافت و پیشکش پرداخت بانخدمت فرق
عزت برافراخت اهل شهر بسعادت استقبال شتافته
از هیره پور شب در میان شهر در آمدند بحکم اشرف
سپاهی در خانه رعیت فرود نیامدند بعد از چند روز بسیر
شهاب الدین پوره توجه فرمودند خاطر قدسی مظاهر
از گلگشت همیشه بهار کشمیر ارم نظیر در پرداخت رایات
معاودت بمستقر اورنگ خلافت برافراخته از راه

بکلی توجه موفور بمنزل اول زین خان ولد عبدالله خان بحکم
بدولت کورنش سربلندی یافت یعقوب خان که در سبب
خیال محض بود طلبیده جبین عبودیت بسجدات نیاز روشن
گردانیده زلات جرایم او بزلال مکرمت خاقانی شست شو
یافت ؛ در ذکر میرزا یادگار و اطفای نایره بغی او و نهضت
رایات اقبال بار دوم بخطه کشمیر و سزا یافتن فتنه جویان
میرزا یوسف خان وغیره ؛ قاضی نورالله و قاضی علی
از راه دولت خواهی هندوی طوطه رام نام و میرزا یوسف
بجهت تحقیق جمع کشمیر از درگاه دستوری یافته شد مردم
کشمیر از بیم آنکه مبلغهای کلی توفیر ظاهر خواهد شد در مقام
شورش در آمدند قاضی نورالله بدرگاه رفته معروض داشت
که بمثبت این امر بی سعی حاکم مستقل صورت پذیر نیست
از آنجا که وکلای میرزا یوسف خان خود صاحب تقصیر اند

چنانچه

چنانچه باید نیکو شنید از پیشگاه خلافت حسن بیگ و شیخ
عمری را بمعاونت قاضی علی فرستادند قاضی علی تمام
محالات کشمیر را ضبط نموده مقرر نمود که علوفه سپاهی نقد
خواهم داد ازین رهگذر مردم تنگ آمده خواستند که فتنه
قایم شود اهل کشمیر با مردم میرزا یوسف خان همداستان
شدند درویش علی و عادل بیگ و یعقوب ترکمان و امام قلی
چولاق و دیگر اوباشان واقعه طلب را با هم اتفاق نموده نخست
نزد میر کمال الدین حسین که در سلک ملازمان میرزا یوسف خان
انتظام داشت رفتند بسبب نسبت سیادت او را حکومت برگزیدند
میر مذبور قبول ننموده ناگزیر میرزا یادگار که ابن عم میرزا یوسف
خان بود از راه برده سلطنت بر داشتند میرزا یوسف خان
قریب پنج شش هزار پیاده و به زاک ملازم داشت زن ملکی را
نوکر حسن بیگ شیخ عمری بخانه برده بود اول پیادهای مذبور

را شور شنیده بخبر نجابه حسن بیگ هجوم آورده حسن بیگ
با آنکه مردمش متفرق بودند قدم همت افشرده بدافعه
مقابله پرداخت آن روز قاضی علی و شیخ بابای والی
درمیان آمده آتش فتنه را فرونشانیدند بر کوه ماران
روز دیگر هجوم شد حسن بیگ تیر جمعیت کرده بر سر آنها رفت
بعد اندک جنگی آشتی کردند حسن بیگ چندی را بعهد و
پیمان نزد خود طلبداشته بقتل رسانیده با قاضی علی
از شهر بیرون آمده دایره بیرون زد و از اتفاقات حسن
خانخانان همین روز از دار الخلافه لاهور عنان عزیمت
مصوب بکشمیر معطوف داشتند حسن بیگ و قاضی علی که
بیرون شهر نزول کرده بودند در غفلت افتادند میرزا یادگار
از شهر آمده بکام مراج شتافت هنگامه ارباب فساد گرمی
پذیرفت حسن بیگ از خواب غفلت بیدار شده متعاقب

ادرفت

او رفت کار ناساخته عطف عنان نمود میرزا یادگار
از برگشتن او دلیرتر شده بشهر آمده حسن بیگ راه هندوستان
پیش گرفت بهیره پور رسیده راهداران خبردار شده
پلها را شکستند ناچار سراسیمه خود را به آب زدند جمعی را
رخت حیات بموج فنا رفته چندی دستگیر گردیدند حسن
بیگ و قاضی علی بسلامت برده نیز برگشتند حسن
بیگ با چندی از بدبختان بزور تیراندازی بدر رفت
قاضی علی هر چند دست و پای بهیپای نیارست نمود بدست
کشمیریان اسیر شد کشمیریان او را به تیغ از هم گذرانیدند
صورت واقعه بمسامع جاه و جلال رسیده خاقان مملکت
ستان بکوچ متواتر نهضت فرمودند حکم شد زینخان
کوکلتاش از راه سواد بجور متوجه کشمیر شود صادق خان
را با فوجی از بهادران رزم جوی براه پونچ رخصت فرمودند

درین روز میرزا یوسف خان را از روی احتیاط به شیخ
ابوالفضل سپردند فرزندان او از جنگ یادگار نجات
یافته بدرگاه آمدند یادگار بعد از انهزام حسن بیگ به شهر
کشمیر آمده خزینه و زرینه و اسپ و فیل و توپخانه میرزا
خان را متصرف شده سکه و خطبه بنام خود آرایش داده
بهرام نایک و درویش علی یکهبان عادل و دیگی عادلخان
معتمد واحدی معصوم خان و خواجه مومن و یوسف خان
موسی میرزا خان همچنین فتنه جویان دیگر از راه هرزه درایی
و راز خای بی جنب خود کشید چنان تصور نمود که از فروریزی
برف راه آمد و شد قاصد و پیام مسدود شده باشد
اگر احیانا خبر بطریق افواه برسد باور نخواهند کرد
اگر بتحقیق تواتر برسد در موسم باران و طغیان آن آب دریایان
سیلاب انتهاض سپاه و لشکر از محالات می نماید که درین

وطیره بکذرد جمعیت فراهم آید مداخل و مخارج استحکام
پذیرد و بر ممالک دست یافتن دشوار خواهد بود القصه
روزی چند بغفلت کذرانید جمعی از معتمدان برگرد او
بودند بر پاشیدن ترغیب می نمود از ملک حبشی آنچه
از میرزا ابوسعفان بدست آورده بود بر دل و جان بسته خاطر
ازان بر نمیداشت این اسباب باعث زوال و نکال او شده
صیت نهضت موکب اقبال زمین و زمان را فرو گرفت
آن کوته اندیش در اضطراب افتاده درویش علی را با فوجی
بر سر کوتل پیر بخال فرستاده که بر راه عبور مقصور گردد و
درویش علی در انجا قلعه ساخته و احمال و اثقال در حصار
گذاشته به ترتیب افواج پرداخت بالای کتل دیوار اساس
نهاده قرار بجنگ داده بهادران فوج هراول موکب
منصور قدم همت بر فراز کوه نمودند بلی ما باش گرفتند

باندک زود خوردی دررسیش علی رایابی ثبات ازجا رفت
بسیاری از مخالفان طعمهٔ تیغ گردیدند بقیة السیف راه
گریز گرفتند روز دیگر دررسیش دیوار بست نگذاشته
پیش رفت هراول حوالی ریا بمردی همت تا گریوه کتل
شتافته اگرچه از باران و تگرگ قدری شلاق خوردند
اما بغیر از یک سپاهی که اسپ او ضایع شده آسیبی بکس
نرسید شب خبر رسید که غنیم در عقب آن کوه عظیم هجوم
آورده در کمین است چون وقت صبح کشمیریان از اطراف
بر فراز کوهها برآمدند در اندک زمانی خود بخود ویران
شدند آخر روز شیخ فرید بخشی لشکر و هراول بپیوست
لشکرش که هنوز نرسیده بود در فرود آمدن تامل داشت
درینوقت محمد کاشی از غنیم جدا شده ملازمت بخشی
الممالک نمود ظاهر کرد که میرزا یادگار تاب مقاومت

نیاورده

نیاورده آواره وادی هزیمت گردید مفسدانی که
برگرد او فراهم آمده بودند هر کدام بگوشه رخت اد
بار کشیدند شیخ فرید ازین بشارت کوس شادمانی
نواخته بهیره پور منزل گزید زمانی نگذشته بود که سر میرزا
یادگار آوردند بین انتقال چنان است چون خبر رسیدن
عساکر منصوره بالا دست میرزا یادگار رسید عادل بیگ را
باگروهی در شهر گذاشته خود بهیره پور آمده روز دیگر
زرها بمردم داده بشهر فرستاده خود همانجا توقف
نمود شهباز خان نثاری ابراهیم خان کاکر و ابراهیم
خان میانه سارو بیگ شاملو و عیار بیگ اوزبک ملک محمد
جندی از نوکران میرزا ابوسفیان با همدیگر سوگند خورده
در کمین فرصت نشسته بودند نیمی از شب گذشته بر دایره
او هجوم آوردند میرزا یادگار با یوسف نام خواص خود را

از سراپرده بدر رفته در پس سنگی پنهان شد یوسف را
با آوردن اسپ فرستاده تا دزدها هرچند تفحص کردند
اثری ظاهر نشد ناگاه چشم سارو بیک بر یوسف افتاد
او را شکنجه کشیده در جایی که میرزا یادگار بود نمود سارو
بیک میخواست که زنده در رکاب برد شهباز خان بسبکدستی
تن او را از بار سر آزاد گردانیده در حینی که موکب
اقبال بکوتل هیرپور رسیده بود سر او پس او را در پیش
سم ستور گیتی نورد انداخت در میان راه شیخ فرید
دیگر بندهای جانسپار بسجود اخلاص جبین محمدت نورانی
ساختند بانواع نوازش سربلند یافتند اکثری از
رعایا و اهل کشمیر بوفور بیم و هراس وطن مالوف
خود گذاشته در زوایای مخفی پناه برده بودند لیکن
چون جرم بخشی و عذرپذیری آنحضرت بلند آوازه شد خجلت

بسر افگنده

پیش افکنده فرق اخلاص بسجود قدسی آستان
نهادند خاقان وافر الاحسان زلات جرایم آنهارا
بزلال عفو شستند و شو بخشیده در آن مدت گلشن کشمیر
بظلال رایات جلال محسود بهشت برین بوده همواره بنگار
مرغابی و اقسام شکار توجه میفرمودند نیز بسیر زعفران زار
بزم نشاط آراستند متوجه هندوستان گردیدند محمد قلی
خان بخدمت صوبه‌داری کشمیر خلعت اعتبار پوشیده
ملک کشمیر از فتنه جویان پاک نمود امید که تا انقراض
زمان زمام بست و کشاد بنی آدم در کف اقتدار این
پادشاه عظیم الشان رعیت پرور باشد ذکر پادشاهان
این سلسله که در چند سال بکشمیر جنت نظیر متوجه
شدند حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی دو مرتبه
اول در سال نهصد و نود و شش هجری مطابق سال دوم

قرن ثانی از جلوس مرتبه دوم در سال هزار و یک
موافق سال هفتم از جلوس قرن دوم نور الدین
محمد جهانگیر پادشاه چهار مرتبه اول در سال هزار و بیست
و نه هجری مطابق سال پانزدهم جلوس مرتبه دوم
در سال هزار و سی و یک موافق سال هفدهم جلوس
مرتبه سیوم در سال هزار و سی و سه موافق سال نوزدهم
جلوس مرتبه چهارم از سی و شش مطابق سال بیست و
دوم جلوس که در حین مراجعت بمنزل چکرهتی شهباز
روح پرفتوح آن پادشاه علیین مکان بجانب شاخ
سدره بال عزیمت کشاده بپرواز رحلت آمده شاهجهان
پادشاه غازی نیز مرتبه چهارم اول در سال هزار و چهل
موافق سال ششم جلوس مرتبه دوم در هزار و چهل و
هشت مطابق سال پانزدهم جلوس مرتبه سیوم در سال

هزار و

یکهزار و شصت و یک مطابق مبیت و چهارم از جلوس
عالمگیر بادشاه غازی در سال یکهزار و هفتاد و
پنج هجری مطابق بیست و ششم از جلوس در عهد حضرت بادشاه
عرش آشیان جلال جاه و جلال الدین محمد اکبر بادشاه
قاسم خان میر بحر یکسال بامر صوبداری پرداخت و
بعد از ان آمدت پنج سال رتق و فتق مهمات صوبداری
صوبه کشمیر متعلق بمیرزا یوسف خان بود از تغیر میرزا
یوسف خان محمد خان خلعت حکومت پوشید
شش سال بامر حکومت پوشید شش سال بامر حکومت
قیام ورزید از تغیرا و فتح خان ملبند پایگی
یافت در حکومتش سال منقضی گردید که شهباز روح
پر فتوح حضرت بادشاه عالم پناه بپرواز آمد تاج
بادشاهی از فرق مبارک نور الدین محمد جهانگیر بادشاه

تازی آرایش تازه یافته زمام صوبه‌داری کشمیر در قبضهٔ
حکومت میرزا علی اکبرشاهی قرار یافت تا یکسال
بود از تغیر او هاشم خان خلعت امتیاز پوشید و تا
دو سال حکومت نمود از تغیر هاشم خان صفدر خان
مامور حکومت کشمیر گردید تا مدت دو سال از تغیر او
احمد بیگ خان بکامرانی رسید چندسال حکومت کرد دلدار
خان بکارسازی زمام سلطنت از کف احمد بیگ خان
ربوده سه سال حکومت نمود از تغیر دلاور خان ارادت
خان متعهد امور صوبه‌داری گردید و دو سال حکومت کرد
از تغیر ارادت خان اعتقاد خان شرف نفاذ یافت
تا مدت هفت سال حکومت کرد و بنیاد حکام بالکل از بیخ
برکشید چون صیت پادشاهی صاحبقران ثانی شهاب
الدین محمد شاهجهان پادشاه زمین و زمان را فرو گرفت

ظهورا

صوبه‌داری کشمیر بنام خواجه مخصص شد خواجه ابوالحسن
نیابت حکومت بنام ابوالحسن ذریر که فرزند رشیدش بود
منصوب ساخت دوم بعد یکسال که خواجه حسن بملک بقا شتافت
ظفرخان چمن آرای گلشن حکومت کشمیر گردید قائم
باحسن واستمرار از کابل طلبیده نهال جنت ساخت مرتبه
اول یازده سال مکنی وساده حکومت بود چون
درآن حین علیمردان خان الکای قندهار بملازمان بادشاهی
سپرده از فرط التفات حضرت صاحبقران ثانی بصوبه‌داری
کشمیر مفتخر گردانیده مرتبه اول مدت پنج سال انتظام و
الکت وامور اینملک مفوض رای او بود از تغیر علیمردان
خان تربیت خان خلعت امتیاز پوشید در ایام او
یکسال قحط عظیم بوقوع آمده کوکب حکومتش
بزوال رسید مرتبه ثانی بعد آن ظفرخان سرافراز

گردید در مدت سه سال حکومت کرد بعد آن از تغیر
ظفرخان سلطان مرادبخش عنان عزیمت از مراجعت بلخ
بقصد صوبه داری سمت کشمیر معطوف داشته یکسال
به بسط بساط معدلت پرداخته بعد آن حسین بیگ خان
اوزبک بحراست صوبه مقرر کردند یکسال و شش ماه کوکب
حکومتش درخشانی داشت بار دوم علیمردان خان مامور گردید
از حکومت او شش سال و شش ماه منقضی شده خیمه رحلت
بملک بقا زده لشکرخان بجایش مقرر شده و
یکسال و شش ماه از صوبه داری لشکرخان گذشته که اورنگ
خلافت جهانبانی بجلوس میمنت مانوس پادشاه عالمگیر
خلد مکان زینت پذیرفت اعتماد خان که تا حال
بخطاب اشرف حالی شرف امتیاز دارد بصوبه داری
کشمیر مفتخر گردیده دو سال و شش ماه حکومت نمود

ابراهیم خان

ابراهیم خان ولد علیمردان خان کوس حکومت نوبت
این بار مدت یکسال و شش ماه بداد رسی و ضبط ملک
پرداخت اسلام خان بجایش مقرر شده دو سال
حکم بود از تغیر اسلام خان سیف خان بخلعت صوبداری
ممتاز گردید بار اول حل و عقد مهام صوبه سه سال نموده
از تغیر سیف خان مبارز خان سه سال صوبداری کرد
از تغیر مبارز خان بار دوم سیف خان رایت حکومت
تا دو سال افراشت از تغیر سیف خان نوازش خان
خلعت صوبداری پوشید تا امروز که اواسط شهر شعبان
المعظم سنه یکهزار و یکصد و بیست و دو است بکشمیر رسیده
عارف خان دیوان صوبه که از دربار معلا مامور علیمردان
است قریب یکسال دارد بکار نظم و نسق و حفظ و
حراست صوبه می پردازد امید که گلشن همیشه بهار

کشمیر در هوای معدلت شهنشاه آفاق آسیب خزان
ظلم مشاهده نماید ❋ خاتمهٔ کتاب در ذکر حد حدود
و چشمهای عجایبات کشمیر جنت نظیر و پرگنات ❋
برای ارباب خرد و اصحاب بصیرت پوشیده نماند
که کشمیر ولایتی است معمور و مشحون بچشمهای خوشگوار
بیرون از شمار در وسط اقلیم چهارم عرصهٔ آن
طولانی افتاده از حد شرقی تا جانب غربی چهل
فرسخ است از جانب جنوبی تا حد شمالی بیست و پنج
و از جمیع جوانب محفوف است برواسخ جبال کوه جنوبش
بجانب هند واقع است کوه شمالی بصوب بدخشان و
خراسان و جانب غربش بصوب مواضع است که
محل اقامت افاغنه طرف مشرقش منتهی میشود بمبادی
اراضی تبت الحال در نسخهٔ بادشاهی پنجاه و پنج محال

احاطه کم

که حاصل آنها بیست و هشت کرور دام است بقلم می آید

از پرگنات کشمیر چهل و نه محال است از ملک تبت و

وغیره شش محال اما از پرگنات متعلقه دوازده سال

بلا فساد مواضع است از جمله دوازده حاصل هفت

محال بواجبی ضبط نمیشود پکلی ∴ دارد و ∴ ودمیال ∴

دمنور گاشیال ∴ کلماک کهل ∴ پنج محال دیگر اگرچه

تعین مواضع ندارد لیکن حاصلش بضبط در می آید ∴

باهال هنوج ∴ مرو آدون ∴ راجور ∴ نوشهره ∴ اما سی و

هفت محال تعین مواضع دارد مجموع آن سه هزار و دو صد و

هفتاد و نه قریه است ∴ پرگنه بلده سری نگر سوای محال

میربحری یازده قریه ∴ اسلام آباد یکصد و شش قریه ∴

پرگنه اولر یکصد و بیست و شش قریه ∴ پرگنه اچهه یکصد و چهار

قریه ∴ پرگنه آدون دویست و هشت و نه قریه ∴ پرگنه بروه

یکصد و هشتاد و دو قریه ∴ برنگ هفتاد قریه ∴ بانگل دویست
و بیست و سه قریه ∴ پهاک شصت و چهار قریه ∴ باتو
شصت و سه قریه ∴ هتن یک قریه ∴ پرسپور سی و سه
قریه ∴ تیله کام چهل و شش قریه ∴ دیوه سر یکصد و شصت
و دو قریه ∴ دلسو یکصد و هشت قریه ∴ دچهنپاره هشتاد
قریه ∴ دچهنه دکهاوره یکصد و دو قریه ∴ زینه پور سی قریه ∴
زینه گیر نود و هشت قریه ∴ سایر المواضع یکصد و نه قریه ∴
سوپره سمن بیست و یک قریه ∴ شکروده نود و هفت قریه ∴
شادوره پنجاه و نه قریه ∴ شاه آباد بیست و یک قریه ∴
کهاوریره پنجاه و شش قریه ∴ کوتهار چهل و نه قریه ∴ کروهن
شصت و هشت قریه ∴ کوهاموں پنجاه و پنج قریه ∴
کهوی چهارده قریه ∴ کامراج چهارصد و شصت و نه قریه ∴
لار هشتاد و هفت قریه ∴ ماچهاموں هشتاد و نه قریه ∴ ماز

پانزده قریه ∴ محمد آباد سی قریه ∴ ناکام دولیست قریه
دهوسی قریه ∴ اما شش لکهه از پرگنات کشمیر بیرونست
که متعلق کشمیر دارد ∴ تبت بزرگ ∴ تبت خورد ∴ کشتوار
ککلت ∴ پرشال ∴ سرشال ∴ هرچند که عجایبات کشمیر زیاده
از شمار است از کی بملاحظه خود رسیده بتحریر آید ∴ در موضع
کرمشور چشمه ایست که در آغاز ماه اردی بهشت که هنگام
زراعت است مردم آنجا با اسباب ساز و سرود بالای چشمه رفته
بمدح چشمه می پردازند و گوسفندی قربان نموده طعامی
ترتیب می دهند بعد فراغ از تناول طعام آب از آن
چشمه طلب مینمایند در عین استدعا آب از آن چشمه جریان
میشود هرگاه از آب مستغنی میشوند میگویند که آب کافی است
آب از آن چشمه مختفی می گردد و بدستور حال او دیدنی احوال است
در موضع بونه بامه متعلق پرگنه دنیسو کمراری نام

مکانیست کہ اطراف آن تا دو سه میل اصلا آب نیست

پنجم شهر لور از بغل کوهی پنج و شش آسیا آب جاری

میشود دیگر تمام سال در انجا آب یافته نمی شود

در موضع شور مصاف پرگنه ماچهاته چشمه ایست زر و نام

باصطلاح کشمره بمعنی ضرر غیر از ریک قطرهٔ آبی هم

ندارد همه خشک ست هرگاه فریاد میکنند آب صافی از

زیر ریک بر می آمد از فریاد که باز مینمایند آب ناپدید

میشود همچنین دیگر چشمه در پرگنه لار هم هست در همین پرگنه

نواحی شهر تالابیست که ناگره می نامند در میان آن

تالاب جزیره چند واقع است هرگاه بادی بشدت

بحرکت می آید آن جزایر مانند سفاین متحرک می گردد

از طرفیکه باد می جنبد جزایر را بطرف دیگر میکشد دیگر

در نواحی لار بالای کوتل رکینو حجری بصورت گاوی افتاد

هست که چهار ستون دارد و در زیر آن حجر حوضی از سنگ

بریده تر

در نهر و همه ماه فروردین

از چهار ستون آن آب از سنگ آب جاری میشود

حوض را میکیسند تا الفصل مبین و چهار عین

مقدار یک شب و روز از روز هفته حال بر این منوال است و مردم میشوند

بجهت عمل بران سکان میروند هر قدر مردم که جمع میشوند از آب تفاصیل میشود و هیچ

پشته بر قلعه کوه تا بالای آن است کنگ نام آن را از نجر بنا و ابنیه کوهی کرده اند

با برج همراه دیوار و تا آن جا نواحی ارد و هر نقد برکه بیوسته جوی آزاد و مرکان

باشد آنقدر برف می آید که یک شب تا ماه تمام این سمت فیگار از

نابود می کرد اند بالای این تا لب کوهی است بلند مرکب نام

هیچکس را عبور بدان کوه نیست هر که قصد کوه بالا برآمدن نماید نبود

روز را بگاه ... زند مرسب از آنکه مرجا قلعه از آنکوه

منظر می آید مطلقا ما را و گردو مرم

رفتنی نمی باشد

انجا که قلعه در نظر نیست اقامتی و حیاته بسیار است در موقع

بلده مولر پرگنه سایر المواضع بالا واقع سمت لار صبادن

ماهی

چوبها بدرازی پنج و شش خمین ازانجا میبازند و درین

سر آن کرده و درازی سر آن چوب بجهت نگاه ماهی میب آن چسبیده بیب

سر آن کرده و از میان بجهه ماهی میان بجهة ماهی منفصل بیتی و لورچیده ا

نصب کرده آن نشسته ماهی منفصل بسمی ماهی ابن ا

از یک سوراخ پنج و ولی کنند شعفن ا

می آرند و درین پرگنه اوس آنکه ابتش از جهت ب

سر بعین عفونت شهرت دارد و از آن جمله شنیده در موضع دولاج

کرده اگر صاحب جرب در میان آب آن بابنح است در موضع ادر

خلاص یابد مجرب است صاحب موضع ربع در شمال طرف اوده

پرگنه ستده بدرازی تمام خوب است و هزار صبح و مران

سمین از وسط اربی هیئت وسط مرداد غسل میکنند باز

حوض از آب میشود که تمام مردمان آنقدر میشود که قطره

ماهی بعینی خشک آب ابنجر ماند نمیشود

دیگر در همین پرگنه چشمه ایست واقع در لوکه بون مسمی بکانو

باصطلاح کشمیره بمعنی واحد العین وجه تسمیه این است که
هر قدر ماهی که در آن چشمه هست واحد العین است
در پرگنه شاه آباد چشمه الیست موسوم بیون که یکنفس
آب بسیار میجوشد و انفجار می یابد بنفس دیگر آب
منقطع میشود بالکل کمتر می گردد باز میجوشد باز کمتر می گردد
روز و شب و ماه و سال پیوسته بدین حال است همین قسم
در کشمیر جنت نظیر عجایبات بسیار است ایزد کارساز
آن سرزمین را از صدمه باد ظلم و بیداد در پناه عنایت
و عدالت حاکمان عادل که فی الحقیقت بحکم جهانبانی
خاصه ظل سبحانی اند تا قیام قیامت نگهدارد صورت
واقعات صوبهداران کشمیر از آن منحصر تصنیف نموده شد
که بطالبت کارنگشته سته است که چون پادشاهان نامزد
کسی بتوفیق آلهی سلوک عدالت و داد رسی نمود کسی بمقتضای

اغوای سلطانی مورد ظلم و تعدی شد باید دانست که
حقیقت الامر بجز سخن و ذکر از او هانفسی نماند نظر برین
کرده چنان کاری باید کرد که باعث نفرین و آزرده کی
خواطر نشود که گردش دنیا بمنزله گرداب است وفای عمر
خط بر روی آب آدمی را بجز جزای
اعمال چیزی همراهی نیست مصرع اگر
عاقلی یک اشاره بس است
تم تم تم تمام شد
کتاب راجه ترنگی
العاقبت
بالعافیت

14-5

ابتدا کردم باسم اعظم پروردگار

در فن فرهنگِ کشمیری نصاب اختصار

فارسی کو حرف کشمیری و کشمیری ببرس

تا شوی آموختهٔ چون طوطی آموزکار

درخم باز

خوبتر از بحرها بحر رمل شد اتفاق

خاصه در فن نصاب از بهر درشهوار

التماس استماع از مستمع دارم نخست

گر در آید میتوان معلوم کرد اظهار کار

نسبت فرهنگیان را با نصاب بنده است

همچو تقویمی که تا آید سال آینده بکار

بود بر نواب خان هر روز نوروز چو عید

چونکه آید نام هستی هفته هفته در شمار

شنبه و یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه است

بته وار و آیت وار و چندره وار و بومه وار

چهارشنبه بُود وار و پنجشنبه برست وار

چون مبارک شنبه هست و جمعه دانی شکروار

فاعلات فاعلات فاعلات

شعر پد وزن است تولن چار رنکه جور بار

دی خدا سوز مت رسول و رازه مالو شهریار

نور مری اهل بیت و جور متران چار یار

بچارکی

چار کرسی چور بری چار عنصر چور ذات
ف ک ف ک

چار مذهب چور وته چوره وی دان چهار
ف ک ک ف

مول پدر ماج مادر بوی برادر آمده
ک ف ک ف ک ف

بسر گبرو بنه خواهر کور دختر نامدار
ف ک ک ف ک ف

مام خالو ماس خاله عمه لف پتر و عمو
ک ف ک ف ف ک ک ف

نان نانه جد بودی بب بوگی صاحبکار
ک ف ف ک ک ف

ینگه کاکن نونش کیلن خوشدامن نام اش
ف ک ک ف ف ک

خسر هر و خسر پوره ها هر و شد نامدار
ف ک ف ک

رازه دیت بیکم است و راجه رن بیکم رست

بترو میدان نبیره زر نواسه را شمار

جوتری دان کجبری و جابکجی ارکان ملک

شاهزاده رازه بترو روی او خورشید دار

آیت اسم آفتاب و ماه را زونست نام

کنکه اره کهکشان و رات لیل و دوه نهار

نب فلک سنکر و شنیچر زهره دانی و زحل

بوم مریخ . بود عطارد مشتری زر هیبت شمار

کاهن

کالجن بیگاه رجی کو صبا و شام کال

کاج ننگه چاشت بیت و مند نو نصف النهار

شاهدان حسن دانی سندره باو دوه

رنگ متهن گرمی هنگامه هر کاروبار

او دوه با نوکرن نشوه نمایی مردوزن

نوجوانی باو نو لله خلو سودای کار

راته راچو شنحنه و جشن چراغان زوالست

نوریه نوروز عالم جشن خاندر خوی کار

وانکه بن دان بند کاکل سر محی کفش زبان

کنه جوجی کله بوشو بوره زوجی شمار

رونه لاکن زنکله بستن بخنو رقصید نیست

ڤنده باتهر مردم رقاص سونت آمد بهار

بانج دوه سمار دنیا بجروزی پنج میت

ای خوش عمر که کرد صرف در سودای کار

خنجری جحر و بود عقد گلو بند زنان

زیور معشوق سنکار هست و بدمان دان نکار

کنه دالی

کنه والو حلقه کوش و دستوانه بلکری
پایله خلخال دانی بسکن زیور شمار
دجهر و کوشواره کان مرصع آمده
دوره هر و زیور کوشست جنجنو دان دستیار
بکزن کابین درون جامه های نوعروس
دانت عاج و شنکه ناقوس است و آلت دان نثار
سرکله بای زنکه دست اتته کوشش کن
جشم اجی نست جنی آس دهان زنده دار

کوت زانو کتف نکو ساق کرز آرنج خونه وت

این خنده وودن گریه بدار آمد هوشیار

تک قهقهه صندل چندن گهن آمد شایدن

بونبه ابرو دیکه پیشانی لچهنو خال عذار

کیه مو یو زلف وانکه اجهروال آمد مژگان

دند دندان زو زبان وکته کهن خند نگرا

کن ماجی ماده کاو کوس له وچهری

فیل هستو شتر اونتو کاتر استر خر چمار

وار باچهو

وار راجهو باغبان و بوشش والی کلفزدش

بوشش کلهای گلستان رنکه واری لاله زار

صحن آنگن صفه بندی بار که درشن که است

بوکهری حوض است نام ناکه راده چشمه بار

تهم ستون و سقف تالو تیر جوب الکل داسکر

بچه برن تخته بندی حجره کتهو اجن بار

تول آمد منجنیق و جاه کردرو دس دیوار

بوته رات آمد زمین و جالنو دان بردبار

بوزینه واندر ریز میمون لاهو روباه امده

منه مری نیله کاو کوزن ها نکل سنا خدار

توب نکمه نسته واجی حلقه بینی بدان

اودن بوج سربند تر نکه رشته درمخته

دلیش شهر وحرف باشی کلرو دان زمزمه

کفنکو کتنه کرن لاین زدن چیک دن هزار

هار مینا شوکا طوطی آل نام آشیان

فاخته کوکل کبوتر کوتر و بجرو هزار

شہن شاہین وار لو باشد طمّا کہ بود نہ

اتہہ تر نو بہلہ دست و بازو الو باز دار

قازا انزی زاغ بحری مونک قشقل نیلہ جو

نیلہ کر اشی سبزک و سرخاب چاکو کرگ عقار

جغد یعنی رات مو کل شبپرہ شد رات کریل

قفس تہیو کبک ہکلو جنکی اندر کستوار

کرچہال آمد کریز و چشم بندی فول دن

کاردانی را چہ دانی ریسمانی بندہار

پوشنو لو عندلیب دان دفراغش ماکرد

ریز نام گوبلک آمد کون زه آبر شکار

ناوکشتی چبه کبرو چاکواری زورق است

نم کسنی سرنشین دبل کدن بتهو کنار

سته تتو هدهد و باسنک همدان زمزمه

ون بچمن مرغان کوهی ؤت بکوشب زنده دار

خشت سیری کن بنیاد قصر دانی راز دان

کن سنک و خاک مجی توز برزه کرد دار

کوبلبلن

سر بجهن مرغان آبی مرخ سردان کلرو

کاو زاغ و گیت کرگس کستر و باشد هزار

سبنده بهری هست دریائی که نامش ناله شد

دت بهت تالاب اولر زآب دل جا بست یار

سک هونو گربه برار و موش لگرا سهت نول

شیر سهو خرس ها پت شال شکال درنده کار

رامه هونو گرگ باشد کیکه لتی سوسمار

بهر گز دم گنس افعی درک زلو سرف مار

اود ر نام سک آبی کرم باشد نک شب

نه مندک را شده غوک و زغ نامش قرار

کیک پشو شپش زوه لشه مهو مجی مکس

زی مور و عنکبوت دان زلرو بافنده تار

آهو برنه شاهو خرکوش بز جهاول گب میش

هند میدان کوسفند و ترز کلاز رهوار

سور خوک و مور طاوس میش باشد کاومیش

منش آدم انز دیو و دیو فرشته نیک کار

بردرست

برو راست و دار دریچه دو دروزن اوگه سکرند

مشعله دربراست چانکو دان چراغ دره شرار

وار هاری باغ بستان میوه فل گلو درخت

تنک امرود سیت و دو نو چار مغز دانی دان انار

تنکه هتی خنک امرود سیت آهو خه دچهه آمد موز

فندق اوری فی بری عناب وجوکه لدر رواسه ترنکار

جونت سیب انکور دچهه بجونت میه انی بهی

جبر زرد آلو چنن شفتالو آر آری خونکوار

یار شمشاد و صنوبر نام چندن کل بود

دیر بید و فرس سفید دار است بونی دان چنار

طوغ برمجی توت تولہ پپ آب کا نہ سد وکانز

مس شراب و بنگ بنگہ ہر دو باشد کیف دار

گاذه ماہی دام زال و نام ہانجی جیور است

گار سنگار است و مغزش گار گند و نام خار

گل نیلوفر بود بمپوش بنجیش نذر و

ہیمہ زنو ریح کاه لگ بود نامش قرار

کنه منزو

کنده منذ و حقر حطب شاخ نام رایل است

یک تبر پر کوبه شد گونل باشد تیر دار

هک ساک و سچل دگمین هندکا سنی مج طرب

گوگل شلغم اله کدو وانکن بادیجان لار خیار

تیکه تن شد ضمیران بتک لیتو نسترن

گلاله لاله بر ریحان نرکس نمبرزل کاسه دار

هی سمن ریکو شقایق برانک اند شنبلید

رنگ ول رعنا کول سول گلاب بوید ار

چوک ترش و مود رشیرین ضاد نام مزه آست
ک ف ک ف ک ا ف

تلخ تهتو نون نمکین میوت دانی خوشگوار
ف ک ک ف ک ف

رجه فلو سرخ باشد دان دانی شش رخ
ک ف ک دوزان ف

ماشه میدان هشت سرخ وکانه تراز وشد نگار
ک ف ک ف

کنک دانی زعفران وکنک برستر جای بخش
ک ف ک ف

طرح نیلو بر بقالان مینو د اندر دیار
ک ف

لوی روی دناگ سرب وشوره باروت آمده
ک ف ک ک ف ف

زست جست ولدر مرجان ستهک بلور سنگتار
ک ف ک ف ک ف

مس ترام

مس ترام و قلعی سُرب آهن سُن زر ریت و سیم روپ

برنج سرتل زر برنج ارتل کاچه لرره سونه تار

رنگرودان رنگریز و اسم کاندز نانوا

نام نایدشد حجام و از مودان سبزکار

مرچ مرچ وادرک آدر شونت نام زنجبیل

زر زیره سیر رهنو بران پیاز تلخکار

گیو روغن عسل مانچه ولدر زردچوب گور قند

دنی دانه ول مول قیمت هن خریدن گشنیز گند شمار

سوز زرگر خار اهنگر دُب کاذ رسج خیاط

ک ف ک ه ک ف کب ف

دون نداف واُور بافند جرُول خیدال جهان نجار

ک ف ک ف گ ف هک ف

نراکه بجهو جاکو آمد کارد نام شراک شد

ک ه ف ف اک

پتهر تنکر کلند است و کهنن کندن کنت کار

ک ه ف ک ف

دود شیر و مسکه تهنی پیاله کاسه گورس دوغ

ک ف ف هک ک ه ف ک ف

خن خوردن جن جشیدن رن نخجن کام کار

ک ف ک ف ک ف کا

دیار دادن زر کرفتن رشوه کجُه لاین زدن

ک ف غ ه ک ف

نادنام عالم است وشانتو دان برهنر کار

ک ا ف ک ه ف

نوز نیم

تورنیشه لترازه اسکنه جهورج بود
ک ف ه ک ف ف ه ک ب

تورکه جهان آمد درو دکر چوبین ساز دکندا
ک ه ف

دینتو نو کمربند ونگ دستار نر آستین
ک ف غ ف ک ف

قبا جامه کرته فرن زنگن ولن ایزار
ک ف ه ف ک ک ف

وتهه رنو رخت خواب و وگه اودان بوریا
ک ه ف ک ف

کهنه برانو نو نوه دوخت سون بن تار
که ه ف ک ک ف ف ک بک ف

مارکو نام کله بان پهلو چوبان بدان
ک ف ک ه ف

جرمه دار سالبس است وگور مرکب رهوار
ک ه ف ک ف

روبه لادن کف دریای ملخ موج کهک درد
آولن گرداب باشد بانجا در آب تار

راته راجهو پاسبان و دزد آمد نام چور
بهر دزدان کوت باید ساخت یعنی چوبدار

یندر چرخ و بنده تلو دوک دانی پنبه موُن
فنب کتن بن ولن پخته رسیدن برا سار

رته کالو نام تابستان هر دو فصل خزان
ونده را امیدان زمستان کال باشد روزگار

بازه فام

تاره فاهو کانگری آتش گرفتن دربغل

کنکه پاره نام آتشخانه ها در رهگذار

وشن دوه ایام گرمی شد زمستان تشرهس

شتینه هانی توده برف وسنکرودان کوهسار

بانوآب ویوب سیلاب باد واو ومج خاک

بار آتش دان اوجاک وتهاج لاکن دیگبار

برف نشین ورود باران ژاله دوت بزف حباب

یخ بندی تله کتر بانجا در آبشار

چهک لاکن چمن بندی باجه کرن شخ بر

رره سهورلسان شد بوله روکاه یزار

شوب ججح غزبال برن گرته آمد آسیا

ایندره مهاو بایکوب و ونجی هاون قرار

ککر بوتو جوزه مرغ و ککری دان ماکیان

تهول تخم و منده کس مرغ ککر نا مدار

بدنه ناری کوزه نتو انت سرپوش جن طباق

انت سرپوش دیک تهاجی ظروف مانه میسار

خم ره

خم متی برنج تومل کوتہی صندوق آتو آرد

بتہ طعام و سوت کن نان حولی شد قرار

رت خون و ماز گوشت بول مخالطہ رن بول

مار مترو ری سو مہربان نامش قرار

وازہ باورجی بانز آتکش بانہ ناوک تکو

بانہ کہتو مو دیخانہ باورجی خانہ سوٗلہ ہار

شہلو نام تغارہ بلجی جاروب دان

گزو آمد سفال و نام کرال آمد قمار

گور مرگب تتوالو نام مرکبان بود

تهله کو چو کو چهل حمال لسته ساخته بار

دینب ها نام جزیره میر بحری حاصلت

ننگ ور دریا عمارت سبر گاه شهریار

راحت کشمیریان بعد از زمستان در بهار

سیر تالاب دلست و ترسل شالمار

منده دهم جشن در تخت سلیمان میشود

چتره نوم ماهه نوم جشن های نامدار

سبزه زار

سنده براری کنکه براری ازغرایب حکمت است

ویرناگ اچهه ول مچهه بون خوش چشمه سار

برکات ملک کشمیر شاه باد و بانه حال

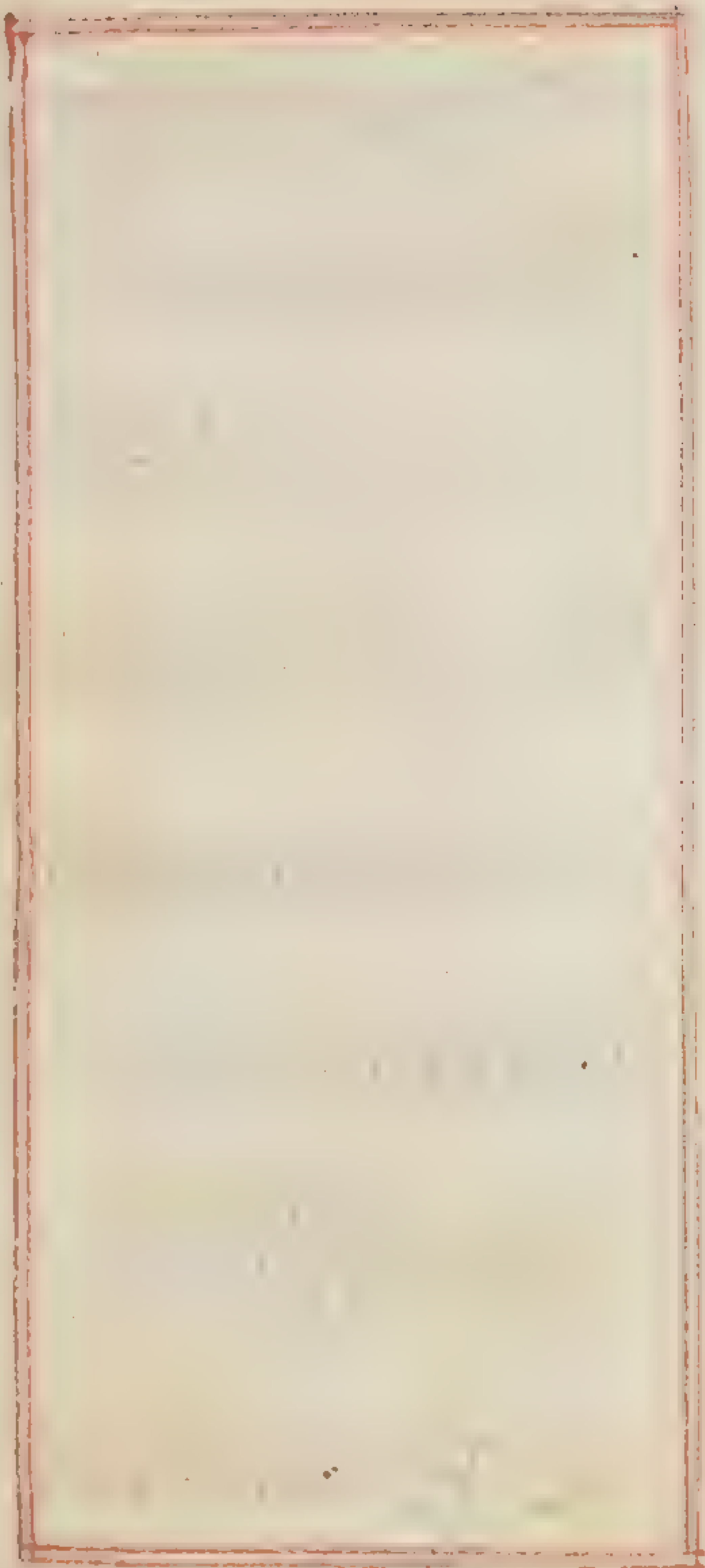
آده ون با دیوه سر برنک ست و دیکر کوتهار

توته اچهه وشا دره شکر و سیر دشمن

مارتند و کهاور باره دچهنیاره ذرجوار

زینه بور و لرد رحی هم با هم متصل

مانچهامه دهنسو اچهه دیکر بهاک لار



4/-

[illegible]

[illegible]





